

ملاقات

در صُرا

حوادث تاریخی و نکته های علمی پیرامون مقام امام زمان علیه السلام

سید جمال الدین محبازی



# ملاقات در صاریا

سید جمال الدین حجازی

## ملاقات در صاریا

نویسنده: سید جمال‌الدین حجازی

نشر مولود کعبه

حروفچینی: سجّاد

چاپ اول: نیمه شعبان ۱۴۱۶ هجری قمری

لیتوگرافی و چاپ: نگارش

تیراژ: پنج هزار نسخه

مرکز پخش: قم - خیابان صفائیه، کوچه آمار، کوچه پیشوایی

تلفن: ۷-۷۴۱۷۲۶ - فاکس: ۷۴۱۷۲۵ (۰۲۵۱)

قیمت ۲۹۰ تومان

«تجدید چاپ و نشر منوط به اجازه کتبی مؤلف است»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## ملاقات در صاریا

سال دویست و شصت و هشت هجری بود. سیزده سال از ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام می گذشت. دوستان خاص و شیعیان با اخلاص آن حضرت متوجه شدند امام از عراق به مدینه رفته و در ناحیه «صاریا» سکونت نموده است.

صاریا درّه و منطقه‌ای بود که بین کوههای اطراف مدینه قرار داشت.

یکی از شیفتگان آن حضرت که سخت مشتاق زیارت آن بزرگوار بود و برای دیدار امام بار سفر بست، عیسی بن مهدی جوهری بود. به بهانه حج، رهسپار مدینه شد و در صاریا کرامات بزرگ و امور خارق العاده‌ای از مولی مشاهده کرد و به حضور پرفیضش شرفیاب گردید.

وی داستان این ملاقات و آن معجزات شگفت‌انگیز را چنین تعریف نموده است:

در سال ۲۶۸ هجری، دیارم را به سوی مکه ترک کردم تا حج بگذارم. در حقیقت، انگیزه و قصدم از این سفر، توقف در مدینه و رفتن به ناحیه صاریا برای تشرّف به خدمت امام زمان علیه السلام بود. چون طبق اخبار محرمانه ای که به ما رسیده بود می دانستیم حضرت از عراق خارج شده و آنجا ساکن گردیده و شیعیان خاص و مورد اعتمادش را به حضور می پذیرد.

گرچه من سی بار حج رفته بودم، آن سال نیز به شوق دیدار حضرت بقیّة الله علیه السلام آهنگ کعبه نمودم و راهی مکه شدم تا بدین عنوان قبل از مناسک حج، مولایم را ملاقات کنم.

متأسّفانه در راه، دچار بیماری شدم. با آنکه ضعف و مرض بر من چیره شد، از پای ننشستم و همچنان با اشتیاق فراوان، به حرکت ادامه دادم تا هر چه زودتر به دیدار جان جهان و محبوب جهانیان نائل گردم.

انسان در حال بیماری، گاهی نسبت به همه چیز بی رغبت و بی اشتها می شود، اما گاهی نسبت به بعضی از میوه‌ها یا خوراکیها تمایل پیدا می کند و مخصوصاً هنگام ناتوانی بدن و بروز امراض ضعف آور، دلش می خواهد غذاهای مقوی و نیروبخش بخورد.

وقتی از قلعه «فید» گذشتم، ضعف و بیماری احساس نمودم. در

همان حال، ماهی و شیر و خرما هوس کردم و با خود گفتم کاش این غذاها برایم مفید بود و از آنها می‌خوردم. ولی چون فکر می‌کردم ماهی و شیر و خرما برایم خوب نیست در صدد تهیه‌اش بر نیامدم و از خواسته دل، چشم پوشی نمودم.

بالآخره رنج سفر را تحمل کردم و درد و بیماری را بر جان خریدم تا خوشبختانه به مدینه رسیدم. وقتی وارد شهر شدم، نخست به دیدار بعضی از برادران ایمانی و دوستان صمیمی شتافتم و از آنها سراغ مولایم را گرفتم. به من نوید دادند که صاحب الامر علیه السلام در صاریا تشریف دارند. با یک دنیا امید و آرزو برای دیدار امام از مدینه بیرون تاختم و راهی کوهستان شدم.

غروب بود که نزدیک آن وادی رسیدم. وقتی آخرین گردنه را پشت سر گذاشتم و از فراز کوه بر درّه اشرف پیدا کردم، ناگاه نگاهم به آن سرای نور افتاد. اشک شوق در دیدگانم حلقه زد. می‌خواستم پرواز کنم و هرچه زودتر مولایم را ببینم و بر دستهایش بوسه زنم. جلوتر که رسیدم ایستادم. هنوز چند قدمی با جایگاه امام فاصله داشتم که از مرکب پیاده شدم و به فکر فرو رفتم. با خود می‌گفتم: خدایا چه می‌شود؟! آیا به من اجازه ملاقات خواهند داد؟! آیا سراغم را می‌گیرند؟! از چه کسی بپرسم؟

خورشید غروب کرد و من همچنان غرق در این افکار، با خدا راز و نیاز داشتم. پیوسته از مهر یزدان، دیدار امام زمان علیه السلام را آرزو

می‌کردم و در انتظار اجازه ورود و تشرّف به محضر امام، لحظه شماری می‌نمودم.

کم‌کم سرخی وسط آسمان، به طرف مغرب کشیده می‌شد. وقت نماز شده بود. همان جا نماز مغرب و عشا را خواندم و باز مشغول دعا و نیایش شدم. مخلصانه به درگاه الهی می‌نالیدم و زاری می‌کردم. عاجزانه از او می‌خواستم که مرا شایسته لقای حجّت خویش قرار دهد و به دیدار آن جلوۀ ربّانی و فروغ ایزدی موقّق نماید.

همچنان که اشک می‌ریختم و تضرّع می‌نمودم، ناگهان دیدم شخصی فریاد زد و مرابه نام خواند و گفت: ای عیسی بن مهدی جوهری جنبلانی.

بعد دانستم وی خادم حضرت است و اسمش بدر می‌باشد. همینکه صدایم زد زبان به شکر و ستایش خدا گشودم و پی در پی حمد و ثنای الهی گفتم. مثل مرده‌ای که زنده شده باشد. گویی روح در کالبدم دمیده شده بود. مثل پرندۀ ای بال در آورده بودم و در حالیکه الله اکبر و لا اله الا الله، زیر لب داشتم به سوی کعبه مقصود شتافتم.

وقتی وارد شدم و به صحن خانه رسیدم، دیدم خوانی نهاده شده و غذائی آماده است. بدر به درون سرا راهنمایی ام کرد. نخست مرا به سمت طبق غذا برد و کنار ظرف غذا قرارم داد و گفت: مولایت می‌فرماید از آنچه موقع بیرون آمدن از قلعه فید، در حال بیماری، بدان



میل پیدا کرده بودی تناول کن.

باخود گفتم همین یک برهان که نشانه ای روشن و اعجازی بزرگ می باشد برایم بس است. اما چگونه دست به غذا ببرم و مشغول خوردن شوم حال آنکه هنوز به حضور آقا و مولایم شرفیاب نشده و لیاقت دیدارش را نیافته ام!؟

در این لحظه، صدای آن حضرت را شنیدم که به من فرمود:  
عیسی، بخور؛ مرا خواهی دید.

آنگاه کنار آن مائده آسمانی نشستم. دیدم ماهی گرم و خرماى تازه و ظرفی پراز شیر درون آن نهاده اند و به گونه ای بسیار جالب و دلپذیر آراسته می باشد.

ناگهان به فکر مرضی که دامنگیرم شده بود افتادم و از روی تعجب به خود نهیب زدم: بیمار و ماهی و شیر و خرما؟!؟

این اندیشه به ذهنم خطور کرد، بار دیگر صدای امام به گوشم رسید که بر من بانگ زد: ای عیسی، آیا در کار ما تردید می کنی؟ مگر تو به سود و زیان خود از ما داناتری؟

این اعجاز دیگر، روحم را به تلاطم انداخت و انقلاب عجیبی در من پدید آورد. از پندار ناروایم پشیمان شدم. بی اختیار چشم هایم پر از اشک گردید. در حالی که قلبم سخت به هیجان آمده و عقلم سراسر مات و حیران گشته بود، گریستم و از خدای مهربان، طلب عفو و آمرزش نمودم.

سپس از تمام غذاها خوردم. عجیب بود وقتی لقمه‌ای برمی‌داشتم جای آن در ظرف غذا خالی نمی‌ماند! هر چه خوردم چیزی از آن غذا کم نشد و بدون کاستی باقی ماند.

از جهت کیفیت نیز اصلاً با خوراکیهای دنیا قابل مقایسه نبود؛ طعم و بوی دیگری داشت. از تمام غذاهائی که در دنیا خورده بودم لذیذتر، گواراتر، پاکیزه‌تر و بهتر بود. بدین جهت خیلی زیاد خوردم تا آنجا که دیگر شرم نمودم و با آنکه هنوز اشتها داشتم، دست از غذا برداشتم.

برای سومین بار، صدای دلنشین مولا را شنیدم که با مهربانی و آهنگ ملایمی مرا ندا داد و فرمود: حیا نکن عیسی. اینها از غذاهای بهشت است؛ دست هیچ مخلوقی پدیدش نیاورده و ساخته و پرداخته بشری نیست.

مقداری دیگر خوردم اما گویی سیر نمی‌شدم. مثل اینکه هر چه بیشتر می‌خوردم، بیشتر می‌خواستم و اشتهایم افزون می‌گشت. سرانجام دست کشیدم و عرضه داشتم: مولای من، مرا بس است؛ به اندازه کفایت خوردم.

در این هنگام صدای حضرت در صحن منزل طنین افکند که: نزد من بیا.

از جا بلند شدم اما همین که خواستم حضور امام شرفیاب گردم، متوجه شدم دستم را نشسته‌ام. در دل گفتم: آیا با این دست نشسته به

ملاقات حضرت بروم؟!

ناگاه حجّت خدا بر من بانگ زد: ای عیسی، آیا در دستت چرکی هست؟

نگاهی به دستم انداختم و آن را بوییدم. تمیز و پاکیزه بود با چنان عطری که از مشک و کافور، خوشبوتر.

شگفت زده و خوشحال به سوی امام رفتم. وقتی حضورش رسیدم و چشمم به رخسار ملکوتی و چهره نورانی اش افتاد، دیدگانم از فروغ روی تابناکش، خیره و مبهوت گشت و از هیبت و عظمتش چنان خود باخته و حیران شدم که پنداشتم عقل از سرم پریده است.

آنگاه رو به من نمود و فرمود: ای عیسی، اگر تکذیب‌کنندگان نبودند، و اگر آنها که مرا باور ندارند از روی انکار به شما نمی‌گفتند: او کجاست؟

کی به وجود آمده؟

در کجا متولد شده؟

چه شخصی او را دیده؟

چه پیامی فرستاده و چه فرمانی از ناحیه وی برایتان صادر

گردیده؟

شما را از چه چیز آگاه ساخته و کدام خبر را به شما ابلاغ نموده؟

چه اعجازی از او دیده‌اید و چه کار خارق العاده و معجز‌نمایی به

شما نشان داده است ؟

اگر چنین منکر نمی شدند و این سخنان باطل را نمی گفتند و به تکذیب من نمی پرداختند، هیچیک از شما به دیدارم نائل نمی شدید و (چون زمان غیبت و دوران پنهان زیستی من است) ملاقاتم برایتان حاصل نمی گشت.

هشیار و آگاه باش به خدا سوگند، از یاری امیرمؤمنان علیه السلام دست برداشتند. او را از خود راندند. حقش را غصب نمودند. ظالمان را بر آن حضرت مقدم داشتند. با وی مکر و نیرنگ نمودند و سرانجام به قتلش رساندند، با آنکه کرامات فراوانی از او مشاهده کردند. نسبت به سایر نیاکان و اجدادم نیز به ستم رفتار نمودند. به امامت و مقام کرامتشان ایمان نیاوردند. آن بزرگواران را جادوگر خواندند و کاهن قلمداد کردند و به ارتباط با جن متهم ساختند!!

سپس فرمود: ای عیسی، کرامات و نشانه‌هایی را که از وجود ما و مقام امامت و ولایت ما دیدی به دوستانمان خبر بده و مراقب باش تا دشمنانمان را از اسرار ما آگاه نسازی که اگر از احوال و اخبار ما به دشمنان و بدخواهانمان گزارش دهی، ایمانت سلب شود و جلوه هدایت و نور لیاقت در وجودت خاموش گردد.

وقتی سخن امام به اینجا رسید، برخورد لرزیدم و ملتمسانه عرضه داشتم: مولای من، دعا کنید که ثابت قدم بمانم و از خدا بخواهید ایمانم را استحکام و استواری بخشد.

حضرت فرمود: اگر خداوند، تو را استوار و ثابت قدم قرار نداده بود، به فیض دیدارم نمی‌رسیدی و از ملاقاتم محروم می‌ماندی. اکنون رهسپار حج باش، هدایت و رشد همراهت باد. گفتار امام که تمام شد، چنانکه فرمان داده بود، بی‌درنگ آهنگ مکه نمودم و برای انجام مناسک حج، از خدمت سراسر نور و شرافتش مرخص شدم.

هنگامی که از دیدار حضرت برگشتم و از سرای پاک و پر فروغش بیرون آمدم، خرم و شادمان بودم. به پاس این نعمت بزرگ، پیایی شکر و سپاس الهی بر زبان راندم چندان که پنداشتم از همه مردم بیشتر ثنا و حمد خدا گفتم و فراوان تر به ستایش و شکرش پرداختم.



این رویداد که در کتاب «النجم الثاقب» ثبت گردیده کرامات متعددی در بر دارد که هر یک به تنهایی، گواه روشن و سند گویایی بر مقام ربانی و امامت و ولایت آسمانی حجّت الهی حضرت مهدی علیه السلام است.

اینک بیست مورد از این دلائل واضح و نشانه‌های غیر قابل انکار را که بیانگر دانش و قدرت خارق العاده آخرین سفیر الهی است، فهرست وار خاطر نشان می‌سازیم:



### بیست کرامت شگفت انگیز

۱. نام آن مرد را که از راه رسیده و برای دیدار امامش آمده بود می دانستند.
۲. از نام پدرش نیز اطلاع داشتند. چنانکه خادم حضرت، اسم او و پدرش را گفت و اجازه ورودش داد.
۳. وطن و جایگاه وی را می شناختند و می دانستند اهل کدام سرزمین است. چنانکه خدمتگزار امام، محلّ وی را اسم برد و او را به زادگاهش «جنبلان» منسوب ساخت و چنین صدایش زد: ای عیسی بن مهدی جوهری جنبلانی.
۴. می دانستند در مسیرش، از قلعه «فید» گذشته است.
۵. اطلاع داشتند که پس از عبور از «فید» دچار بیماری شده است.
۶. با خبر بودند که بعد از خارج شدن از «فید» در حال ضعف و مرض، به غذا خوردن میل پیدا کرده است.
۷. نوع غذاهای دلخواهش را می شناختند و آگاه بودند که هوس ماهی و شیر و خرما داشته است.
۸. می دانستند غذایی را که دلش خواسته، نخورده است.
۹. مطلع بودند انگیزه اش در نخوردن غذای مورد تمایلش، پرهیز به خاطر بیماری بوده و آن را مضر می دانسته است.
۱۰. غذای بهشتی و مائده آسمانی برای او حاضر نمودند.

۱۱. از اندیشه‌اش مطلع بودند که با خود گفته چگونه مشغول غذا خوردن شوم، در حالی که هنوز مولایم را ندیده‌ام؟! بدین خاطر ندایش دادند که: بخور، مرا خواهی دید.
۱۲. همان غذاهایی را که دلش خواسته بود و میل داشت برایش حاضر ساختند؛ آن هم نه از نوع دنیایی و از آشپزخانه‌های بشری، بلکه از سنخ ملکوتی و میوه‌ها و خوراکیهای بهشتی که از آشپزخانه غیب آمده بود.
۱۳. فکرش را دانستند که وقتی خواست دست به غذا ببرد، به یاد بیماری‌اش افتاد و احتمال ضرر داد. از این رو فرمودند: مگر تو به سود و زیان خود از ما داناتری؟
۱۴. از غیب می‌دانستند که خوردن ماهی و شیر و خرما برای او زیانی ندارد.
۱۵. وقتی مرد تازه وارد، دست به غذا می‌برد و لقمه‌ئی بر می‌داشت، جای لقمه، خالی نمی‌ماند و هر چه از غذاها خورد، چیزی از آن کاسته نشده و طعام بهشتی همچنان دست نخورده بر جای ماند.
۱۶. هر چه بیشتر می‌خورد، سیر نمی‌شد و اشتها و لذتش افزون می‌گشت.
۱۷. بدون آنکه از پر خوری ناراحت شود و معده‌اش سنگین گردد به خوردن ادامه داد و تا آخر احساس خستگی و ملالت نکرد.

۱۸. وقتی دست از غذا برداشت، انگیزه او را دانستند و از حالات وی با خبر بوده، اطلاع داشتند که به خاطر شرم و خجالت کنار نشسته است؛ نه بر اثر سیر شدن و بی میلی، بدین جهت ندایش دادند: حیا نکن، اینها از غذاهای بهشت است.

۱۹. فکر دیگر را نیز دانستند که به ذهنش خطور کرد و در دل گفت آیا دست نشسته به دیدار حضرت بروم؟ و مورد خطاب قرارش دادند.

۲۰. بدون آنکه دستش را بشوید، تمیز بود و کاملاً معطر.

### سرچشمه این کرامات

آیا این علوم بهت آور، از کجا ریشه گرفته است؟

آیا این قدرت شگفت انگیز، از چه مبدای پدید آمده است؟

اطلاع از رویدادهای گذشته اشخاص، آگاهی از خطورات ذهنی، دانستن حالات روانی و خبر دادن از شوون قلبی که همه از امور غیبی و باطنی می باشند از کدام چشمه جوشیده است و چگونه امام زمان علیه السلام تمام اسرار انسان و جهان را می داند و از جمیع حالات و حوادث، مطلع است؟

نزول مائده آسمانی، پیدایش آنچه حضرتش اراده نموده از جهان ملکوت و عالم غیب، ایجاد غذاهای بهشتی و کاسته نشدن آن در اثر مصرف، که همه ناشی از نیروی خارق العاده می باشند از کجا مایه

گرفته و چگونه امام عصر علیه السلام، بر این توانمندیها دست یافته و بر انجام هر چه بخواهد، قدرت پیدا کرده است؟

خلاصه این کرامات حیرت انگیز از چه منبعی جاری شده، سرچشمه این دانش و قدرت غیر عادی را کجا باید جست؟

نکته‌ای که بر این حیرت و شگفتی می‌افزاید توجه به تاریخ وقوع حادثه می‌باشد. زیرا جریان دیدار در صاریا و امور خارق العاده‌ای که ضمن آن رخ داد، در سال دویست و شصت و هشت هجری بود؛ یعنی حدود سیزده سال بعد از ولادت امام زمان علیه السلام که بنا به گزارش مشهور، آن حضرت در سال دویست و پنجاه و پنج هجری متولد گردیده و بر این اساس، بیش از سیزده بهار از عمرش نگذشته بود که این کرامات از وجود تابناکش صادر شده است. اگر ما سایر گزارشهای غیر مشهور را نیز بنگریم که برخی سال تولد فرخنده‌اش را دویست و پنجاه و هفت و بعضی دویست و پنجاه و هشت نوشته اند، آن بزرگوار در آن تاریخ، دهساله یا یازده ساله بوده است.

آری، نکته مهم این است که کرامات نامبرده شده و این امور خارق العاده در زمانی از حضرتش نمایان گردیده که در سن نوجوانی ده الی سیزده ساله بوده است.

البته بروز این امور از حضرت حجة بن الحسن علیه السلام منحصر به این دوران یا روزگار بعد از آن نیست، زیرا کرامات زیادی از اوّل ولادت، حتی ایام پیش از تولدش ظاهر گردیده که همه بیانگر دانش

غیر عادی و توانائی فوق بشری او می باشد. چنانکه قسمتی از آنها را در کتاب «آخرین سفیر» یادآور شده ایم.

اما خبر دادن از غیب، اطلاع از افکار، آگاهی به تمام حوادث و ظهور کارهای خارق العاده از طفل تازه به دنیا آمده یا کودک چند ساله یا نوجوان سیزده ساله یعنی چه؟!!

راستی این دانش شگفت انگیز را چه می توان نامید و منشأش را در کجا باید یافت؟

این توانایی حیرت آور را چه باید گفت و آن را از کجا باید ریشه یابی کرد؟

قبل از شرح این مطالب با سرگذشت دیگری آشنا شوید تا بعد از آن، آرام آرام حقایق مهمی را پیرامون سرچشمه های این علم و قدرت که از اصیل ترین معارف مکتب وحی است و شناخت آن برای روح بشر، ارزش حیاتی دارد بیان داریم.



## بانویی از دینور

نگاهش که به آن مرد افتاد، سلام کرد و مؤدبانه گفت:  
خانم مرا خدمت شما فرستادند و درخواست نمودند وقتی را  
برای ملاقات تعیین کنید و قدم رنجه نموده، به سرای ایشان تشریف  
بیاورید که با شما گفتگویی دارند.

سخن قاصد تمام شد و منتظر ماند تا پاسخ بگیرد و برگردد.  
احمد بن ابی روح - که از رجال بافضیلت آن ناحیه محسوب می شد -  
قدری درنگ کرد. سپس زمانی را معین نمود و وعده داد که نزد وی  
برود.

آن بانو، عاتکه نام داشت و از بانوان نسبتاً ثروتمند و با شخصیت  
دینور بود. او روحی بلند و فرزانه داشت. خردمند و صاحب کمال  
بود. سنجیده سخن می گفت و دانا و بیدار دل بود.

دینور، دهستانی است در بخش صحنه کرمانشاهان که در ساحل رود دینور قرار دارد. سابقاً دینور، در مسیر مداین به آتشکده آذرگشنسب واقع شده بود. امروزه از بیستون راهی به طرف سنقر کلیایی جدا می شود که در امتداد رودخانه دینور، به طرف شمال می رود. در کنار همین رود، آبادی دینور به چشم می خورد.

احمد بن ابی روح طبق قرار، در موقع مقرر به منزل عاتکه رفت. در زد و پس از اجازه وارد شد.

او می گوید: هنگامی که نزد آن خانم رفتم به من گفت: شما در ناحیه ما از نظر دیانت و پارسائی بر همگان برتری دارید و امانتداری و ایمانتان، بیش از سایرین مورد وثوق و اطمینان می باشد. به همین خاطر می خواهم امانتی را تحویلتان داده، به عهده شما بگذارم تا در صدد ادای آن برآیید و به انجامش رسانید.

من در حالی که فکر می کردم آیا منظور او از این امانت چیست و باید آن را به که برسانم؟ جواب دادم: ان شاء الله انجام می دهم و به خواست خداوند، آن را به صاحبش خواهم سپرد.

آنگاه کیسه ای در برابرم نهاد و گفت: اینها مقداری پول نقره است که در این کیسه سر بسته و لاک و مهر شده قرار دارد.

لطفاً کیسه را نگشایید و در آن ننگرید تا به دست آنکه از غیب به شما خبر دهد و بگوید در آن چیست و چه مقدار می باشد بسپارید.

سپس گوشواره ای مقابلم نهاد و چنین به سخنش ادامه داد: این

هم گوشواره من است که معادل ده سکه طلا ارزش دارد و در آن، سه نگین می باشد که ده سکه زر قیمت گذاری می شود.

باز مکثی کرد و گفت: من به حضرت صاحب الزمان علیه السلام حاجتی دارم که می خواهم پیش از آنکه از وی درخواست نمایم و حاجتم را عرضه بدارم، خود از آن خبر دهد و بفرماید که مطلب مورد نظرم چیست.

این جمله را گفت و سکوت کرد. من که از شنیدن حرفهایش قدری متعجب شده بودم، پرسیدم: آن حاجت چیست؟

فکری کرد و گفت: هنگام عروسی من، مادرم ده اشرفی از شخصی وام گرفته است که خبر ندارم آنها را از چه کسی قرض نموده و اکنون که سالها از ازدواجم گذشته و تصمیم دارم بدهکاری مادرم را بپردازم، وام دهنده را نمی شناسم و نمی دانم این مبلغ را به چه کسی برگردانم؟

آنگاه بار دیگر تأکید کرد و گفت: هر که پرده از این راز برداشت و از غیب، این مطالب را خبر داد و جزئیات این امور را به اطلاع شما رساند، دستورش را اجرا کنید و این اموال را به هر که فرمان داد تسلیم نمائید.

می دانستم جعفر بن علی، فرزند حضرت هادی علیه السلام، به دروغ ادعای امامت نموده و با دربار ستمگران مرتبط گردیده است تا خود را جانشین امام یازدهم معرفی کند و به انگیزه دنیا پرستی و جاه

طسلی می خواهد حق صاحب ولایت، فرزند حضرت  
عسکری علیه السلام را غصب نماید. سخت در اندیشه شدم و متحیر  
ماندم که در جواب آن بانو چه بگویم؟!

آیا آن اموال را بپذیرم و این مسئولیت را به عهده بگیرم؟! آنگاه با  
جعفر بن علی چه کنم؟ اگر وی مطلع شد و با دروغ و حيله و پشتیبانی  
قدرت حاکم، آن اموال را از من مطالبه کرد، چگونه پاسخش گویم؟!  
سرانجام با خود گفتم این وظیفه را عهده دار می شوم و به همین  
وسیله، جعفر را می آزمایم. آری این خود امتحان خوبی است تا  
موقعیتش برای من آشکار گردد.

از این رو خواسته خانم را قبول کردم. امانت هایش را تحویل گرفتم  
و از او خدا حافظی نمودم.

سپس عازم سفر شدم. توشه راه برداشتم و با آن اموال از دینور  
خارج شده، آهنگ بغداد نمودم. چون می دانستم وکیل امام  
زمان علیه السلام، در آنجا شخصی به نام «حاجزبن یزید و شاء»  
می باشد.

هنگامی که وارد شهر شدم یکسره به طرف خانه حاجز رفتم. وقتی  
به سرای او رسیدم، در زدم و پس از کسب اجازه وارد شده، سلام  
کردم و در حضورش نشستم. به گرمی و مهربانی جوابم داد و  
احوالپرسی نمود. سپس نگاهی کرد و گفت: آیا با من کاری دارید؟  
گفتم: بله، مالی همراه دارم که به من سپرده شده تا به صاحبش

برسانم. منتهی نمی توانم آن را به شما تسلیم نمایم مگر آنکه مقدارش را به من خبر دهید و بگویید چه کسی آن را به من داده است. اگر مرا از این راز مطلع ساختید، موظفم مال را تقدیمتان کنم.

آن مرد عالی مقام در نهایت صداقت و بزرگواری گفت: ای احمد بن ابی روح، باید به سامرا بروی.

با شگفتی پرسیدم: شما که وکیل امام هستید، آیا خود عهده دار آن نمی شوید؟!

گفت: من نسبت به تحویل گرفتن این مال دستوری ندارم. سپس نامه‌ای نشانم داد و افزود: این پیامی است که درباره کار تو به من رسیده است.

وقتی نگاهم به نامه افتاد و چشمانم روی خط آن گردش کرد، حیرت زده دیدم نوشته شده:

«لَا تَقْبَلُ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي رُوحٍ، تَوَجَّهَ بِهِ إِلَيْنَا لِي سُرَّ مَنْ رَأَى»

از احمد بن ابی روح نپذیر، او را به سامرا نزد خودمان بفرست. چون این مطلب را خواندم و حقیقت امر را دریافتم، سخت تعجب نمودم. لا اله الا الله! این فرمان، همان چیزی است که در پی اش بودم و می خواستم بدین وسیله جعفر بن علی را در سامرا بیازمایم! آنگاه حاجز بن یزید و شاء را بدرود گفتم و مصمم شدم که خود را به سامرا برسانم.

سامرا یکی از شهرهای عراق است که آن را پیشتر «سُرَّ مَنْ رَأَى»



می گفتند. تا بغداد حدود سه فرسنگ فاصله دارد. این شهر که در ساحل شرقی رود دجله قرار گرفته، در سال ۲۲۱ هجری، پس از چند بار ویرانی، بدست معتصم عباسی بازسازی شد و پایتخت او گردید. سپس متوکل عباسی نیز بر عماراتش افزود و قصری به نام خود بنا کرد که کوشک جعفریه نام گرفت. حرم مطهر و مرقد تابناک امام دهم و امام یازدهم شیعه، حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام نیز در آنجا می باشد.

من در پی هدف خویش، بغداد را به مقصد سامرا ترک کردم و راهی آن دیار شدم.

هنگامی که وارد سامرا شدم، با خود گفتم نخست نزد جعفر بروم و با او صحبت کنم تا وی را بیازمایم.

ولی باز اندیشیدم که پس از دیدار دستخط شریف و نامه مبارک فرزند امام عسکری حضرت مهدی علیه السلام بهتر است ابتدا به سرای این خاندان شرفیاب شوم تا اگر از سوی ایشان خبرهای غیبی و آنچه مورد نظرم می باشد به من واصل گردید ادای امانت و انجام وظیفه نمایم و در غیر این صورت، به ملاقات جعفر خواهم رفت.

از این رو، به طرف منزل امام عسکری علیه السلام حرکت کردم. وقتی نزدیک خانه آن حضرت رسیدم، دیدم خدمتگزار آقا در را باز کرد و بیرون آمد.

مثل اینکه از رسیدن من اطلاع داشته و منتظرم باشد. چند قدمی

به سمت من برداشت، آنگاه پرسید: آیا تو احمد بن ابی روح هستی؟  
جواب دادم: آری.

نوشته‌ای به دستم داد و گفت: این نامه را بخوان.  
نامه را گرفتم و گشودم، دیدم خطاب به من چنین نوشته شده  
است:

### بسم الله الرحمن الرحيم

ای پسر ابی روح، عاتکه دخت ایرانی، کیسه‌ای به تو سپرده که به گمانت  
در آن یک هزار درهم است اما چنانکه تو پنداشتی نیست. البته رسم  
امانتداری را نگاه داشتی و همانگونه که عهد کرده بودی کیسه را  
نگشودی و از آنچه درون آن می‌باشد، خبر نداری.

در این کیسه، هزار پول نقره و پنجاه سکه زر می‌باشد. نیز همراه  
تو گوشواره‌ای است که آن زن گمان کرده معادل ده سکه طلا ارزش دارد.  
اودرست پنداشته، ولی این مقدار بهای گوشواره و دونگینی است که در  
آن می‌باشد. این گوشواره دارای سه نگین مروارید است که به مبلغ ده  
دینار خریداری نموده، ولی قیمتش بیش از این می‌باشد.

اکنون این گوشواره را به فلان زن که خدمتکار است تحویل بده، زیرا  
گوشواره را به وی بخشیدیم. خود به بغداد برگرد و آن مال را به حاجز  
بسپار و آنچه حاجز به تو عطا می‌کند بگیر. توشه راه و هزینه سفر تا  
هنگام بازگشتت به خانه خواهد بود.

اما ده سکه طلایی که عاتکه خبر دارد مادرش برای عروسی او وام گرفته  
و اینک پنداشته صاحبش را نمی‌شناسد. چرا، وی می‌داند که آن سکه‌ها

مال کیست، از آن کلثوم دختر احمد می باشد که زنی ناصبی و دشمن اهل بیت است. به همین خاطر دشوار می دارد که پولها را به وی برگرداند و مایل است آنها را بین خواهران و برادران ایمانیش تقسیم کند و برای این کار از ما اجازه می خواهد.

وی آن اموال را میان برادران و خواهران دینی خود که نیازمند و تهیدست می باشند توزیع نماید.

تو هم ای فرزند ابی روح هرگز درباره گرایش و اعتقاد به جعفر و آزمایش او به افکار گذشتهات برنگرد و به منزلت مراجعت کن که عمویت مرده و خداوند، ثروت و همسرش را نصیب تو ساخته است.

وقتی نامه را مطالعه کردم بسان گمشده ای که راهش را پیدا کرده و همانند مضطرب و پریشان خاطری که به آرامش و حقیقت رسیده، بسیار خرسند و شادمان گردیدم. طبق فرمان امام گوشواره را به زنی که از خدمتگزاران حضرت بود، تحویل دادم و کیسه سکه ها را برداشته رهسپار بغداد شدم.

پس از آنکه فاصله بین سامرا تا بغداد را پیمودم و وارد شهر شدم، بی درنگ به سراغ حاجز رفتم.

هنگامی که به حضورش رسیدم، سلام کردم و ماجرایم را برای او شرح دادم. سپس کیسه زر را تسلیم وی نمودم. حاجز کیسه را وزن کرد، دقیقاً هزار پول نقره و پنجاه سکه طلا در آن بود.

آنگاه سی سکه زر به من داد و گفت: دستور دارم این مبلغ را برای

مخارج راه و هزینه سفر به تو بدهم.

سی دینار اعطائی امام را گرفتم. از حاجز سپاسگزاری نموده بیرون آمدم و به سوی جایگاه استراحتم در بغداد راه افتادم.

وقتی وارد منزل شدم، چیزی نگذشت که در زدند. در را گشودم، دیدم شخصی برایم خبر آورد که عمویم از دنیا رفته است و خانواده‌ام از من خواسته‌اند تا هر چه زودتر نزد آنان برگردم.

من با شنیدن این سخن و با توجه به آنچه امام زمان علیه‌السلام در این مورد نوشته و از غیب خبر داده بودند، اسباب سفر بستم و آماده بازگشت شدم. در طول مسیر از بغداد تا دینور، همچنان پیرامون حوادثی که برایم رخ داده بود، می‌اندیشیدم و درباره برنامه آینده و زندگی خود فکر می‌کردم تا آنکه به وطن رسیدم پس از ورود به دینور، دیدم عمویم فوت شده و سه هزار سکه طلا و یکصد هزار پول نقره به من ارث رسیده است.



این ماجرا که در کتاب مدینه المعاجز و بحار الانوار گزارش شده و دهها رویداد دیگر نظیر آن، نشانگر این حقیقتند که حضرت ولی عصر علیه‌السلام، به تمام اسرار دانا و از همه جریانات هستی و حوادث اجتماعی و خصوصیات فردی مردم، آگاه می‌باشد و به علم الهی و دانش آسمانی، هر چیزی را می‌داند و هیچ امری در جهان

آفرینش و نظام تشریح، براو پوشیده و پنهان نیست.

همین ویژگی یکی از اموری است که نشان دهنده مقام امامت آن حضرت بوده و اثبات می‌کند وی، حجّت خدا و جانشین راستین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد. زیرا یکی از نشانه‌های سفیران الهی دانش موهبتی و احاطه علمی به اسرار و رازهای نهفته در دو کتاب تشریح و تکوین است.

نشانه دیگر، قدرت موهبتی است که در رهبران آسمانی نهاده شده و بر اساس آن، پیامبران و امامان علیهم السلام بر انجام هر کاری که روشنگر هدفشان بوده و در جهت هدایت مردم باشد، قادر هستند. آن علم و این قدرت موهبتی خدادادی، بینه و نشانه حقانیت سفیران الهی می‌باشد و حجّت‌های راستین و به حق را از مدعیان دروغین ممتاز می‌سازد.

البته میزان آن دانش و مقدار این توانائی در تمام سفیران آسمانی یکسان نیست، بلکه هر یک از آنان در حدود مسؤولیت و به اندازه مقام و رتبه و شأن خویش از آن بهره دارد. تنها پیامبر اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت که در علم و قدرت خدادادی، سرآمد همگان بوده، و نسبت به تمام امور خلقت و آنچه در جهان آفرینش خلق شده و در ملک و ملکوت، هستی پذیرفته، به اراده و اجازه پروردگار، دانا و توانا هستند و در یک جمله کوتاه، همه مخلوقات در این جهان و عالم قبل از آن و نیز جهان آخرت، در سیطره و تحت فرمانشان بوده و



احاطه علمی و قدرت ولائی این بزرگواران بر جمیع پدیده‌ها ثابت و مسلم است.

نکته مهم این است که این دو ویژگی، زمانی بیّنه و نشانه صدق رسالت یا امامت می‌باشد و در صورتی دانش موهبتی و قدرت آسمانی تلقی می‌گردد که صاحب آن، منصوب از جانب خداوند بوده و بر این انتخاب و انتصاب الهی، دلیل روشن و سند صد در صد قطعی وجود داشته باشد.

بنابراین هر که از یک امر غیبی خبر داد یا فکر کسی را خواند یا کار خارق العاده‌ای انجام داد، دارای علم و قدرت وهبی الهی نیست؛ نمایانگر دانش و قدرت خدایی آن است که همراه با نص و معرفتی آسمانی باشد.

قبل از توضیح بیشتر در این باره، حادثه و حدیث جالبی را خاطر نشان می‌سازیم.

## رؤیای سرنوشت ساز

صبح که از خواب برخاست، حال عجیبی داشت. دلش منقلب و خاطرش سخت در تلاطم بود. پیوسته درباره رؤیای شب گذشته اش فکر می کرد و در عین حال که اضطراب داشت، از خوابی که دیده بود احساس نشاط و مسرت می نمود.

پیامبرش حضرت موسی در عالم رؤیا بر او تجلی کرده و فروغ هدایت و سعادت را فرا راهش نهاده بود.

از اینکه صاحب تورات به خوابش آمده و ارشادش نموده، خرم دل و فرحناک می نمود و از اینکه روگرداندن از یهودیان و گرایش به اسلام را از او خواسته بود، احساس خاصی داشت.

وی از پیروان یهود بود که در مدینه می زیست. نامش جندل و اسم

پدرش جناده بود. پدر بزرگش نیز به جبیر یهودی شهرت داشت. خبر بعثت پیامبری به نام محمد صلی الله علیه و آله و دعوت به اسلام را شنیده بود، اما تا آن روز تحت تأثیر تبلیغات یهود، هنوز به رسول اکرم ایمان نیاورده بود.

آن روز تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و از او درباره اسلام و دینی که به تازگی اظهار داشته و پیام آورش می باشد تحقیق کند.

زیرا خواب او رؤیایی عجیب و سرنوشت ساز بود که وظیفه اش را مشخص نموده و راه هدایت را به رویش گشاده بود. حضرت موسی در عالم خواب به دیدارش آمده و به وی فرمان داد: ای جندل، به دست محمد صلی الله علیه و آله که آخرین پیامبر است اسلام بیاور و به اوصیاء و جانشینان بعد از آن حضرت اعتقاد پیدا کن و پیوند.

جندل بی درنگ همان روز سراغ رسول اکرم را گرفت و خدمت آن حضرت شرفیاب شد.

وقتی نزد پیامبر رسید گفت: مرا آگاه کن از آنچه برای خدا نیست و از آنچه نزد خدا نمی باشد و از آنچه خدا نمی داند.

رسول اکرم فرمودند: آنچه برای خدا نیست، او همتا ندارد؛ برای خدا همانند و شریکی نیست. آنچه نزد خدا نیست، ستم به مردمان و ظلم به بندگان است. آنچه خدا نمی داند، این همان پندار شما یهودیان است که معتقدید عَزِیر، پسر خداوند می باشد، حال آنکه خدا برای خود فرزندی نمی شناسد، او عزیر را مخلوق و بنده خود

می‌شناسد. (در واقع، عدم علم، کنایه از عدم آن چیز است، نه اینکه خدا فرزندی داشته باشد و آن را نشناسد، بلکه چون برای او فرزندی نیست، به آن شناخت ندارد و آن را نمی‌داند).

وقتی مرد یهودی این کلمات حکیمانه و معارف توحیدی را از پیامبر شنید، به حَقانیت رسالت او پی برد و بی‌درنگ مسلمان شد و گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا وَصِدْقًا.

گواهی دهم معبودی غیر از الله نیست و تو قطعاً به حقیقت و درستی فرستاده‌ی خداوندی.

سپس عرضه داشت:

دیشب در خواب موسی بن عمران را دیدم که به من فرمود: ای جندل، به دست محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله اسلام بیاور و به امامان و اوصیائی که جانشینان بعد از وی هستند، تمسک جو و پیوند پیدا کن. ستایش خداوند را که مرا به تو هدایت نمود و مسلمان شدم. آنگاه جندل رو به پیامبر اکرم نمود و گفت: ای رسول خدا، مرا از جانشینانت که بعد از تو صاحب منصب خلافت و وصایت می‌باشند، آگاه گردان تا به آنان پیوندم و تمسک جویم.

حضرت فرمودند: اوصیاء من دوازده نفرند.

جندل عرض کرد: ما هم در کتاب تورات، ایشان را همین گونه یافتیم و تعدادشان را دوازده نفر شناختیم.

بار دیگر جندل گفت: ای رسول خدا، جانشینانت را برای من نام ببر و اسامی آن دوازده نفر را برایم بگو.

حضرت فرمودند: نخستین وصی من، سیدالاصیاء، پدر امامان، «علی» می باشد. بعد دو فرزندش «حسن» و «حسین» به امامت می رسند. به ایشان گرایش و پیوند پیدا کن و مراقب باش که نادانی بی خردان و جهل مردم نادان تو را فریب ندهد.

سپس جندل را از یک خبر غیبی آگاه ساختند و زمان مرگش را گزارش داده فرمودند:

وقتی فرزند حسین که علی نام دارد و زین العابدین است متولد شود عمرت در دنیا پایان می پذیرد و خداوند، مرگ تو را می رساند. آخرین توشه و بهره تو از این جهان، جرعه شیری است که می نوشی و در پی آن، جان به جان آفرین تسلیم می کنی.

جندل عرض کرد: ما نامهای سه امام بعد از شما را در تورات و سایر کتابهای پیامبران چنین یافتیم: «ایلیا»، «شبر»، «شبیر» که اینها اسامی علی و حسن و حسین می باشند. آیا بعد از حسین، چه کسانی به امامت می رسند؟ نامهای آنان چیست؟

رسول اکرم فرمودند: زمانی که دوران حسین سپری شد، پسرش «علی» که زین العابدین لقب دارد امام است. پس از وی، فرزندش «محمد» جانشین من است که لقبش باقر می باشد آنگاه پسر او «جعفر» صاحب این منصب است که صادق خوانده می شود. سپس فرزندش

«موسی» امامت می نماید که کاظم گفته می شود. بعد از وی، پسرش «علی» که او را رضا خوانند. سپس فرزندش «محمد» است که وی را تقی گویند. امام بعدی «هادی» و سپس پسرش «حسن» است که عسکری لقب دارد. پس از او فرزندش «محمد» صاحب مقام خلافت و وصایت می باشد که مهدی، قائم و حجّت، خوانده می شود. او که آخرین امام است از دیده ها غایب می شود و پس از دوران غیبت و پنهان زیستی، ظهور می نماید. وقتی او قیام کند زمین را سرشار از عدل و داد می سازد، چنانکه مالا مال از ظلم و ستم شده باشد.

خوشا به حال شکیب ورزان و صابران در زمان غیبتش، خوشا به حال کسانی که بر مهر و محبت این امامان، استوار و ثابت قدم هستند. زیرا ایشانند آنهایی که خداوند در کتابش توصیفشان نموده و فرموده: «هدایتگر پارسایان و پرهیزگاران است؛ آن پارسایانی که غیب را باور دارند». سپس خداوند متعال فرموده: «ایشان حزب خدایند آگاه باشید که قطعاً و به طور حتم، حزب خدا پیروز و برتر است».

جندل که با شنیدن این حقایق، راه حقیقت را جسته و نور ملکوت و فروغ معنویت را در قلبش می یافت، به شکر و ستایش الهی زبان گشود و گفت: سپاس خدایی را که به من توفیق شناخت این امامان را موهبت فرمود و مرا به معرفت آنان موفق نمود.

آن روز گذشت و سالها از آن حادثه سپری شد، جندل همچنان

زنده بود تا ایام ولادت امام سجّاد، زین العابدین علیه السلام فرا رسید.  
وقتی حضرت علی بن الحسین علیه السلام متولد شد، جنّدل  
رهسپار طائف گردید. در طائف دچار بیماری شد و دیری نپائید که  
مرضش شدّت یافت. میان بستر، جرعه‌ای شیر نوشید و به حال  
احتضار افتاد.

در همان حال، خبر غیبی پیامبر اکرم را که سالها از آن گذشته بود به  
یاد آورد. به اطرافیان‌ش رو کرد و با آهنگ ضعیف و لرزانی گفت: رسول  
خدا صلی الله علیه وآله به من خبر دادند که آخرین بهره‌ام از دنیا  
جرعه‌ای شیر است.

این جمله را ادا کرد و روح از کالبدش جدا شد. بدن جنّدل را غسل  
دادند و در محلی از طائف که به "کوزاره" معروف بود، دفن نمودند.



این قضیه که دانشمند و حدیث نگار معروف عامّه حافظ سلیمان  
قندوزی حنفی آن را در باب هفتاد و ششم کتاب ینابیع المودّة ثبت  
نموده و دهها رویداد و روایت دیگر نظیر آن که در منابع شیعه و غیر  
شیعه موجود است، اثبات می‌کنند امامان راستین و خلفای پیامبر  
اسلام، دوازده معصوم از نسل آن حضرت می‌باشند و آخرین جانشین  
رسول الله صلی الله علیه وآله، امام عصر، حجة بن الحسن  
المهدی علیه السلام است که از دیده‌ها غایب شده و روزی که به فرمان

یزدان برخیزد، زمین را از شرک و ظلم و طغیان پاک می‌سازد؛ به حکومت خودکامگان و زورگویان پایان می‌دهد؛ صفحه گیتی را جایگاه توحید و عدالت نموده صلح و آرامش و سعادت و امنیت و خوشبختی واقعی را برای بشر به ارمغان می‌آورد.

این حدیث، از آن جهت که مشتمل بر معارف توحیدی و گویای یک خبر غیبی است نشانگر دانش آسمانی و علم وهبی پیامبر اسلام می‌باشد و خود، سند رسالت و نص بر نبوت آن حضرت به شمار می‌آید و از آن روکه معرف جانشینان وی بوده و اوصیاء و خلفای حضرتش را نامبر شده، دلیل حقیقت دوازده امام و نص بر امامت آنان می‌باشد و همین «نص» و «دانش موهبتی الهی» بیانگر مقام سفیران آسمانی و راه شناخت پیامبران و اوصیاء راستین از مدعیان دروغین است.

اکنون شما را به خواندن داستانی دیگر دعوت می‌کنیم، سپس به شرح بیشتری در این باره می‌پردازیم تا کاملاً به معنای اصطلاحی «نص» پی ببرید و اهمیت آن را بهتر بشناسید.



## بازگشته از بیراهه

«نَعْثَل» نام یک یهودی بود که ریش بلندی داشت و در مدینه می‌زیست. چون ریش و قیافه عثمان شباهت زیادی به او داشت، وقتی عایشه بر عثمان خشمناک شد وی را نَعْثَل خواند.

هنگامی که عثمان در محاصره قرار داشت، عایشه از مدینه به مکه رفت. سپس مکه را به قصد مدینه ترک کرد. در راه یکی از دایی‌هایش که از مدینه می‌آمد، با وی مصادف شد.

عایشه پرسید: از مدینه چه خبر داری؟

جواب داد: عثمان کشته شد.

عایشه گفت: بعد از او، مردم چه کردند؟

پاسخ داد: با علی بیعت نمودند.

عایشه گفت: اگر علی به خلافت بنشیند و حکومتش محکم شود،

ای کاش آسمان به زمین فرود آید!

آنگاه از بازگشت به مدینه خودداری نمود و بار دیگر راهی مکه شد. در مکه پرچم خونخواهی عثمان را برافراشت و اعلام کرد عثمان مظلوم کشته شده و من به خونخواهی او قیام کرده‌ام.

به او گفتند: چرا چنین برآشتی و حامی خون عثمان شدی؟! مگر تو نخستین مخالف او نبودی که با وی به مبارزه برخاستی و پیوسته می‌گفتی: نعث را بکشید که کافر شده است!؟

بگذریم. بررسی این واقعت تلخ تاریخ کتاب مستقلی می‌خواهد. آن رابه زمانی دیگر وانهیم. اینک برگردیم به داستان نعتل و قصه اسلام آوردن او در زمان پیامبر.

روزی نعتل یهودی خدمت رسول اکرم شرفیاب شد و گفت:

مسائلی در ذهنم جولان دارند و دیرزمانی است که اندیشه و روح مرا مضطرب و پریشان ساخته‌اند. اگر بدانها پاسخ گویی و به پرسشهایم جواب دهی، به دست تو مسلمان شوم و اسلام بپذیرم.

آن حضرت فرمودند: سؤال کن.

گفت: خدایت را برای من توصیف کن.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: آفریدگار هستی، وصف نمی‌شود مگر به آنچه خود، خویشان را بدان توصیف نموده است. چگونه می‌توان خالق را وصف کرد که حواس از پی بردن به او عاجزند و اندیشه‌ها از رسیدن به وی ناتوان؟ خاطرها از تشخیصش

درمانده‌اند و چشم‌ها از مشاهده‌اش عجز می‌ورزند؟! او از توصیف وصف کنندگان و آنچه توصیف گران می‌ستایندش، برتر است. در عین حال که نزدیک می‌باشد دور است و در عین حال که دور است نزدیک. او پدیدآورنده «چگونگی‌ها» است، پس درباره‌اش نتوان گفت «چگونه» است. او آفریننده مکانها و جایگزیدن‌ها است، از این رو درباره‌اش نتوان گفت «کجا» است. او از چگونگی و جایگزینی، بریده و برکنار باشد. خداوند «احد صمد» است چنانکه خود، خویشتن را توصیف نموده است. وصف کنندگان به صفتش نخواهند رسید. نزاده و زاده نشده، او را همتا و مانندی نیست.

نعثل یهودی گفت: راست گفتمی.

سپس مطلب دیگری درباره‌ی خدا پرسید که پیامبر خاتم صلی‌الله علیه و آله پاسخش دادند و به روشنی، معارف توحیدی را برایش بیان کردند. وی نیز تصدیق نمود.

آنگاه گفت: جانشینت را به من معرفی کن و از وصی خودت آگاهم نما تا بدانم او کیست. زیرا هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه جانشینی داشته است. چنانکه پیغمبر ما حضرت موسی بن عمران، یوشع بن نون را وصی خود قرار داد.

رسول اکرم فرمودند: آری، وصی بعد از من علی بن ابی طالب است. پس از او دو فرزندم حسن و حسین صاحبان این منصب

می باشند و بعد از ایشان نه نفر از نسل حسین جانشینان من هستند که امامانی مهربان و پیشوایانی بسیار نیکوکارند.  
 نعثل گفت: آن نه نفر امام را برایم نام ببر.

حضرت فرمودند: بله، زمانی که دوران حسین سپری شود، فرزندش علی و بعد از او، پسرش محمد و سپس فرزندش جعفر به امامت رسند. هنگامی که ایام جعفر بگذرد، فرزندش موسی و بعد از وی، پسرش علی و سپس فرزند او محمد صاحب این مقام باشند. عمر محمد که به سر آید پسرش علی و پس از او، فرزندش حسن دارای امامت گردند. چون روزگار حسن پایان پذیرد آخرین جانشین من، فرزند وی حجة بن الحسن بن علی می باشد. بر تمام ایشان سلام و درود باد. این پیشوایان، دوازده امام هستند به تعداد نقیبان بنی اسرائیل.

نعثل پرسید: جایگاه ایشان در بهشت کجاست؟

حضرت فرمودند: با من هستند، در درجه من.

سخن پیامبر که به اینجا رسید، نعثل به اسلام گروید. شهادتین گفت. به یکتایی خداوند و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت جانشینانش ایمان آورد و چنین اقرار کرد: گواهی دهم که معبودی جز الله نیست و تو فرستاده خداوندی و این پیشوایان که نام بردی اوصیاء و جانشینان بعد از تو می باشند.

سپس گفت: این مطالب همان حقایقی است که من در کتابهای

آسمانی پیشین یافته ام. در عهد نامه‌ای که حضرت موسی با ما یهودیان داشت، چنین آمده است:

در آخر الزمان پیامبری مبعوث می شود که او را «احمد» خوانند، او آخرین فرستاده الهی است و بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد آمد. از نسل او امامان مهربان و نیکو کرداری پدید آیند که به تعداد «اسباط» باشند.

رسول اکرم فرمودند: آیا اسباط را می شناسی ؟

نعثل پاسخ داد: آری، ایشان دوازده نفر بودند.

پیامبر فرمودند: یکی از آنان، لاوی بن ارحیا است.

نعثل گفت: او را می شناسم، هم او بود که چندین سال از بنی اسرائیل پنهان گشت و از نظرها غایب شد. سپس بازگشت و آئین الهی را بعد از آنکه مندرس شده و از یاد رفته بود، ظاهر ساخت.

هم او بود که با «فریطیا» پادشاه آن سامان به مبارزه برخاست تا آن فرمانروای ستمگر را از پای درآورد.

سپس پیامبر اکرم فرمودند: تمام آن حوادثی که در میان بنی اسرائیل واقع شده مو به مو در امت من نیز پدید خواهد آمد.

دوازدهمین امام و جانشینم که از نسل من است پنهان گردد تا دیده نشود و بر پیروانم روزگاری رسد که از اسلام، جز نامی و از قرآن، غیر نوشته‌ای باقی نماند. در آن هنگام خداوند به وی اجازه خروج دهد، او به فرمان الهی برخیزد، اسلام را ظاهر سازد و دین را تازه و تجدید نماید.

آنگاه رسول خاتم افزودند:

خوشا به حال هر که آن امامان را دوست بدارد و خوشا به حال کسانی که به آنان بپیوندند و وای بر دشمنان ایشان!  
گفتار پیامبر که به اینجا رسید، نعل تازہ مسلمان شده از جای برخاست. مقابل رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ ایستاد و اشعاری در مدح آن حضرت و ستایش جانشینانش سرود و زبان به تمجید آخرین امام و وصی اش، حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر علیہ السلام گشود. ما چند بیت از آن را خاطر نشان می سازیم:

أَنْتَ النَّبِيُّ الْمَصْطَفَى      وَالْهَاشِمِيُّ الْمُفْتَخَرُ  
وَمَعَشَرَ سَمَائِهِمْ      أئِمَّةً ائِنَّا عَشْرُ  
آخِرُهُمْ يَشْفِي الظَّمَا      وَهُوَ الْإِمَامُ الْمُتَنَظَّرُ

یعنی: تو هستی پیامبر برگزیده که منسوب به هاشم بوده و مایه مباهات و افتخار می باشی.

و گروهی که ایشان را یک یک نام بردی، امامان دوازده گانه هستند. آخرین پیشوا از دوازده امام، سیرابگر تشنگی است؛ او امامی است که در انتظارش باشند.



راه اصلی و طریق اساسی برای شناخت سفیران الهی همین بیانات روشن و صریح است. زیرا خداوند، پیامبرش را و هر پیامبری اوصیاء خود را با کلامی روشن و غیرقابل تأویل و در بیانی واضح و با

صراحت که از هر احتمال خلاف و نقیضی مصون باشد، تعیین و معرفی نموده است.

این معرفی بی پرده و آشکارا که هیچ تحریف معنوی نمی پذیرد و صد درصد مفید علم و یقین می باشد در اصطلاح دانشمندان، «نص» گویند.

طریحی در کتاب مجمع البحرین گوید:

نص در اصطلاح اهل دانش عبارت است از لفظی که بر معنایی دلالت کند که به حسب فهم، احتمال نقیض در آن معنا راه نیابد.

به حکم عقل و بر پایه عقاید شیعه که ریشه مکتب وحی و معارف حقیقی آسمانی است حجّت خدا را چه پیامبر و چه جانشین پیامبر، باید به وسیله «نص» شناخت و از دنیا پرستان جاه طلبی که می خواهند برای رسیدن به ثروت و ریاست، خود را به دروغ پیشوای الهی و مرتبط با شئون غیبی قلمداد کنند تمیز داد و جدا نمود.

علامه حلی در کتاب «نهج الحق» تحت عنوان راه تعیین امام، گوید:

تعیین پیشوا باید به وسیله نص از جانب خداوند یا از سوی پیامبر و یا از امامی باشد که امامتش از راه نصی که درباره وی تحقق یافته، ثابت شده باشد.

در گفتار اهل بیت علیهم السلام نیز بر همین طریق برای شناخت

حجّت خدا تکیه شده و پس از بیان سایر نشانه‌های سفیران الهی، «نص» بر رهبران آسمانی، به عنوان شاخص اصلی و اساس کار، معرفی گردیده که چند نمونه را یادآور می‌شویم:

### چند گزارش

مردی به نام حارث بن مغیره نصری خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید و پرسید: آیا امام به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمودند: به آرامش و وقار.

عرض کرد: دیگر با کدام نشانه می‌توان حجّت خدا را شناخت؟ حضرت در پاسخ این سؤال، چهار نشانه برای پیشوای حق بیان فرمودند که عبارتند از:

۱. آگاهی از حلال و حرام. یعنی حجّت خدا شخصیتی است که روا و ناروا و حلال و حرام دین را به خوبی می‌داند.
۲. مردم به امام نیازمندند. یعنی خلق برای آگاهی از حقایق مکتب وحی و معارف ربّانی، به حجّت خدا محتاجند.
۳. رهبر الهی، به هیچیک از مردم نیاز ندارد. یعنی در احکام دیانت و اصول شریعت، به احدی محتاج نمی‌باشد.
۴. علامت چهارم این است که سلاح رسول خدا، نزد او می‌باشد.

وقتی حضرت صادق علیه‌السلام این اوصاف را بیان فرمودند، حارث پرسید: آیا امام جز جانشین پسر جانشین است و جز شخصی



می باشد که به امامت او وصیت شده از طرف پدرش که آن پدر،  
وصی پیشین بوده است؟

حضرت فرمودند:

هرگز؛ قطعاً جانشین پیامبر اسلام تنها شخصیتی است که وصی  
و فرزند وصی است.

از این سخن که در کتاب غیبت نعمانی صفحه ۲۴۲ نقل شده  
استفاده می شود که طریق اصلی و راه اساسی برای شناخت حجّت  
خدا، همان «نص» و وصایت است.

بنابراین، پیامبر یا وصی پیامبر، شخصیتی است که از جانب خدا  
یا از سوی حجّت الهی (که حجّیت و پیشوائی اش از طریق «نص»  
ثابت گردیده) منصوب شده باشد و بر مقام رسالت یا امامت او «نص»  
و کلام صریح آسمانی دلالت کند.

دلیل اینکه باید سند امامت و رسالت رهبران الهی «نص» باشد،  
این است که پیامبران و جانشینان آنها باید دارای مقام عصمت بوده از  
هر ظلم و گناه و خطا و اشتباهی مصون باشند تا حجّت خدا بر مردم  
تمام شود و مردم در مراجعه به آنان و اطاعت از فرمانشان، اطمینان  
صد در صد و یقین کامل داشته باشند و بدانند آنچه آورده و به عنوان  
حکم پروردگار و معارف مکتب وحی بیان می دارند، از هوی و هوس  
و القائات شیطان، مصون است و به حقیقت، پرتو علوم آسمانی و  
نمایانگر اوامر و نواهی آفریدگار هستی است.

بدیهی است مقام عصمت از امور باطنی می‌باشد و جز خداوند که عطاکننده آن است هیچکس از وجود این گوهر معنوی خبر ندارد و نمی‌داند در چه اشخاصی نهفته است. از این رو همان خالق که معصوم را آفریده و نور عصمت را در وی قرار داده، باید معرف او باشد و غیر از خداوند یا سفیر او که خود معصوم و مورد نص آسمانی است و گفته‌اش بیانگر وحی می‌باشد، در صلاحیت هیچ فرد یا گروهی نیست که امام و پیشوا انتخاب کند.

پس هم به حکم عقل و هم به دلیل تصریح مکتب وحی، سند اعتبار و صحت رهبری سفیران الهی باید «نص» باشد.

این نص در مورد اوصیاء رسول اکرم یعنی دوازده امام معصوم علیهم‌السلام قطعی بوده و در مدارک اسلامی چه منابع شیعه و چه غیر شیعه به طور فراوان و پی‌در پی ثبت گردیده است.

یکی از نصوص و بیانات روشن، داستان اسلام آوردن نعل و گفتار پیامبر اکرم در معرفی جانشینانش می‌باشد که از طریق خاصه و عامه گزارش گردیده است. از جمله حدیث‌نگاران شیعه، علی بن محمد خزاز قمی و از بزرگان عامه، جوینی خراسانی، است که در کتاب کفایة‌الاثار، جلد دوم کتاب فرائد‌السمطین صفحه ۱۳۳ این جریان را ثبت نموده‌اند.

از اسناد دیگری که هم مقدمه اول را اثبات می‌کند (و بیان می‌دارد مقام نبوت و امامت در اختیار مردم نیست تا به هر که خواستند رأی

دهند و هر فردی را مایل بودند به پیشوایی برگزینند، بلکه به امر خدا و در صلاحیت انتخاب و انتصاب پروردگار می باشد) و هم مقدمه دوم را (یعنی اعلام می نماید خلافت دوازده امام معصوم بعد از پیامبر اسلام، به فرمان یزدان و نصب ایزد منان تحقق یافته است) حدیثی است که در تفسیر آیه شصت و هشتم سوره قصص وارد شده و دانشمندان عامه آن را گزارش کرده اند.

نخست کلام خداوند را یادآور می شویم، سپس به بیان حدیث می پردازیم.

آیه شریفه چنین است:

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»

«و پروردگارت می آفریند هر آنچه می خواهد و برمی گزیند، آنان راحق گزینش و اختیار نیست.»

حدیث را «حافظ محمد بن موسی شیرازی» که از بزرگان عامه است در تفسیر آیه فوق بدین گونه آورده است:

انس بن مالک گفت: از پیامبر اکرم درباره این آیه پرسیدم.

حضرت فرمودند:

خداوند، آدم را از گِل آفرید، بدانگونه که اقتضای اراده و اختیارش بود و مرا و اهل بیت و دودمانم را بر تمام خلق برگزید. آنگاه ما را انتخاب نمود. از این رو مرا پیامبر قرار داد و علی بن ابی طالب را به مقام وصایت و جانشینی من منصوب ساخت

سپس خدا فرمود: آنان را اختیار و حق گزینش نیست. یعنی این حق را برای بندگان قرار ندادم که انتخاب کنند و خودم هر که را بخواهم برمی‌گزینم.

بنابراین من و خاندانم، برگزیدگان و انتخاب شدگان خدا از خلقش هستیم.

این سند که سید هاشم بحرانی در جلد سوم تفسیر برهان آن را از طریق عامّه ثبت نموده است نصّ گویائی است که به خوبی نشان می‌دهد رسالت خاتم الانبیاء و امامت دوازده امام معصوم علیهم‌السلام به انتخاب و انتصاب الهی بوده و معرف آنان، وحی آسمانی می‌باشد.

### جواب دندان شکن

سند دیگر در استناد به همین آیه، گفتگوی ابن عباس با عمر است که مولی حیدر شروانی در کتاب مناقب اهل البيت عليهم‌السلام صفحه ۴۵۳، از دو مدرک عامه، یکی «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» و دیگری تاریخ ابن اثیر به نام «الکامل فی التاریخ» بازگو نموده و چنین است که عمر از ابن عباس پرسید: آیا می‌دانی چه چیز مردم را از شما بازداشت که به خلافت و حکومت شما دودمان پیامبر تن ندادند؟ ابن عباس گفت: خیر.

عمر پاسخ داد: اما من می‌دانم.

ابن عباس پرسید: چیست؟ چه انگیزه و عاملی مردم را از پذیرش

ولایت و خلافت آل پیغمبر علیهم السلام بازداشت ؟

عمر گفت: قریش خوش نمی داشت که نبوت و خلافت، هر دو از آن خاندان شما باشد، پس بر مردم اجحاف نمودید. از این رو قریش در کار خویش نگریستند و خود به انتخاب خلیفه پرداختند و در گزینش و نصب پیشوا و جانشین پیامبر، موفق شدند و به حق رسیدند.

بعد از این سخن، ابن عباس حرفهای عمر را یک یک پاسخ داد و تمام موارد گفتارش را با استناد به قرآن، باطل نمود تا آنکه درباره انتخاب قریش نسبت به خلافت گفت:

اما این حرفت که گفתי قریش خود به گزینش و اختیار خلیفه همّت گمارد، خداوند متعال می فرماید:

«و پروردگارت خلق می کند هر چه بخواهد و اختیار می نماید، آنان را حق انتخاب و اختیار نیست.» و تو خوب می دانی که خداوند برای مقام خلافت و امامت، همان کسانی را که می خواست از خلقش انتخاب نمود.

پس اگر قریش نیز همان را که مورد نظر و گزینش الهی بود می نگریست و بدان گرایش می یافت، قطعاً به موفقیت می رسید و حقیقت را در آغوش می کشید.

گفتگوی عمر با ابن عباس بالا گرفت و هر چه عمر درباره قریش و مسئله رهبری امت گفت، ابن عباس در کمال شجاعت و صراحت

با تکیه به قرآن و عقل، رد کرد و غصب خلافت و ظلم به اهل بیت و حقانیت حضرت علی علیه السلام را به روشنی بیان داشت، تا آنجا که عمر نتوانست تحمل کند و گفت: بس کن! برخیز و به خانه ات برگرد.

### دوازده خاتم از آسمان

از امام حسین علیه السلام گزارش شده که فرمودند:

حضور پیامبر وارد شدم. ابیّ فرزند کعب، نزد آن حضرت بود. رسول خدا رو به من نموده فرمودند: درود و خوش آمد به تو ای اباعبدالله که زینت آسمانها و زمین هستی.

وقتی ابیّ این جمله را شنید، از روی تعجب پرسید: ای رسول خدا، چگونه احدی غیر از شما، زینت آسمانها و زمین باشد؟! حضرت فرمودند: ای ابیّ، سوگند به خداوندی که مرا به حق برانگیخت و منصب نبوت بخشید، قطعاً مقام حسین بن علی در آسمان، برتر و بزرگتر و والاتر از مقامش در زمین است. چه آنکه بر طرف راست عرش الهی نوشته شده:

حسین، فروغ هدایت و کشتی نجات است.

سپس پیامبر اکرم به طور مفصل و با بیانی گسترده و ملکوتی، به شرح صفات و کرامات و مقامات فرزندان معصوم حضرت حسین علیه السلام پرداختند و نیایشهای هر یک از این نه امام را تعلیم نمودند و آثار و برکات این دعاها را خاطر نشان نمودند از جمله درباره

آخرین جانشین و وصی خود، فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمودند:

خداوند متعال، از وی فرزندی پدید آورد پربرکت، تزکیه شده، خوب و پاک و پاکیزه، هر شخص با ایمانی که در عالم میثاق و جهان قبل از این دنیا، با خدا پیمان ولایت بست و پروردگار بر ولایت، از او پیمان گرفت، به وجود فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام خشنود و خرم دل و راضی گردد و هر منکر و شخص ناباوری به او کافر شود. آنگاه رسول گرامی، به بیان ویژگیها و نشانه‌های ظهور و برخی از حوادثی که هنگام قیامت رخ می‌دهد پرداختند و ضمن آن فرمودند: ای ابی، خوشایه حال هر که او را ملاقات کند و خوشایه به حال هر که وی را دوست بدارد و به امامت و ولایتش معتقد باشد.

بعد درباره‌ی مقام دوازده امام که جانشینان راستین پیامبر می‌باشند، چنین اعلام داشتند:

مثل این پیشوایان همانند مُشک است که بوی خوش و رائحه‌ی دل‌انگیزش همه جا را گرفته و هرگز تغییر نیابد و مثل آنان در آسمان، بسان ماه درخشنده و تابناکی است که هرگز فروغش پایان نپذیرد و نورش خاموش نگردد.

در این هنگام ابی پرسید: ای رسول خدا، حال این امامان و مقام آنان در پیشگاه الهی چگونه است؟

پیامبر فرمودند: خداوند متعال، دوازده خاتم و دوازده صحیفه

برای من فرستاد که نام هر امامی بر خاتمش نقش بسته و صفت هر امامی در صحیفه‌اش مکتوب گردیده است والحمد لله رب العالمین. این رویداد تاریخی و گفتار ملکوتی که حدیث نگار نامی، ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی، از بزرگان عامّه در قرن هفتم و هشتم هجری، آن را با تفصیل کامل در جلد دوم کتاب «فرائد السمطین» باب سی و پنجم صفحه ۱۵۵ تا ۱۵۹ ثبت نموده است یکی دیگر از نصوص امامت به شمار می‌آید و در زمره اسنادی است که به روشنی مقام خلافت و جانشینی دوازده امام معصوم را بعد از رسول گرامی اسلام اثبات می‌کند.

### دو نشانه بزرگی

از مجموع مطالب گذشته سه نکته مهم و اساسی معلوم شد:

۱. رهبران الهی کسانی هستند که از هر گناه و خطائی مصون اند. به انتخاب و گزینش خداوند، پیشوای خلق گردیده و از سوی پروردگار مهربان به این مقام منصوب شده‌اند.
۲. سند اعتبار و پشتوانه حجیت آنان، نصّ خداوند می‌باشد که در کلامی روشن و صریح، ایشان را بدین منصب معرفی نموده است. این نصوص قطعی و اسناد آسمانی، به وسیله پیامبر یا امام پیشین که حجیتش ثابت شده، نسبت به حجّت و رهبر آینده ابلاغ گردیده است چنانکه نمونه‌هایش ذکر شد.



۳. هر پیامبر یا وصی پیامبری که به حجیتش تنصیب شده است (یعنی منصوب از طرف خدا بوده و به نص الهی بدین سمت معرفی گردیده است) دارای علم و قدرت موهبتی است و این دو نشانه بزرگ نمایانگر راستگویی و پشتوانه مقام غیبی وی می باشد تا مردم، با اطمینان بیشتر و خاطری آسوده تر به او گرویده، حقایق معنوی و معارف ربّانی را از او فراگیرند.

درباره اصل اول و دوم مطالبی به طور فشرده بیان شد، اکنون وقت آن رسیده که پیرامون سومین اصل یعنی علم و قدرت وهبی الهی، شرح کوتاهی خاطر نشان سازیم.

نخست فرق بین نعمت های اکتسابی و موهبتی را در ضمن مثال ساده ای بیان می داریم تا مطلب، واضح تر و روشن تر گردد.

### راه ثروتمند شدن

چگونه می توان به پول و ثروت رسید؟ سرمایه های مادی و ثروت های دنیوی، از دو راه ممکن است نصیب بشر شود. یکی از راه کسب و کار و تلاش های اقتصادی مثل تجارت و زراعت و صنعت، و یکی از راه رسیدن به گنج؛ بدون کوشش و زحمت.

راه اول را طریق اکتسابی گویند و راه دوم را، موهبتی و خدادادی خوانند. گرچه هر دو ثروت را خدا داده است. زیرا کاسب و تاجری که کار می کند و رنج می برد تا به سود و سرمایه دست یابد، نیز با فکر

و نیروئی که خدا به او موهبت نموده، به این نعمت دنیوی رسیده است و کافی است به فرمان پروردگار، یکی از رگهای قلبش مسدود شود یا یکی از شیارهای مغزش مختل گردد، تا به کلی از زندگی ساقط شود و نه تنها از تجارت و رسیدن به ثروت بازماند بلکه یکباره از پای درآید. اما در صورت اکتساب، خودش با نیرو و فیض خدادادی، زحمت کشیده تا پول و ثروتی اندوخته است ولی در فرض دوم، بدون هیچ رنج و تلاشی به ثروت انبوهی رسیده است، مثلاً در ضمن کلنگ زدن باغچه یا حفاری زمین، ناگهان بر اثر اصابت نیش کلنگ، گنجی ظاهر شده و چند کوزه پر از جواهرات و سکه های زر، نصیبش گردیده است. این هم ثروت خدادادی است، اما بدون زحمت و کوشش و اکتساب. بدین خاطر این را «موهبت» گویند و طریق نخست را «اکتساب» نامند. به دیگر بیان: در ثروت اکتسابی، کار و تلاش فرد، واسطه و وسیله رسیدن به نعمت خدا می باشد ولی در ثروت موهبتی، بدون واسطه زحمت و کوشش، نعمت الهی یکباره نصیب انسان می شود.

### گنجهای دانش

راه دانشمند شدن و رسیدن به علوم و معارف نیز دو گونه است: یکی به طریق اکتساب و تلاش علمی. دوم از راه موهبت و دست یابی به گنج های دانش آسمانی؛ بدون زحمت تحصیل و رنج فراگیری.

راه اکتسابی علوم آن است که زحمت و کوشش فرد، واسطه نیل به دانش می باشد مثلاً دانش آموز، دوره ابتدائی را طی می کند. سپس مرحله دبیرستان را پشت سر می گذارد و وارد دانشگاه می شود و خلاصه پله پله، با زانو زدن در برابر اساتید و مطالعات پی گیر و تلاش های شبانه روز، به معادن فرهنگ و علوم دست می یابد.

اما طریق موهبت آن است که بدون درس گرفتن و استاد دیدن، و بی زحمت کتاب خواندن و مباحثه کردن، یکباره چشمه های جوشان معارف الهی، از عالم غیب سرازیر شود و در وجود انسان جریان پیدا کند و انوار علوم آسمانی به قلبش بتابد.

دانش بشری، همه از راه اکتساب و تحصیل است، اما علوم پیامبران و امامان علیهم السلام فقط از طریق الهام و موهبت می باشد.

گرچه هر دو علم را خدا داده و همچنانکه در مثال ثروت بیان کردیم، هم عالم شدن سایر انسان ها که بر اثر تحصیل و کوشش مداوم است، به فیض و لطف پروردگار و نعمت های الهی می باشد و هم نیل به گنج های اسرار ربّانی و معارف عالم غیب و انوار دانش آسمانی، به اراده آفریدگان جهان می باشد. اما راه اول را که همراه با کار و تحصیل خود انسان است، «علم اکتسابی» نامند و طریق دوم را که بدون دخالت بشر و بی زحمت و رنج درس خواندن می باشد، دانش موهبتی یا «علم وهبی الهی» گویند.

هر پیامبر و وصی پیامبری، به تعلیم الهی آنچه را در مسیر رسالت

و در جهت هدایت امت قرار دارد می‌داند و این آگاهی از اسرار تکوین و تشریح، آیه و بیّنه‌ای برای نشان دادن حقایق وی محسوب می‌شود.

البته علم موهبت شده به هر حجّتی، در محدوده هدایتگری و وسعت دائره رسالت یا وصایتش می‌باشد نه آنکه هر پیشوائی به تمام علوم اولین و آخرین دانا باشد. فقط پیامبر اسلام و اهل بیت معصومین آنحضرتند که به تعلیم خداوندی از جمیع اسرار خلقت و تمام علوم آسمان و زمین آگاهند و سراسر، دانش و نور آفریده شده‌اند.

گزارش‌های فراوان و نصوص پی در پی که در اصطلاح، «اخبار متواتر» نامیده می‌شوند از طریق شیعه و غیر شیعه، سند زنده این حقیقت است و مدارک اسلامی، سرشار از احادیثی است که بیانگر احاطه علمی چهارده معصوم بر تمام مخلوقات می‌باشد.

اکنون به طور نمونه قسمتی را خاطر نشان می‌سازیم:

نخست چند مورد را که در کتاب «روح هستی» از متون روایی شیعی نقل کرده‌ایم یادآور می‌شویم:

از امام مجتبی علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«إِنَّا لَنَعْلَمُ مَا يَجْرِي فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»

ما آنچه را در شب و روز جریان می‌یابد می‌دانیم.

سپس افزودند:

خداوند متعال، حلال و حرام و علم تنزیل و تأویل را به پیامبرش آموخت، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله تمام دانش خود را به علی علیه السلام تعلیم نمود.

باز از همان بزرگوار گزارش شده که فرمودند:

از جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره پیشوایان بعد از او پرسیدم. فرمودند: امامان بعد از من به عدد نقباء بنی اسرائیل، دوازده نفرند که خداوند، دانش و فهم مرا به آنان داده و تو نیزای حسن از جمله ایشان هستی.

پرسیدم: ای رسول خدا، پس قائم ما اهل بیت، کی ظهور خواهد کرد؟

فرمودند: حسن جان، مثل او همانند قیامت است که در آسمان ها و زمین، بس گران باشد. به سراغتان نیاید مگر یکباره و ناگهان.

نیز همان امام معصوم علیه السلام فرمودند:

شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام می گفت: تو وارث دانش من هستی و معدن حکمت هایم می باشی و پیشوای بعد از من خواهی بود. زمانی که شهادتت فرا رسد، پسر حسن و بعد از شهادت وی فرزندان حسین به امامت رسند. وقتی حسین، شهید شود پسرش علی، امام است زیرا بعد از حسین، نه نفر از نسل او امامان پاک و پیشوایان طاهرین می باشند.

عرض کردم: ای رسول خدا، نامهای آن نه نفر چیست؟  
 فرمودند: علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی  
 و حسن و مهدی. که از نسل حسین است و خداوند تعالی به  
 وسیله او زمین را سرشار از انصاف و عدالت سازد، چنانکه  
 ملامت از ظلم و ستم شده باشد.

### یک خبر غیبی

حذیفه گوید: از حضرت حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود:  
 به خدا سوگند، بنی امیه به طور حتم برکشتن من یکدل و  
 همدستان گردند و پیشاپیش آنان، عمر بن سعد باشد. این خبر را در  
 زمان حیات پیغمبر از امام حسین علیه السلام شنیدم. بدین خاطر از آن  
 حضرت پرسیدم: آیا رسول خدا این جریان را به شما گزارش داد؟  
 فرمود: خیر.

سپس خدمت پیامبر شرفیاب شدم و ماجرای گفتگویم را با امام  
 حسین علیه السلام به عرضش رساندم و آن خبر غیبی را برای آن  
 حضرت بازگو نمودم.  
 رسول اکرم فرمودند:

«عِلْمِي عِلْمُهُ وَعِلْمُهُ عِلْمِي»

دانش من، دانش حسین است و علم او، علم من می باشد.

در گزارش دیگری آمده که امام حسین علیه السلام به اصبع بن نباته

فرمودند:

«نَحْنُ الَّذِينَ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بَيَانُ مَا فِيهِ وَ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَنَا، يَا نَا أَهْلُ سِرِّ اللَّهِ»

ما کسانی هستیم که علم کتاب و بیان آنچه در کتاب است، نزد ما می‌باشد و آنچه (از علوم غیبی و معارف الهی و اسرار ربّانی) پیش ما اهل بیت است، نزد هیچیک از مخلوقات خدا نیست، زیرا ما اهل راز و صاحب اسرار خداوندیم.

اصبغ گوید: آنگاه حضرت حسین علیه‌السلام در چهره من تبسمی نمود و سپس فرمود: ما (اهل بیت عصمت و طهارت) دودمان خدا و وارثان پیامبرش هستیم.

از امام هشتم، حضرت رضا علیه‌السلام گزارش گردیده که فرمودند: قطعاً خداوند، پیامبران و امامان را - که درودهای الهی بر آنان باد - توفیق بخشیده و از دانش و حکمت‌های مخزون و نهفته خویش، آنچه به دیگران عطا نکرده، به ایشان موهبت نموده است. بدین خاطر علم آنان، از دانش اهل هر زمان، برتر می‌باشد.

### سخنی از آخرین سفیر

از آخرین سفیر آسمانی و حجّت معصوم الهی، حضرت مهدی علیه‌السلام در این باره، چنین گزارش شده است:

خداوند سبحان، پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله را ستوده و

سعادت‌مندی، میرآند و امر خلافت و ولایت بعد از او را در  
علی بن ابی طالب که برادر و پسرعمو و وصی و وارث پیامبر بود  
قرار داد. سپس جانشینان و اوصیاء از نسل او را یکی پس از  
دیگری به امامت منصوب نمود.

خداوند به وسیله این دوازده امام، دین خود را زنده ساخت و  
نورش را به اتمام رساند و بین آنان با سایر برادرها و پسرعموها  
و بستگان پائینترشان، تفاوتی آشکار گذاشت تا حجت الهی از  
بشر عادی که بر او اقامه حجت می‌شود ممتاز گردد و امام از  
مأموم و پیرو شناخته شود.

این تفاوت و امتیاز اقتضا کرد که آنان را از هر گناه و لغزشی  
مصون داشت و از همه عیوب، پیراست و از هر پلیدی، پاک و  
مطهر ساخت و از تمام شبهات و اشتباهات، منزّه گردانید.

«وَجَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ وَ مَوْضِعَ سِرِّهِ وَ آيَاتِهِمْ  
بِالدَّلَائِلِ».

و آنان را خزانه‌داران دانش و امانتداران حکمت و محل راز  
خویش قرار داد و با دلائل و نشانه‌های روشن، تأییدشان نمود.  
اگر چنین نمی‌بود (و خدای مهربان، با اعطای این ویژگی‌ها،  
رهبران آسمانی را ممتاز نمی‌ساخت) همه مردم یکسان و برابر  
می‌شدند. در نتیجه، هر کسی ادعای امامت می‌کرد و خود را  
خلیفه الله و صاحب منصب الهی می‌خواند، در این صورت حق  
از باطل شناخته نمی‌شد و علم و دانش از جهل و نادانی جدا  
نمی‌گردید.



اینها نمونه‌هایی بود از اخبار شیعه. اکنون به بیان چند گزارش از متون معتبر عامّه می‌پردازیم.

حیدر علی شروانی در صفحه ۱۷۲ کتاب مناقب اهل البیت، از «صحیح مسلم» نقل کرده که پیامبر اکرم فرمودند: من بعد از خود، دو جانشین در بین شما می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید، هرگز گمراه نشوید، کتاب خدا و اهل بیت که عترت من می‌باشند.

سپس گوید: به اعتراف «ابن حجر» در کتاب «صواعق»، «طبرانی» دنباله این حدیث را چنین آورده که رسول گرامی اسلام فرمودند: بر قرآن و اهل بیت من، پیشی نگیرید و مقدم نشوید که دچار هلاکت خواهید شد.

«وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»

و به اهل بیت و عترت من چیزی نیاموزید که آنان از شما داناتر هستند.

نیز در صفحه ۱۷۳ از «ابن حجر» گزارش نموده که در حدیث احمد، از کلام رسول خدا چنین ثبت شده:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِينَا الْحَكْمَةَ أَهْلَ الْبَيْتِ»

سپاس و ستایش برای خداوندی است که حکمت را در ما اهل بیت قرار داد.

در صفحه ۱۷۵ همان کتاب از «ابن ابی الحدید» گزارش نموده که در جزء نهم شرح نهج البلاغه اش تحت عنوان «خبر دوازدهم» چنین

آورده است: پیامبر اکرم فرمودند:

هر که دوست دارد به حیات و زندگی من، زنده شود و به مرگ من، از دنیا رود و در بهشت جاودان و باغ فردوس که پروردگام آفریده است سکونت یابد، باید بعد از من، علی علیه السلام را دوست بدارد و به جانشین و وصی او نیز مهر بورزد و از پیشوایانی که جانشینان من هستند، اطاعت و تبعیت نماید. زیرا آنان، عترت و خاندان من می باشند که از طینت و سرشت خودم خلق شده اند و «فهم» و «دانش» نصیب ایشان گردیده است. پس وای بر کسانی از امت من که آنان را تکذیب و مقام امامتشان را انکار کنند و پیوند مرا نسبت به ایشان قطع نمایند! این منکران امامت و قاطعان پیوند ولایت را خداوند، به شفاعت من نائل نمی گرداند.

ابن مغازلی شافعی در صفحه ۲۸۸ کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام از عبدالله مازنی گزارش نموده که گفت:  
در زمان پیامبر خدا، حضرت علی علیه السلام در مورد قضیه ای، قضاوت فرمود و فصل خصومت نمود. رسول اکرم چنین اظهار داشتند:

سپاس و ستایش برای خداوندی است که «حکمت» را در ما اهل بیت قرار داد.

حافظ محب الدین طبری در صفحه ۸۳ کتاب «ذخائر العقبی»

گوید:

سعید بن مسیب گفت: هیچیک از اصحاب رسول خدا اعلام نکرد که هر چه می خواهید از من پرسید؛ مگر علی علیه السلام. نیز از ابی الطفیل حکایت کرده که گفت: من خود، شاهد بودم که علی علیه السلام پیوسته می فرمود:

از من سؤال کنید، به خدا سوگند هیچ مطلبی نیست که از من پرسید مگر آنکه پاسختان گویم و شما را از آن آگاه سازم. درباره حقایق قرآن و معارف کتاب خدا سؤال نمائید. قسم به خدا، هیچ آیه ای نیست جز آنکه می دانم در شب فرود آمده یا روز و خبر دارم در زمین نرم و هموار نازل شده یا در کوهستان!

حافظ محمد بن محمد جَزْری شافعی، در صفحه ۷۰ کتاب «اسنی المطالب» روایت کرده که پیامبر فرمودند:

«أَنَا ذَا الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابِهَا»

من سرای حکمت می باشم و علی، در آن است.

نیز در همان صفحه گزارش نموده که رسول خدا فرمودند:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ

بَابِهَا»

من شهر دانش هستم و علی در آن است. پس هر که جویای دانش و در پی علم و معرفت است از راه ورودش به جستجو پردازد.

این اخبار و صدها سند قطعی دیگر که در مدارک اسلامی ثبت است، صریحاً دلالت می کنند بر اینکه پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام

در دانش از همگان برترند و علوم آنان، از سرچشمه وحی و عالم غیب، منشاء گرفته، به تعلیم الهی و موهبت خداوندی می باشد. اکنون که مسأله علم موهبتی روشن شد، به شرح کوتاهی پیرامون قدرت موهبتی که نشانه دوم حقایق سفیران آسمانی است، می پردازیم و امتیاز آن را از قدرت اکتسابی بیان می داریم.

منتهی برای آنکه جان سخن در مورد توانایی روح و اقسام آن که محور اصلی بحث است به خوبی معلوم شود، قبلاً توضیح فشرده‌ای درباره توانمندی جسم و اقسام آن خاطر نشان می سازیم.

### سرچشمه توانمندی‌ها

قدرت‌های جسمانی از دو سرچشمه پدید می آیند: یکی تمرین‌های بدنی و ورزش‌های دائمی؛ دوم مواهب طبیعی و فطری. سرچشمه نخست راه تقویت بنیه بدن و نیرومند ساختن اندام و تن می باشد، از این رو یک فرد عادی که همسان مردم معمولی توانائی دارد می تواند به وسیله ورزش‌های مختلف و تمرین‌های مداوم و گوناگون، بدنش را قوی کند؛ از بازوان پیچیده و اندام نیرومند برخوردار گردد، قهرمان وزنه برداری یا کوهنوردی شود و در مسابقات یا میدان‌های رزم، قدرت نمایی کند و مدال بگیرد و به پیروزی برسد.

نیرویی را که بر اثر تمرین و ورزش به دست آمده، قدرت اکتسابی گویند. زیرا بشر، خود در پی تحصیلش برآمده و آن را از راه زحمت و

کوشش کسب نموده است.

سرچشمه دیگری که موجب پیدایش توانمندی‌های جسمانی است، مقررات طبیعت و اقتضای فطرت و خلقت می‌باشد. بدین خاطر مردمی که در مناطق کوهستانی زندگی می‌کنند، از شهرنشینان، قوی‌تر و مقاوم‌ترند. درختان کوهستانی و گیاهان خودروی بیابانی و اشجار جنگلی نیز با آنکه باغبانی ندارند و به دست بشر آبیاری نمی‌شوند، از گلها و گیاهان شهری که با مراقبت باغبان و آبیاری مرتب رشد کرده و سایه پرور شده‌اند نیرومندتر و سخت‌ترند.

چنانکه حضرت علی علیه‌السلام در نامه‌ئی که به فرماندارش، عثمان بن حنیف انصاری نوشت، چنین مرقوم داشت:

متوجه باشید، چوب درخت بیابانی (که در شرایط دشوار و محیط صحرا پدید آمده) محکم‌تر است و پوست درخت‌های سبز و خرم (که در بستان‌های پرآب و در هوای مساعد رشد کرده و نازپرورده بار آمده) نازک‌تر و ظریف‌تر می‌باشد.

بنابراین محیط طبیعی و شرایط زیستی و اقتضاء طبع و سرشت آدمی، بدون دخالت و زحمت شخص، در قدرت بدنی او مؤثرند و بدین خاطر، آب و هوای کوهستان، انرژی و نیروی خاصی در انسان پدید می‌آورد که مربوط به ورزش و تمرین نیست، بلکه مولود آفرینش و نظام خلقت است.

این قدرتی را که بدون رنج ورزشگاه رفتن و بی‌زحمتِ دویدن و

تمرین کردن به وجود آمده، قدرت موهبتی نامند، چون زائیده طبیعت خدادادی و بخشش قانون الهی است و به اکتساب و تحصیل شخص بستگی ندارد.

اینک که تفاوت توانائی اکتسابی با قدرت موهبتی در زمینه جسم آدمی معلوم شد، به راحتی می توان فرق بین این دو نیرو را در مورد روح شناخت و دو گونه توان روحی را از یکدیگر تمیز داد.

### قدرت روح

قدرت روح نیز از دو مبدء، ریشه می گیرد: یکی ریاضت های نفسانی و تربیت های روانی؛ دوم افاضات غیبی و مواهب آسمانی. توانمندی روح از راه ریاضت و سیر و سلوک، «قدرت اکتسابی» به شمار می آید، ولی نیروی معنوی و توان روحی از طریق موهبت خداوندی، بدون دخالت تمرین های روانی و بی واسطه شدن چله نشینی ها و ریاضت های نفسانی، «قدرت وهبی الهی» محسوب می شود.

برای آنکه اساس این حقیقت که مطلب مهم و پرثمری است و بسیاری از مشکلات فکری و معنوی و مذهبی را در مسائل عرفانی و موضوع نبوت و امامت، حل می کند روشن تر شود و به راز روح و قدرت آن، آگاهی بیشتری حاصل گردد، شرح کوتاهی را خاطر نشان می سازیم.

## چگونه می‌توان روح را قوی ساخت

### و کارهای خارق‌العاده انجام داد؟

روح آدمی، در کسب قدرت و توانمندی، استعداد عجیبی دارد. انسان می‌تواند از راه تقویت روح و نیرومند ساختن روان، کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهد. مثلاً فکر مردم را بخواند؛ هر که را بخواهد احضار کند و نزد خویش بکشاند؛ در قلب‌ها تصرف نماید؛ مطلبی را در ذهن کسی بیندازد؛ جانوری را خشک کند؛ بندهای عقرب را از هم جدا کند و اعمال بهت‌آور و حیرت‌انگیزی را انجام دهد.

رمز تمام این کارها و راز بزرگ قدرت روح، یک کلمه است و آن «ریاضت» و حصر نفس می‌باشد.

شرح این راز که کلید اصلی نیروی باطن و تصرف در امور است و خیلی از اسرار را می‌گشاید، ضمن چند نکته بیان می‌گردد:

۱. روح انسان ذاتاً قوی است، اما بر اثر قید و بندهای بدن و حجاب تن، ضعیف گشته و از کاربرد نفوذ و توان تصرفش در کائنات، کاسته شده است.

یکی از بندهای آن، چشم است. دیگری گوش است. سومین زنجیرگران روح، شهوت جنسی است. قید دیگر، شکمبارگی است، همچنین پای بندهای دیگر از قبیل خشم و جاه‌طلبی و حسد و انتقامجویی و سایر احساسات درونی و حواس ظاهری، هر یک مانعی بر سر راه توانایی روح بوده نیروی آن را می‌کاهد.

۲. راه نیرومندی باطن و قوی ساختن روان این است که آدمی، قید و بندها را از دست و پای جانش باز کند؛ مرغ روح را از گرفتاری های تن، آزاد سازد و زنجیرهای گران شهوات نفسانی و امیال جسمانی را بشکند؛ تا نیروی روح از پراکندگی در حواس بدنی و احساسات درونی، رها شود. و در یک مرکز خاص، کانون بگیرد. در نتیجه، منشأ آثار گردد و قدرت نمائی های خارق العاده از او بروز کند.

در یک مثال ساده، می توان این حقیقت مهم را بدینگونه توضیح داد: اگر لامپی درون جعبه ای روشن گردد و این جعبه، سوراخ های متعددی داشته باشد، بدیهی است که نور لامپ به تمام روزنه ها پخش شده و از هر سوراخی، مقدار اندکی تابش می نماید و تا مرز کمی را روشن می سازد. اما اگر همه روزنه ها مسدود شوند و نور لامپ، فقط از یک نقطه عبور کند، در واقع، تمام قدرت لامپ، در یک جا تمرکز یافته و نور در یک نقطه خاص، کانون گرفته است. یعنی روشنایی از همه جا جمع شده و از تمام اطراف، به یک مرکز، هدایت پذیرفته، در نتیجه، قوی شده، تابش بیشتری پیدا کرده و محدوده یزادتری را روشن می سازد.

حواس ظاهری مثل بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و شهوات نفسانی مانند میل جنسی، ریاست خواهی، انتقامجویی، راحت طلبی، روزنه های متعددی هستند که قدرت روح را تضعیف نموده شعاع آن را به نقاط مختلف و گوناگونی پراکنده می سازند.



برای قوی نمودن روح، باید این روزنه‌ها را بست و به انوار آن، کانون داد، تا بسان ذره بین - که شعاع خورشید را از اطراف، جمع می‌کند و در یک نقطه، متمرکز می‌سازد و در نتیجه، چنان تأثیر می‌گذارد که حرارت ایجاد می‌کند و می‌سوزاند - نیروی روح نیز از تمام جوانب، جمع شود و در یک نقطه، تمرکز یابد و از یک کانون، عبور کند تا منشأ اثر گردد و در انسان و جهان، تصرف نماید و کارهای خارق العاده انجام دهد.

۳. مسدود ساختن روزنه‌های حواس ظاهری و احساسات درونی برای تمرکز قوا و کانون دادن نیروی روح به یک نقطه از طریق ریاضت نفس، تحقق می‌پذیرد.

یعنی برای آنکه روح از راه نگاه و روزنه چشم یا گوش به این سو و آن سو کشیده نشود، و از راه زبان یا غرائز شهوانی، این طرف و آن طرف سوق نیابد و خلاصه قوایش پراکنده و کم اثر نگردد، باید به وسیله ریاضت و تمرین‌های حساب شده، نفس را محصور کرد؛ فکر را حبس نمود و با محاصره باطن، تمام قوای روان را به یک نقطه کشاند. وقتی تمام نیروی روح در یک جهت قرار گرفت، مثل ذره بین که می‌سوزاند و آتش می‌زند، اثر می‌گذارد و تسخیر و تصرف می‌نماید.

مثلاً بعضی از کسانی که می‌خواهند قدرت روحشان را متمرکز سازند و تنها از کانون چشم عبور دهند تا بتوانند به وسیله چشم در

دیگران تأثیر بگذارند و فردی را تحت نفوذ اراده خویش درآورند یا شخصی را به خواب ببرند و تسخیر نمایند، برای نیل به این منظور، ابتدا کاغذی را روی دیوار، مقابل چشم خود نصب می‌کنند سپس یک دایره کوچک روی کاغذ ترسیم نموده و آن را سیاه می‌کنند. بعد در فاصله معینی از دیوار قرار می‌گیرند و به آن دایره سیاه رنگ، چشم می‌دوزند. آنقدر نگاه می‌کنند و بدون پلک زدن، هدف را می‌نگرند تا دیدگان خسته شود و بی‌اختیار، پلک‌ها فرود آیند یا از چشم، آب بیاید و احساس سوزش نمایند. در این هنگام، کار را رها می‌کنند.

فردا مجدداً همین برنامه را انجام می‌دهند، البته روز دوم، زمان بیشتری قدرت نگاه کردن بدست می‌آورند و نفس، محصورتر از روز قبل می‌گردد و توجه و تمرکز فکر به یک نقطه، شدیدتر می‌شود.

روزهای بعد به همین منوال تمرین می‌کنند و هر نوبت از دفعه پیش، با قدرتی افزون‌تر و زمانی طولانی‌تر، هدف را بدون پلک زدن می‌نگرند، تا آنکه آرام آرام قدرت روح، بر اثر حبس نفس و حصر فکر، کانون می‌گیرد. آنقدر این روش را ادامه می‌دهند که اگر روز نخست، پنج دقیقه توان نگاه کردن داشته‌اند، کار به جایی می‌رسد که پس از چند روز ریاضت، دو ساعت بدون وقفه و پلک نهادن، به آن نقطه چشم می‌دوزند و آنقدر در این جهت ریاضت می‌کشند تا سرانجام دایره سیاه، سفید می‌نماید.

وقتی به این مرحله رسیدند، چشم دارای تأثیر گردیده و قدرت

روح، از همه جوانب به مرکز چشم هدایت شده و کانون گرفته است. در نتیجه با نیروی چشم و نفوذ نگاه می‌توانند در دیگران تأثیر بگذارند و فردی را اسیر اراده خویش سازند و مثلاً به خواب ببرند. هیپنوتیزم و تصرّف و تسخیرهای فراتر از آن، همه از این طریق پدید می‌آیند.

بنابراین قدرتی که در چشم پیدا شده، در حقیقت، قدرت روح است که بر اثر محاصره نفس تحقق یافته و از این منفذ، بروز کرده است.

### کشف یک راز

علّت اصلی قدرت روح و ریشه تصرّف در افراد و تسخیر اشیاء، حصر نفس و حبس فکر است که از راه ریاضت کشیدن پدید می‌آید. این کلید، سرّ مهمّی را می‌گشاید و راز بزرگی را کشف می‌کند. ریاضت، رشته‌های گوناگون دارد مثل اذکار و اوراد مختلف، فکرهای مخصوص، چله نشینی‌های خاص، مراوده‌ها و منترهای متفاوت و افسون‌های متعدّد.

منتر عبارت است از الفاظ و کلماتی که شخص را به تصرّف در اشیاء و اشخاص قادر می‌سازد. به آن، افسون هم گفته می‌شود. سرّ تأثیر تمام رشته‌های ریاضتی، به همان علّت اصلی برمی‌گردد یعنی تمرکز و کانون دادن به قدرت باطن از راه حبس فکر و حصر نفس.

اینجا است که راز قدرت نمائی‌ها و کارهای خارق‌العاده و برخی از کشف و شهودها، فاش می‌گردد و معلوم می‌شود که این ذکرها و فکرها و دستورات فلان درویش یا ارشادات فلان مراد و مرتاض و قطب و صوفی، هیچکدام موضوعیت ندارند، فقط وسیله‌ای هستند برای محاصره روح و بروز قدرت معنوی که در جان انسان نهفته است.

بنابراین اگر شنیدید که فلان درویش گفت: چهل روز در مکان معین بنشین و در زمان معین، چهارده هزار مرتبه بگو: نادعلی، یا اگر شنیدید فلان مرید پرور که بر خر مراد سوار شده و عوام‌الناس را منتر نموده است، دستور داد چهل شب سحرها برخیز و نافله بخوان یا چهل روز در خانه خلوت، در نقطه خاصی بنشین و نیم ساعت قبل از غروب آفتاب، چهارده هزار بار بگو لا اله الا الله، یا مثلاً صد و ده بار صلوات بفرست یا سایر اوراد و ختومات حقه را توصیه کرد، نیز اگر شنیدید فلان مرتاض گفت: دوایست روز در مکان تاریکی بنشین و به نقطه معینی چشم بدوز، یا یک سال حرف نزن و یک کلمه سخن نگو، تمام این اعمال و اذکار، علت می‌شوند برای کانون گرفتن قدرت روح در یک جهت و تمرکز نیروی باطن در یک نقطه.

پس خود این وردها و کارها و ذکرها، اثر انحصاری و موضوعیت ندارند. اثر اصلی مربوط به تقویت روح است. این اعمال و اوراد، فقط پلی هستند برای رسیدن به قوت روح، یعنی برنامه ریاضتند،

ریاضت هم هر چه باشد، چه از راه شرع و چه را از راه خلاف شرع، روح را نیرو می‌بخشد و روان آدمی را نیرومند می‌سازد. در نتیجه انسان چه مرتاض هندی آتش پرست باشد، چه مسلمان موحد خداپرست، وقتی قدرت معنوی پیدا کرد، کارهای شگفت انجام می‌دهد و بر اشیاء تسلط پیدا می‌کند.

### درسی از یک استاد

یکی از اساتید فن و بزرگان عرفان و حکمت، بیان روشنگر و درس ارزشمندی در این باره تعلیم نموده است که خلاصه قسمتی از آن، چنین است:

«ذکر، هر چه می‌خواهد باشد، بهانه است. فکر، بهانه است. عمده تمرکز دادن روح است در یک نقطه. در تمام ریاضت‌ها، سر قوی که نفس، قدرت پیدا می‌کند همین است.

می‌گوید چهل روز بنشین بگو: گری پکی پَنکانی اِنَّ مَحَلَّ گَرسانی، گری چَری مَری چَری. این الفاظ، هیچ معنایی ندارد. این الفاظ، مخترعی است که درویش، اختراع کرده است.

این یک منتری است که نه فارسی است، نه عربی، نه ترکی، نه هندی. فقط یک الفاظی است ردیف شده که آن درویش و اختراع کننده‌اش، اسم ذکر خودش را قاطی اینها نموده است.

قطب یا امثال آن، اسم ذکر خود را در یک عبارت مزخرفی داخل

می‌کند؛ آنوقت دستور می‌دهد که چهل شب در یک نقطه بنشین و صد و ده نوبت این را بخوان. به یک مطلب خاص هم فکرت را متوجه کن؛ فلان اثر را می‌گیری. مثلاً عقربی را خشک می‌کنی، ریاضت فلان منتر را بکش، بند بند عقرب جدا می‌شود. فلان منتر دیگر را بخوان. بعد کف بزن. تا هر جا صدای کف زدن تو برود، گزندگان از گزیدن می‌افتند.

این اثری که پیدا شده، مربوط به الفاظ و عبارات نیست، بلکه معلول حصر نفس است که یا خود مرتاض اولیه، نفس را در محاصره قرار داده و روحش قوت گرفته و قدرت روح، از راه این الفاظ، بروز کرده یا در آن کسی که به او اجازه داده، قدرت روح پدید آورده است. زیرا اذن و اجازه هم اثر دارد. جهت تأثیرش این است که چشمه وجود این مأذون و کسی که به او اجازه داده شده، به اقیانوس قدرت روح اجازه دهند، اتصال می‌یابد و آن نیرو را از وی می‌گیرد.

ریشه تمام این ریاضت‌ها، یک مطلب است و آن محاصره و حبس نفس است و روح را کانون دادن در یک نقطه است، تا روح، قوی شود، روح که قوت گرفت، اثر می‌کند؛ خواه از طریق حق باشد یا از طریق باطل. متوجه این نکته باشید و دقت کنید که چه گفتم، «خواه از طریق حق باشد یا از طریق باطل».

درویشی در پاکستان بود که چند سال قبل از دنیا رفت. او شانزده سال تمام در یک زاویه غار، میان کوهی، روبه تاریکی و پشت به در

غار نشست و نفسش را چنان محاصره کرد که از شنیدن، دیدن، بو کشیدن، لمس کردن، چشیدن، و تخیلات محروم ساخت. خوراکش هم کمی مشروب الکلی و اندکی دواهای مقوی بود.

او بر اثر این ریاضت که شانزده سال از آن غار، بیرون نیامد با آن شرائط عجیب، روح را در یک نقطه نگهداشت، به همین خاطر قدرت نفس پیدا کرد. از غیوب و قلوب، اطلاع می داد.

الان هم در پاکستان و هندوستان مرتاض هایی هستند که کارشان باطل و ریاضتشان خلاف شرع است؛ مورد مؤاخذه هم قرار می گیرند. ولی در عین حال، قدرت روح پیدا کرده اند. چرا؟ چون روح را در محاصره افکنده اند.

خلاصه وقتی به خودت ریاضت دهی و فشار بیاوری، روحت قوی می شود. خواه شرعی باشد یا غیر شرعی. قوت که پیدا کرد، می تواند تصرف کند. شعاع قدرتش که بیشتر شد، نفوذ علمی اش بیشتر می شود.

من مرتاضی را دیدم که در اثر یک ریاضت چهل روزه، چنان چشمش قوی شده بود که وقتی نگاه می کرد تا بیست متر پشت دیوار را می دید، ریاضتش هم مشروع نبود. ریاضت های باطله خیلی زیاد است؛ اثر هم دارد.

اینکه اگر شعرها و رباعیات ابوسعید ابوالخیر را ریاضت بکشند اثر دارد، سرّش همین است که اسم ذکر او در این رباعیات و اشعار،

مندرج است. رمزش این است و مرشدها و قطب‌ها هم اطلاع ندارند. من شخصی را دیدم که ریاضت خاصی انجام داده بود و بر اثر آن، هر که را می‌خواست نزد خود احضار کند، پیشانی او را در نظر می‌گرفت و کاری می‌کرد که او از جای خود حرکت می‌نمود و نزد وی حاضر می‌شد. این شخص اگر اراده می‌کرد کسی را دور سازد و از جایی به جای دیگر روانه کند، توجّهی می‌نمود؛ در نتیجه توجّه نفسانی و قدرت اراده او، فرد مورد نظر، از جا برمی‌خاست و بی‌اختیار بیرون می‌رفت. آن احضارش بود و این تبعیدش. زیرا در اثر ریاضتی که کشیده بود، روحش را در این دو چشمه، قوی ساخته بود. اگر شما یک دوره سال، روزه بگیرید، روحتان قوی‌تر می‌شود. اگر همیشه ثلث آخر شب، بیدار بمانید و نافله شب بخوانید و دعاهای وارد شده را بخوانید، اگر شب‌های جمعه را احیاء بدارید، روحتان قوی‌تر می‌شود. این قوّت روح در اثر محاصره نفس است به طریق مشروع. یک قدرت روح هم در اثر محاصره نفس پیدا می‌شود از طریق نامشروع، که مرتاض‌ها و صاحبان ریاضت‌های باطله انجام می‌دهند.

هر که اراده‌اش را قوی کند، می‌تواند هرکاری بخواهد انجام دهد. حتی کثیف‌ترین دراویش هم در مراسمشان بعضی خوارق عادات را انجام می‌دهند. شیخ درویش‌های خاکساری که در مراسم ورود و تشرّفشان طبق مرسومات خودشان، از دستش به عنوان



کفگیر استفاده می‌کند! و دیگچه را - که تمام مخلفات آبگوشت در آن می‌جوشد، یعنی گوسفند مهر شده را که هیچ استخوانش نشکسته و در حال جوشش است - با دستش هم می‌زند؛ همانطور که می‌جوشد، گوشت‌ها را پاره می‌کند و برای مریدان تقسیم می‌نماید. و مانند خوارق عادات دیگر.

بوعلی سینا در مقامات العارفین می‌گوید: «الْغَارِفُ يَخْلُقُ بِهَمَّتِهِ». اگر کسی فکرش در یک نقطه کانون گرفت قوی می‌شود؛ چون سایر حواس از کار می‌افتند. البته این درجات دارد».

### هشدار می‌مهم

مطالبی که بیان شد، هشدار مهمی است برای تمام مردم، مخصوصاً عوام که زود فریب می‌خورند و با مشاهده اندک چیزی به هر آستانی سر می‌سپارند.

برخی از دکان داران مریدساز، ختم‌ها و اورادی به عنوان برنامه تزکیه نفس و دستورات چله‌نشینی و اذکاری، به بهانه تہذیب باطن و صعود روح به پیروانشان می‌دهند.

شخص تابع هم با کمال تعبّد، ریاضت می‌کشد و اذکار مخصوص را در اوقات خاص خود می‌خواند و فکر را به همان جهتی که مرشد خواسته، تمرکز می‌دهد. خواه ناخواه، بعد از مدتی خوابی می‌بیند، یا در اثر تلقین به نفس که معلول حرفهای مرشد است، مکاشفه‌ای برای

او رخ می‌دهد و خلاصه اثری در روح خود می‌یابد که قبلاً فاقد آن بوده است.

در اینجا اهل دقت و افراد دانا و نکته‌شناس می‌دانند که این توفیقات معنوی، از قبیل خواب دیدن‌ها و انبساط روح یافتن‌ها و مکاشفات گوناگون، نتیجه قدرت روح است که بر اثر محاصره نفس و حبس فکر پیدا شده است و ربطی به حق بودن یا بطلان جناب مرشد و مراد ندارد.

چه بسا ممکن است بیشتر از این ثمرات، از راه ریاضت‌های نامشروع هم حاصل شود. اما جوانان پاکدل و ناآگاه و مردم ساده لوح و ظاهر بین، خیال می‌کنند این آثار، فقط معلول توجه نفسانی قطب و نفس کریمانه مراد و کرامت شخص مرشد است و خبر ندارند که ریشه اصلی کار، مربوط به ریاضت‌های خودشان می‌باشد که منشأ حصر روح گردیده، قدرت باطنی و حالات جدیدی را پدید آورده است.

در هر حال این رمزی بود که شگرد کار خیلی‌ها را فاش می‌سازد و هشدار می‌دهد تا مردم زودباور، به بازیهای مریدبازان دنیا طلب - که در پی ثروت و ریاست‌اند - فریفته نشوند و به هر آستانی سر نسیارند. روش فقهاء شیعه و علماء با اخلاص؛ دعوت به حق است، نه دعوت به نفس. از این رو خود را مطرح نمی‌کنند و نفس و القائات خویش را مؤثر نمی‌دانند. بلکه در برنامه دادن برای تهذیب باطن و سیر و سلوک نفسانی و برای تطهیر قلب و تزکیه روح، به بیانات

معصومین علیهم السلام استناد می‌کنند و تنها دعاها و دستوراتی را که در کتاب و سنت است، آن هم به عنوان امر خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام، نه به عنوان دستور خود و اختراع خویش، توصیه می‌نمایند.

اکنون به شیفتگان معنویت و مردم حق‌جو، بخصوص جوانان پاکدل که در جستجوی کمالات روحی و مصمم بر تزکیه باطن هستند، توصیه می‌شود جز به خدا و اهل بیت علیهم السلام، گرایش نیابند و بدانند راه اصلی و شیوه مورد رضای معصومین، تقوی و پارسایی است؛ یعنی ترک گناهان و انجام واجبات. اگر هم خواستند بیشتر به توفیقات معنوی برسند و از کمالات نفسانی برخوردار گردند. به انجام مستحبات، در حدّ مقدور و ترک مکروهات، به اندازه امکان پردازند، سپس هر چه بیشتر قرآن تلاوت کنند، دعاهای وارده از معصومین را قرائت نمایند و معرفت و محبت و توسّلات خود را به اهل بیت، مخصوصاً حضرت صاحب الزمان علیه السلام محکم تر و پیوسته تر سازند. نیز توجه داشته باشند که برنامه تصفیه و خودسازی معنوی، در همین است و بس.

در توسّل به ائمه اطهار و حضرت بقیه الله علیهم السلام نیز زمان و مکان‌ها فرق ندارند، جز آنچه در کتاب و سنت بیان شده است. مثل برتری مسجد الحرام و مساجد دیگر و حرم اهل بیت علیهم السلام و امثال آن نسبت به سایر مکان‌ها و فضیلت شب‌های جمعه و

عصرهای جمعه و روز عید غدیر و شب نیمه شعبان و ماه رمضان و امثال آن، نسبت به سایر زمان‌ها، که سند شرعی دارند. این اوقات و اماکن به حکم وحی، شرافت و امتیاز خاصی یافته اند. اما خانقاه فلان درویش یا خانه فلان آقا و مرشد و مراد، به عنوان شخص او، هیچ فضیلتی ندارد. بلکه اگر موجب تقویت باطل شود و باعث فریب خوردن عوام الناس گردد، چه بسا حرام هم باشد.

### قدرت روحی اکتسابی

قدرت‌های روحی که معلول ریاضت و حصر نفس می‌باشد، اکتسابی است و هر بشری می‌تواند به مقدار تحمل ریاضت‌ها و تمرکز دادن به فکرش، چه از راه‌های رحمانی و چه از راه‌های شیطانی، بدان دست یابد و کارهای خارق‌العاده انجام دهد. درست مانند قدرت‌های بدنی که هر که بخواهد می‌تواند به وسیله ورزش و تمرین‌های مداوم، جسم خود را نیرومند سازد.

این توانمندی‌های روحی، به تنهایی، نه نشانه حقانیت و قرب به مقام ربوبی است و نه دلیل بر کمالات حقیقی و مقامات آسمانی، حتی اگر شخصی پیوسته نوافل را بجا بیاورد، همواره شب زنده‌داری کند و تمام روزها را روزه بدارد، اما نه برای خدا، بلکه برای ریاضت کشیدن و قوت روح پیدا کردن، و تصرف در اشخاص و اشیاء، به هدفش که قدرت معنوی است نائل می‌گردد و به تصرف در اشیاء و

تسخیر افراد نیز ممکن است قادر شود، اما نزد خدا اجری ندارد. زیرا به همان نیتی که برای آن کار کرده، رسیده و چون اخلاص و قصد قربت نداشته، از پاداش اخروی و مقامات اولیاء الله محروم است. بله اگر شخصی عبادات را مخلصانه برای خدا انجام دهد، کمال واقعی و قرب حضرت حق در او پیدا می شود و قدرت روح یافته، صاحب کراماتی می گردد. اما چنین شخصی که به سرچشمه فیض رحمان پیوسته و از نور ولایت اهل بیت بهره گرفته، هرگز خود را مطرح نمی کند و سرسوزنی دعوت به خویش ندارد و ادعائی جز بندگی خدا و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام در وجودش پیدا نمی شود.

خلاصه چنین توانائی که با زحمت و ریاضت به دست می آید، نوعی از قدرت است که اکتسابی می باشد. اما نوع دیگری از توانائی وجود دارد که اکتسابی نیست و با حبس نفس و تمرین فکر و محاصره روح پدید نمی آید، بلکه فقط وابسته به موهبت الهی بوده و خداوند در وجود همان شخصیت هائی که اراده کرده قرار داده است. این را «قدرت وهبی» گویند.

### قدرت روحی موهبتی

قدرت معنوی و نیروی روحی پیامبران و اوصیاء آنان، توانائی وهبی است که خداوند، بدون وساطت زحمت و ریاضت، از عالم

غیب به ایشان عطا نموده و همین است که «بینة» رسالت و «آیه» و نشانه وصایت بوده، مقام آسمانی و منصب الهی آنان را اثبات می‌کند. کارهای خارق العاده پیامبران و امامان علیهم السلام مثل مرده زنده کردن و شفا دادن کور و شق القمر و سخن گفتن با حیوانات و فرمان بردن جن و فرشته و سایر اشیاء از آنان، همه معلول همان قدرت وهبی است که خداوند به ایشان بخشیده است.

زیرا انبیاء و ائمه علیهم السلام نه چله نشینی داشته‌اند، نه به دستور مرشد و مرتاضی ریاضت کشیده‌اند. بلکه تصرفشان در کائنات و تسخیرشان نسبت به اشخاص و اشیاء، در اثر قدرتی است که پروردگار مهربان در باطنشان آفریده تا نشانه حقانیت و سند اثبات رسالت و امامتشان باشد.

در مدارک اسلامی اسناد زیادی در این مورد وجود دارد و متن کتاب و سنت گویای این حقیقت است که یکی از راه‌های شناخت حجّت الهی، قدرت خدادادی است.

نمونه‌ای از اخبار، گزارش محمد بن ابراهیم نعمانی، حدیث نگار بزرگ قرن چهارم هجری است که در صفحه ۲۴۲ «کتاب الغیبة» نوشته و ترجمه‌اش چنین است:

ابی الجارود گوید: به امام پنجم، حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: وقتی پیشوای بحق و امامی از اهل بیت درگذشت، حجّت بعد از او چگونه شناخته می‌شود و از روی چه نشانه‌ای می‌توان امام

معصوم را تشخیص داد؟

حضرت فرمودند:

به هدایت و وقار و اعتراف دودمان پیامبر نسبت به برتری او و به اینکه از چیزی ما بین مشرق و مغرب سؤال نشود، مگر آنکه پاسخ دهد و اجابت نماید.

در این سند، پیرامون نشانه‌های امام معصوم و جانشین پیامبر، روی چهار مورد تکیه شده که عبارتند از:

۱. هدایتگری و ارشاد مردم به معارف وحی و حقایق کتاب و سنت.

۲. سکوت و وقار یعنی پرهیز از سخن نابجا و نگاه ناروای تند و

زننده.

۳. اقرار آل محمد صلی الله علیه و آله به فضیلت او و اعتراف همگان

به برتری مقام وی.

۴. اجابت هر درخواستی یعنی پاسخگویی به تمام سؤالات و

قدرت بر انجام هر کاری در جهان آفرینش که از او خواسته شود و در

جهت هدایت امت باشد.

از این بیان حضرت باقرالعلوم علیه السلام استفاده می‌شود که

قدرت وهبی، یکی از نشانه‌های حجّت خداست.

البته چنانکه در مورد علم وهبی خاطر نشان گردید (که دانش

آسمانی سفیران الهی، به مقدار وسعت دائره‌ی رسالت و در محدوده

هدایتگری آنان بوده است) در مورد قدرت وهبی نیز این نکته قابل

توجه است که توان روحی تمام پیامبران و اوصیاء آنان، یکسان نیست، بلکه هر پیامبر یا وصی پیامبری، به اندازه مقام و گسترش رسالت و اهمیت وصایتش، از نیروی موهبتی خداوندی بهره‌مند گردیده است.

فقط حضرت خاتم الانبیاء و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارای قدرت و هبّی گسترده و بی‌قید و شرط هستند، یعنی بر تمام نظام خلقت ولایت دارند و همه آنچه خدا آفریده، در جهان ملک و ملکوت و در این دنیا و عالم پیش از این دنیا و جهان آخرت، بهشت و جهنّم، جنّ و فرشته، زمین و زمان، دریا و صحرا، و خلاصه کلیه پدیده‌ها و مخلوقات پروردگار، بدون استثناء، زیر سیطره آنان و تابع اراده و فرمانشان می‌باشند. چه آنکه اراده این بزرگواران، اراده خداوند است و به همان ملاک که اراده پروردگار، تخلف از مراد ندارد، اراده و امر این برگزیدگان الهی نیز، بر تمام مقدرات آفرینش نافذ است و تخلف نمی‌پذیرد.

در کتاب «روح هستی» از امام زمان حضرت بقیه الله علیه السلام خاطر نشان گردیده نموده‌ایم که فرمودند:

دل‌های ما، ظرف‌های مشیت الهی است پس هر گاه خداوند (چیزی را اراده کرد و) خواست، مانیز خواسته‌ایم. و خدا می‌فرماید: و نمی‌خواهید مگر خدایی که پروردگار جهان‌هاست بخواهد.



اکنون چند ماجرا و گزارش در این باره خاطر نشان می‌سازیم. تا افق اندیشه‌ها نسبت به قدرت آسمانی و ولایت بی‌قید و شرط اهل بیت معصومین علیهم‌السلام روشن تر شود. البته اسناد فراوانی از کتاب و سنت پیرامون این مطلب وجود دارد که در منابع شیعه و غیر شیعه، به طور پی در پی و متواتر ثبت گردیده، اما به خاطر رعایت اختصار، تنها به یادآوری چند سند از باب نمونه، قناعت می‌ورزیم.

نخست چند رویداد و گزارش از مدارک علمی و حدیثی شیعه:

### دختری که از گور برخاست

مرد بیچاره که از رفتار نابخردانه‌اش نسبت به دخترک بی‌گناهِش پشیمان شده بود، با شرمساری خدمت رسول اکرم شرفیاب گردید و با آهنگ غمبار و چهره‌ای خجالت زده، سرگذشتش را چنین شرح داد: مدت‌ها در سفر بودم و از خانه و همسرم اطلاعی نداشتم. روزی که از مسافرت برگشتم و وارد خانه شدم، دیدم دخترکی پنج ساله با زیبایی و بی‌گناهی کودکانه، در حالیکه پیراهن تنش، بر جلوه‌اش افزوده بود، نزد من آمد. با چشم‌های جذاب و نگاه آرامی به من می‌نگریست و پیوسته دورم می‌گشت و بذر محبت می‌افشاند.

وقتی فهمیدم آن کودک، فرزند خودم می‌باشد، رگهای جاهلیت و نادانی‌ام از خون تعصب و بی‌رحمی پر شد و در نهایت سنگدلی،

تصمیم گرفتم به شیوه اعراب جاهلی، طفلک بی گناه را زنده زنده دفن کنم و آن گوهر یکدانه و مروارید زیبا را - که پاره تنم بود، ولی طبق رسم جاهلانۀ عرب، لکه ننگی بر خویش می پنداشتم - در خاک، نهان سازم.

دست دخترک را گرفتم و راهی بیابان شدم. وقتی به فلان ناحیه رسیدم، بی رحمانه او را میان گور نهادم. روی بدن لطیفش خاک ریختم و برگشتم.

پیامبر اسلام - که یکپارچه عطوفت و رأفت و سراسر رحم و محبت بودند - از شنیدن این حادثه، سخت منقلب شدند، قلب پرمهرشان به هیجان آمد و آثار اندوه و تأثر در چهره تابناکشان نمایان گردید.

آنگاه رو به آن مرد نموده فرمودند: همراه من بیا و آن ناحیه را که قبر دخترت آنجاست، نشانم بده.

مرد برخاست و همراه پیامبر اکرم به طرف بیابان حرکت کرد. وقتی به منطقه مخصوص رسیدند. آن مرد، ناحیه ای را که جایگاه گور دخترک در آنجا بود، نشان داد.

حضرت پرسیدند: نام آن دختر چه بود؟

مرد عرب، اسم دخترش را گفت. پیشوای اسلام نام دختر را صدا زدند و با آهنگی آمرانه ندا دادند: ای فلانی، به فرمان و اجازه خدا زنده شو.

ناگهان گوری شکافت و بی درنگ، آن دختر خردسال سر از خاک بیرون آورد و از میان قبر برخاست. دخترک که بار دیگر زنده شده بود، ندای پیامبر را جواب داد و گفت: بله ای رسول خدا، گوش به فرمانت هستم. دستور تو را اجابت نمایم و همواره به یاریات بشتابم.

پیامبر به کودک از گور برخاسته فرمودند: پدر و مادرت نسبت به تو ستم کردند و ناستوده و زشت رفتار نمودند. اکنون هر دو مسلمان شده‌اند. اگر دوست داری به دنیا برگردی و نزد آنان زندگی کنی، تو را به ایشان برگردانم.

دخترک پاسخ داد: من به آن دو نیازی ندارم، خدا را بهتر از آنها برای خود یافتم، غنودن در جوار رحمت الهی، از زندگی با آنان برایم گواراتر است.

### حادثه‌ای دیگر

عبدالله فرزند شداد لثی در بستر بیماری افتاده بود و در آتش تب می سوخت.

امام حسین علیه‌السلام برای عیادت او به طرف خانه‌اش حرکت نمودند. وقتی حضرت به سرای وی رسیدند و قدم در منزلش نهادند، تبش قطع شد و شفا یافت.

وی که از شیعیان امیرالمؤمنین و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام بود،

با مشاهده این مقام و کرامت، رو به امام نمود و عرضه داشت: از آنچه خداوند به شما دودمان رسالت موهبت کرده، خرسندم و به حقانیت امامت و ولایتان معترفم. راستی که تب از ورود شما می‌گریزد. من به برکت قدوم مقدّستان، بهبود یافته‌ام.

سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند:

«وَاللّٰهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ شَيْئًا اِلَّا وَقَدْ اَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا».

به خدا سوگند هیچ چیز را پروردگار نیافریده مگر آنکه مأمورش ساخته از ما اطاعت کند و فرمان داده مطیع ما اهل بیت باشد.

رویداد نخست، در جلد هجدهم کتاب بحار الانوار، صفحه هشتم و حادثه بعدی در جلد دوم کتاب اثبات الهداة، صفحه پانصد و هشتاد و پنج و در جلد چهارم کتاب مناقب آل ابی طالب، صفحه پنجاه و یک ثبت گردیده و این دو حکایت و بیان حضرت حسین علیه‌السلام دلیل روشنی بر نفوذ قدرت چهارده معصوم در تمام جهان آفرینش می‌باشد.

### ماجرائی بهت‌انگیز

مردی به نام مُعَلّی در حالی که سخت متأثر و منقلب بود و اشک می‌ریخت، وارد خانه امام صادق علیه‌السلام شد.

حضرت پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟

عرض کرد: پشت در خانه گروهی جمع شده‌اند که می‌پندارند شما

اهل بیت برتری و فضیلتی بر دیگران ندارید و معتقدند آنان با شما یکسان و برابر هستند.

وقتی سخن مُعَلِّی تمام شد. حضرت قدری درنگ نمودند و ساکت ماندند. سپس دستور دادند: ظرف خرمایی بیاورید.

هنگامی که خرما را نزد امام نهادند، حضرت یک دانه خرما برداشتند، آن را دو نیم نمودند و هسته‌اش را جدا کردند، آنگاه خرما را میل کرده و دانه‌اش را در زمین کاشتند.

دقایقی پیش نگذشت که نخلی روئید و به زودی شکوفه داد و خرمای تازه به بار آورد. حضرت صادق علیه‌السلام دست بردند و یکی از آن خرماها را چیدند. سپس آن را شکافتند و از درونش برگ‌گی بیرون آوردند.

برگ را به مُعَلِّی دادند و فرمودند: آن را بخوان.

مُعَلِّی با دقت به آن برگ معجزانه نگریست و دید بر روی آن نوشته شده:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لِأَلِهِ الْإِلَهَاءُ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. عَلِيُّ  
الْمُرْتَضَى. الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ»  
«وَاجِدًا وَاجِدًا إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَابْنِهِ»

به نام خداوند بخشنده مهربان، معبودی غیر از الله نیست، محمد صلی الله علیه وآله فرستاده خداوند است. علی مرتضی، حسن، حسین، و علی فرزند حسین، نام یک یک امامان تا حسن بن علی و

فرزندش حضرت مهدی علیه السلام، بر آن برگ نقش بسته بود. این ماجرا در جلد چهل و هفتم کتاب بحار الانوار صفحه صد و دو، گزارش شده است.

از حضرت سید الشهداء علیه السلام حکایت شده که به «اصبغ» فرمودند:

باد به فرمان سلیمان بن داوود بود که (در قرآن آمده) سیر بامدادش یک ماه و سیر شبانگاهش یک ماه بود و قطعاً به من بیش از آنچه به سلیمان بخشیده شده عطا گردیده است.

اکنون چند حکایت و حدیث بشنوید از منابع عامه و دانشمندان غیر شیعه:

### نفرین کارساز

حضرت علی علیه السلام، سخن تازه‌ای گفتند و حدیثی بیان فرمودند. مرد جسوری در نهایت بی‌شرمی، کلام امام را انکار کرد و حضرتش را تکذیب نمود.

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمودند: آیا نفرینت کنم؟

مرد احمق به قصد جسارت گفت: بله، نفرینم کن.

حضرت زبان به نفرین وی گشودند و بر او خشم نمودند. هنوز مرد بی‌ادب و هتاک، از جایش حرکت نکرده بود که بی‌درنگ هر دو چشمش را از دست داد و کور شد.

این قضیه را حافظ سلیمان قندوزی حنفی در صفحه ۲۵۵ کتاب «ینابیع المودّة» تحت عنوان «ذکر کشفه و کراماته» ثبت کرده است.

### جاسوس مغرور

مردی از دین فروشان فرومایه، برای معاویه جاسوسی می کرد و مسائل سیاسی و اجتماعی و اطلاعات مربوط به اوضاع منطقه و شرایط خاص حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام را به دربار شام گزارش می داد.

هنگامی که مورد بازجویی قرار می گرفت و امام علیه السلام مؤاخذه اش می نمودند، به شدت انکار می کرد و خود را تبرئه می ساخت و بی ارتباط با دستگاه معاویه جلوه می داد.

روزی حضرت علی علیه السلام به او فرمودند: آیا به خداوند سوگند یاد می کنی که هرگز جاسوسی نکرده ای؟  
گفت: آری.

سپس نام خدا را برد و قسم یاد کرد که برای معاویه به جمع آوری اطلاعات نپرداخته و گزارشی رد نکرده است.

آنگاه امام زبان به نفرینش گشوده و فرمودند: اگر دروغ گفتمی و سوگند دروغ یادکردی، خداوند چشم هایت را کور کند.

هنوز یک هفته سپری نشده و روز جمعه نگذشته بود که جاسوس دروغگو، هر دو دیده اش را از دست داد و نابینا شد.

این حادثه را عبیدالله حنفی در کتاب «ارجح المطالب» آورده و در صفحه ۷۳۹ جلد هشتم کتاب «احقاق الحق» از او نقل شده است. دانشمندان عامّه و حدیث نویسان غیر شیعه، کرامات زیادی از قبیل زنده ساختن مردگان، مسخ نمودن دشمنان، خبر دادن از آینده مردمان و سایر کارهای خارق العاده، درباره اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام روایت کرده اند که نگارش تمام آنها از حوصله این رساله خارج است و مستلزم کتاب مستقلی می باشد.

از مجموع آنچه گذشت معلوم شد دانش و توانائی پیامبران و امامان علیهم السلام از سنخ علم و قدرت بشری که اکتسابی است نمی باشد، بلکه موهبتی خدادادی است که پروردگار مهربان بدون وساطت زحمت و تلاش ظاهری به آنان عطا فرموده است.

نیز روشن شد که علم و قدرت پیامبر اسلام و اهل بیتش علیهم السلام از همگان برتر است و آنان بر جمیع کائنات و تمام جهان آفرینش، دانا و توانا هستند.

بر اساس همین دو نشانه، به ضمیمه نصوص و معرفی های قطعی آسمانی که درباره آخرین سفیر الهی، حضرت مهدی علیه السلام به طور فراوان گزارش شده، هر عاقلی می تواند به خوبی امام زمانش را بشناسد، درجات معرفتش را نسبت به حجّت خدا بالا ببرد، با وی ارتباط معنوی پیدا کند، از فیوضات ربانی و الطاف کریمانه اش بهره مند گردد و خود را لایق دیدار و یاری حضرتش نماید.



این نوشتار، با دو دیدار که بیانگر دانش و توانائی وهبی امام زمان علیه السلام بود آغاز گردید و برخی از نصوص امامت و گفتار مکتب وحی درباره مقام ولایت آن حضرت، ضمن مطالب گذشته بیان شد، اکنون نیز حادثه‌ای شگفت‌انگیز را که حاکی از قدرت ملکوتی ولی امر علیه السلام است خاطر نشان می‌سازیم.

باید دانست کرامات و امور خارق العاده‌ئی که از آن بزرگوار صادر گردیده، بیش از آن است که در کتابها نوشته شده، چون خیلی از وقایع را کتمان کرده‌اند و بسیاری از کسانی که مورد کرامت خاص و لطف کریمانه‌اش قرار گرفته‌اند و خدمتش شرفیاب شده‌اند، از بیان آن خودداری نموده و به انگیزه حفظ اسرار، لب فرو بسته، هیچکس را از آن مطلع نساخته‌اند؛ در عین حال، نگارش تمام آنچه ثبت گردیده نیز در گنجایش این رساله نیست و خود، مستلزم تدوین چندین کتاب است. از این رو، به نقل یک قصه بسنده می‌کنیم تا نمونه دیگری باشد از صدها حادثه و حدیثی که دانش و توانائی وهبی حضرتش را اثبات می‌نماید.

## تشنه‌ای در بیابان

هوا به شدت گرم شد. صحرای سوزان حجاز، زیر تابش آفتاب، بوی تفتیدگی می‌داد. همه جا خشک و داغ بود.

مرد بیچاره از قافله عقب مانده و راه را گم کرده است.

او انسانی شایسته و از شیعیان پاکدلی است که دیارش را به قصد انجام حج، پشت سر گذاشته و آهنگ مکه نموده است. اما میان بیابان ماند و سرگردان شد. از بس این طرف و آن طرف دوید، خسته شد و از پای افتاد. از بس این و آن سو نگاه کرد و به امید نجات، به هر جانب چشم دوخت دیدگانش بی‌رمق شد و از کار افتاد.

زبانش از تشنگی خشک گردید. جگرش از عطش می‌سوخت. جز حرارت خورشید، بیابان بی‌رحم، فرسودگی شدید، چیزی نمی‌دید و غیر از رنج طاقت فرسا، زانوهای لرزان، چشم‌های بی‌فروغ، دهان

خشک و قلبی نا امید، چیزی در خود نمی یافت.  
فقط عطش را می دید که هر لحظه بیشتر می شد تا او را از پای در  
آورد و مرگ را می یافت که دهان باز کرده بود تا وی را ببلعد.

سرانجام زار و بی رمق بر زمین افتاد و در آستانه نابودی قرار گرفت.  
پلکهایش روی هم نشست و می رفت تا با آخرین نفس، روحش از تن  
پرواز کند و جان به جان آفرین تسلیم نماید.

در همین لحظه حسّاس، صدای شیبه اسبی در فضای ساکت  
صحرا طنین انداخت و گوش های او را نوازش داد.

قلبش تکانی خورد و به هیجان آمد، دیدگانش فروغ تازه یی یافت  
و به آرامی باز شد. وقتی نگاه کرد، چشمش به جوانی افتاد با چهره ئی  
جذاب و دلربا و عطری خوشبو و دلپذیر که بر اسبی خاکستری رنگ  
نشسته و از رخسار تابناک و عطر وجودش، عظمت و شکوه وصف  
ناپذیری جلوه گر شده است.

او که بود؟ در این بیابان خشک و سوزان چه می کرد؟! از کجا پیدا  
شد و چه منظوری داشت؟!!

آیا برای نجات این مرد آمده بود؟ آیا می خواست این انسان  
درمانده و راه گم کرده را از مرگ برهاند و به قافله برساند؟  
دنباله این داستان را از زبان خود آن مرد بشنوید:

جوان اسب سوار جلو آمد. آب گوارایی به کامم ریخت که از  
برف، خنک تر و از عسل، شیرین تر می نمود. او مرا از مرگ حتمی

نجات داد.

پرسیدم: سرورم، شما کیستید که نسبت به من چنین لطفی نموده و مورد احسان و محبتم قرار داده‌اید؟

فرمود: من حجّت خدا بر بندگانش هستم، من بقیة الله در زمینش هستم. من همان موعودی هستم که زمین را سرشار از عدالت و انصاف سازم چنانکه مالا مال از ظلم و ستم شده باشد. من فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین، پسر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم. سپس به من فرمان داد و گفت: چشم‌هایت را ببند.

من به امر آن حضرت دیدگانم را فرو بستم. هنوز لحظه‌ای نگذشته بود که دستور داد: چشم‌هایت را باز کن.

من بی درنگ دیدگانم را گشودم. وقتی نگاه کردم ناگهان خود را جلوی قافله یافتم و دیدم پیشاپیش کاروان قرار دارم، اما همینکه روی از قافله برگرداندم تا امام زمان حضرت بقیة الله علیه السلام را بنگرم، متوجه شدم غایب گردیده و از نظرم ناپدید شده است. دروذهای خدا بر او.



این ماجرا در کتاب «کفایة المهتدی»، از کتاب «غیبت» حسن بن حمزة علوی که از دانشمندان نامدار شیعه و بزرگان فقه و حدیث در

قرن چهارم هجری است گزارش شده و در کتاب «النجم الثاقب»، ثبت گردیده است.

گرچه لبه تیز سخن در این گفتار، پیرامون معرفت و شناخت قرار گرفت و بر محور عقیده و باور چرخید، اما این نکته شایان توجه است که اعتقاد، جدای از عمل نیست و معرفت، خواه ناخواه بر اندیشه و رفتار آدمی تأثیر فراوان می‌نهد.

به دیگر بیان، شناختن پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، به عنوان پیشوایان برگزیده الهی و صاحبان دانش و توانائی آسمانی، علاوه بر آنکه خود، هدف است و موضوعیت دارد، راه تربیت و تزکیه هم هست و طریق نیل به افکار و اعمال شایسته نیز می‌باشد. یعنی همین اعتقاد، خود از تکالیف قلبی و واجبات قطعی است که کلید رستگاری آخرت و رهائی نهائی از دوزخ بوده، بدون باورداشتن امامت و مقام ولایت آنان، بهشت بر هیچکس گشوده نمی‌شود و هیچ‌یک از منکرینشان از خشم خدا و عذاب جهنم ایمن نمی‌ماند، و در عین حال که خود، تکلیف مستقل قلبی است، زمینه ساز حرکت در جهت پرورش صفات انسانی و کمالات روحی بوده و عامل بازدارنده از گناهان و زشتی‌ها نیز می‌باشد.

بنابراین معرفت به امام زمان علیه‌السلام و اعتقاد به علم و قدرت وهبی و مقام ولایت او، هم باور حقی محسوب می‌شود که رمز خوشبختی جاودان است، هم آثار روانی و عملی دارد که خودسازی

معنوی و پاکی روح می‌آورد.

اکنون برای آنکه فقط کلی‌گوئی نشده باشد و پاره‌ای از موارد به طور مشخص بیان شود، برخی از ثمرات اخلاقی و عملی این عقیده خاطر نشان می‌گردد.

### زمینه‌های تربیتی

شناخت هر یک از ابعاد شخصیت حضرت بقیه‌الله و سایر اهل بیت معصومین علیهم‌السلام، زمینه تربیتی خاصی در انسان پدید می‌آورد.

چون جهات کمالات و شئون ولایت آنان، مختلف و متعدد می‌باشد و باز هر کمال و شأنی، جنبه‌های گوناگونی دارد. مثلاً یکی از کمالات آسمانی پیامبر و ائمه علیهم‌السلام که پرتویی از آن در این نوشتار نقش بست. علم و هبّی و دانش خدادادی است، اما همین علم و آگاهی، شئون مختلف پیدا می‌کند و جهات علوم آنان، متعدد می‌باشد. چنانکه در کتاب «اصول کافی» بابی تحت عنوان «جهات علوم الأئمة علیهم‌السلام» آمده و ضمن آن گزارشی از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام رسیده که فرمودند:

رسائی دانش ما بر سه وجه است: گذشته و آینده و واقع شونده. اما گذشته برای ما تفسیر شده است. اما آینده بر ایمان نوشته شده و اما پدیده‌ها و حوادث، از طریق الهام به قلب‌ها و تأثیر در

گوش‌ها می‌باشد (که فرشته با ما سخن می‌گوید) و این برترین دانش ما است.

در خبر دیگری از مفضل حکایت شده که گفت: به حضرت ابوالحسن علیه‌السلام عرض کردم: از امام صادق علیه‌السلام گزارش نموده‌اند که فرموده است:

قطعاً دانش ما سه گونه می‌باشد: گذشته و نوشته شده و از راه ورود به قلب‌ها و تأثیر در گوش‌ها.

حضرت ابوالحسن علیه‌السلام فرمودند:

اما گذشته، مربوط به دانش مانسبت به امور پیشین است، اما نوشته شده، مربوط به رویدادهای آینده است. اما نکته‌هایی که در دلها نقش می‌بندند، از راه الهام می‌باشند و آنچه در گوش‌ها وارد می‌شوند، از طریق ارتباط با فرشته است.

بدیهی است که بحث گسترده پیرامون هر یک از شئون علمی امامان علیهم‌السلام یا ابعاد قدرت یا جهات عصمت و یا سایر مراتب فضائل و کمالات آنان، خود مستلزم گفتار مستقل و کتاب جدائی است و هر یک از آنها، منشاء آثار خاصی در روح عارف و توجه‌کننده می‌گردد و زمینه تربیتی ویژه‌ای در وی به وجود می‌آورد که نیاز به تحلیل و تفسیر مخصوص دارد. اکنون فقط دو مورد از این آثار را که مربوط به مباحث کتاب است، به اختصار بیان می‌داریم، یکی درباره

اثر معرفت و توجه به دانش اهل بیت و دیگر پیرامون تأثیر شناخت و توجه به قدرت آن بزرگواران.

### انگیزه خود سازی

وقتی دانستیم امام زمان علیه‌السلام از تمام حالات و حوادث آگاه است و به موهبت الهی همه چیز را می‌داند، از گذشته و آینده با خبر است، حتی خطورات ذهنی و امور قلبی را می‌فهمد و از اسرار نهفته در دلها و رازهای پنهان در باطن‌ها مطلع می‌باشد، خود این باور و اعتقاد، انگیزه مؤثری برای خودسازی و تزکیه است تا از گناهان فاصله بگیریم و به نیکی‌ها بگرویم. زیرا مسلماً افکار ناپسند و رفتار زشت، او را می‌آزارد و قلب مطهرش را مکدر می‌سازد، چنانکه کارهای نیک و نیات پاک، وی را خرسند می‌گرداند.

بنابراین انسان معتقد به اهل بیت و شخص باورمند به حضرت صاحب‌الزمان هرگز اندیشه خیانت و فکر معصیت در سر نمی‌پروراند و در پی هوی و هوس، دامن به گناه نمی‌آلاید. چون از یک طرف می‌داند اعمال و افکار او به ائمه علیهم‌السلام عرضه می‌شوند و امام زمانش، از کارهای ظاهری و انگیزه‌های درونی وی اطلاع دارند، از سوی دیگر یقین دارد زشت کاری‌ها و پلیدی‌ها، موجب رنجش خاطر و آزرده‌گی مولایش می‌باشند. بدین خاطر می‌کوشد که هیچگاه مرتکب گناه نشود و گرد شهوات ناروا نگردد.



خداوند در آیه ۱۰۵ سوره توبه فرموده است:

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»

یعنی (ای پیامبر، به مردم) بگو: عمل کنید، بزودی خدا و پیامبرش و مؤمنان، کردار شما را می‌نگرند.

براساس مطالبی که از اهل بیت پیرامون این وحی قرآنی بیان شده، «مؤمنان» که هم‌ردیف خدا و رسولش قرار گرفته و ناظر اعمال مردم‌اند، امامان معصوم و جانشینان راستین پیامبر می‌باشند.

در تفسیر برهان، بعد از این آیه، از حضرت صادق علیه‌السلام گزارش گردیده که در باره کلمه «مؤمنون» فرمودند:

«هُمْ الْأَئِمَّةُ».

ایشان (که نظاره‌گر اعمال مردمان هستند و در قرآن، کنار خدا و پیامبر قرار گرفته، کردار و رفتار همگان را می‌بینند) امامان معصوم‌علیهم‌السلام می‌باشند.

عبدالله بن ابان که نزد حضرت رضا علیه‌السلام، موقعیتی داشت، گوید: به امام عرضه داشتم: برای من و خاندانم در پیشگاه الهی دعا کنید. حضرت فرمودند:

مگر من دعا نمی‌کنم؟ سوگند به خدا کارهای شما در هر بامداد و شامگاه بر من عرضه می‌شود.

عبدالله گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم (و پذیرش این حقیقت که هر صبح و شب، تمام اعمال، بر امام ارائه گردد، برایم گران

آمد. آنگاه به خاطر آنکه این واقعیت را از قرآن بیابم و در پذیرش آن نلغزم ( به من فرمودند:

مگر تو کتاب خدا را نمی‌خوانی؟! آنجا که فرموده است: (ای پیامبر به مردم) بگو: عمل کنید، بزودی خدا و پیامبرش و مومنان کردار شما را می‌بینند.

سپس حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند:

به خدا قسم آن مؤمن، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.

از بیان هشتمین جانشین رسول خدا استفاده می‌شود «مؤمنان» در این آیه، امامان معصوم‌اند که یکی از آنها امیرمؤمنان و دیگری حضرت رضا علیهما‌السلام می‌باشند. این بزرگواران شاهد اعمال مردم بوده و تمام کارهای افراد، از ریز و درشت، زشت و زیبا، پنهان و آشکار، همه بر آنان عرضه می‌گردد.

بنابراین امام زمان حضرت حجة بن الحسن علیه‌السلام، از تمام نیات و رفتار ما آگاهند و خوبی‌ها و بدی‌هایمان به ایشان ارائه می‌گردد. بدیهی است هیچ انسان متعهد و باورمندی بر خود نمی‌پسندد که در گزارش اعمالش به امام زمانش، زشتی و پلیدی باشد و از اینکه در حضور حجّت خدا و زیر نگاه ولیّ عصرش، دست به آلودگی بزند و مرتکب گناه شود، شرم می‌کند.

خصوصاً اگر متوجه باشد که زشت کاری‌ها، قلب مولایش را

می آزارد و باعث اذیت پیامبر و ناراحتی ائمه علیهم السلام می گردد. چنانکه در همان مدرک از سماعه روایت شده که گفت: حضرت صادق علیه السلام می فرمودند:

چرا شما پیامبر را ناخرسند و اندوهناک می سازید؟!

مردی عرضه داشت: چگونه ما رسول خدا را می آزاریم و ناراحت می نمائیم؟!

امام علیه السلام فرمودند:

آیا نمی دانید که کارهای شما بر آن حضرت عرضه می شود و وقتی در پرونده اعمالتان، گناه و نافرمانی خدا را مشاهده کند، افسرده و آزرده خاطر می گردد. پس مراقب باشید به پیامبر بدی روا ندارید و او را ناراحت نسازید، بلکه (با اعمال خوب و رفتار نیکتان) خرسند و شادمانش نمایید.

ابوبصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه توضیح خواستم و پرسیدم: مؤمنان (که در این گفتار آسمانی، همردیف خدا و پیامبر، ناظر اعمال مردم اند) چه کسانی می باشند؟  
امام فرمودند:

«مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ غَيْرَ صَاحِبِكُمْ»

چه فردی ممکن است باشد، غیر از صاحب شما؟

یعنی امام و صاحب امر شما، همان مؤمنی است که در وحی

الهی، نظاره گر کارهایتان معرفی شده است. نتیجه آنکه امروز تمام اندیشه و کردار ما، زیر چشم صاحب و مولایمان حضرت بقیه الله علیه السلام است، زشتی‌هایمان او را آزرده خاطر می‌سازد، که ناخرسندی او، ناخشنودی پروردگار می‌باشد، و نیکی‌هایمان وی را مسرور و خرم دل می‌گرداند، که مسرت او رضایت رحمان بوده لطف ربوبی و پاداش الهی را به ارمغان می‌آورد. اکنون چند نمونه از مواردی که ائمه علیهم السلام اخبار غیبی و اعمال پنهانی و رازهای نهانی مردم را خبر داده‌اند خاطر نشان می‌شود.

### پرخاش به مادر، هرگز

مردی به نام ابراهیم بن مهزم گوید:

شب هنگام از خدمت امام صادق علیه السلام مرخص شدم و سرای حضرت را ترک کردم تا برای استراحت روانه خانه شوم. مادرم نیز در مدینه سکونت داشت و با من در یک جا زندگی می‌کرد. وقتی وارد منزل شدم، بین من و مادرم گفتگویی رخ داد. من به تندی و خشونت با وی حرف زدم و به او پرخاش نمودم. آن شب گذشت. سحرگاه از خواب برخاستم و نماز صبح را بجا آوردم. سپس راهی خانه امام شدم. وقتی به سرای حضرت رسیدم و قدم درون اطاق نهادم، همینکه

نگاه آقا به من افتاد، قبل از هر گفتگوئی، خود سخن آغاز کرد و بدون مقدمه فرمود: تو را چه به پرخاش و خشونت با مادر؟ چرا با مادرت به تندی حرف زدی؟

### دلباخته‌ای در باران

عبدالله بن عطا که از اهالی مکه بود، گوید:

من در مکه سکونت داشتم و حضرت باقر علیه‌السلام در مدینه می‌زیستند. چندی بود که دلتنگ دیدار امام شده و سخت مشتاق زیارتش. تا آنکه به شوق ملاقات وی، عازم سفر گردیدم و از مکه رهسپار مدینه شدم.

شب در راه، دچار طوفان گشتم. هوا به شدت سرد شد. آسمان می‌غرید و باران تندی می‌بارید. اما من که دلباخته دیدار امام بودم، بدون وقفه تاختم و بی صبرانه در انتظار لقایش رکاب زدم.

بالاخره مسافت بین مکه و مدینه را پیمودم و نیمه شب در میان باد و باران، وارد شهر شدم. چند کوچه را پشت سر گذاشتم و یکسره به طرف سرای امام رفتم.

درست نصف شب بود که به خانه پیشوای محبوبم رسیدم. اما چون بی موقع بود، از کوبیدن در، خودداری نمودم و با خود گفتم این وقت شب، در نمی‌زنم و همین جا می‌مانم تا صبح شود.

در این اندیشه بودم که صدای حضرت را از درون منزل شنیدم. او

نام مرا برد و به خدمتگزارش بانگ زد: در را برای ابن عطا باز کن که امشب گرفتار سرما شده و به زحمت افتاده است.

بی درنگ، کنیزکی پشت در آمد. در را گشود. من وارد شدم و به حضور امام شرفیاب گردیدم.

### شب آن چنانی

مردی از اهالی کوفه به خراسان عزیمت کرد و مردم آن سامان را به امامت و ولایت پیشوای ششم، حضرت صادق علیه‌السلام دعوت نمود.

اهل خراسان درباره‌ی گرایش به امامت و خلافت آن بزرگوار، سه دسته شدند. گروهی دعوت مبلغ کوفی را پذیرفتند و او را در مورد حقانیت آن حضرت، تصدیق نموده به پیشوایی و ولایتش گرویدند. جمعی راه عناد و انکار پیمودند، زیرا بار حق نرفتند و از پذیرش هدایت امتناع نمودند. دسته سوم به خیال خود محتاط و تقوی پیشه شدند و به عنوان اجتناب از امور مشتبه، نسبت به امر امامت آن حضرت، توقف کردند و از ردّ و قبول، خودداری نمودند. اینان پنداشتند اقتضای دیانت و راه احتیاط این است که نه ولایت امام صادق علیه‌السلام را بپذیرند و نه انکار نمایند. از این رو ساکت و متوقف شده، به هیچ طرف نپیوستند.

سرانجام برای تحقیق از مقام امامت و شناختن پیشوای حق،

هر گروهی یک نفر انتخاب کردند. این سه نفر به عنوان منتخبین مردم خراسان، آهنگ سفر نمودند و از آن دیار خارج شدند تا در این باره کاوش کنند.

یکی از همراهان سفر، کنیزکی داشت که با خود آورده بود. مردی که برگزیده گروه سوم بود، در راه فریفته کنیزک شد و در پی فرصت می‌گشت تا خواسته ناروایش را عملی سازد.

یکی از شب‌ها کنیزک را پنهانی ملاقات کرد و دامن عفت از دست داده مرتکب گناه شد.

آن شب گذشت. هوسبازی و بی‌عفتی مرد خراسانی، زیر پوشش شب، مستور ماند و هیچکس از آن مطلع نشد.

قافله به مقصد رسید. وقتی وارد شهر شدند سراغ خانه امام صادق علیه السلام را گرفتند و برای دیدار آن حضرت به طرف سرای وی حرکت نمودند.

ساعتی بعد وارد منزل امام شدند و به حضور مولا شرفیاب گردیدند. آنگاه اجازه صحبت خواستند.

نخست همان مرد منتخب دسته سوم که احتیاط کار و قائل به توقف بود، آغاز سخن کرد و گفت: خدا به راه شایستگی و صلاحیت بَرَد، شخصی از اهالی کوفه به دیار ما آمده، مردم را به اطاعت و فرمانبرداری از شما خوانده و ولایت و امامت را ابلاغ نموده است. خراسانیان سه دسته شدند. یک عده تبلیغ وی را پذیرفتند و به

امامت شما اعتقاد پیدا کردند، گروه دیگر دعوتش را رد نموده و مقام پیشوائی شما را منکر شدند. جمعی هم به عنوان راه احتیاط و پرهیزکاری، درنگ نموده متوقف گردیدند و از اظهار نظر و قبول یا رد، امتناع ورزیدند.

حضرت علیه‌السلام پرسیدند: تو خود از چه گروهی و به نمایندگی از کدام دسته سخن می‌گوئی؟

گفت: من از عده‌ئی هستم که قائل به توقف و درنگ شدند و پارسائی و خویشتن داری نمودند.

امام علیه‌السلام فرمودند: احتیاط کاری و خویشتن داری تو در شب چنین و چنان کجا بود؟

در این ماجرا حضرت صادق علیه‌السلام شب آن چنانی را که مرد خراسانی در پنهانی مرتکب گناه و بی‌عفتی شده بود به یادش آوردند و دو حقیقت را به او فهماندند، یکی مقام امامت و نشانه ولایت، که خبر دادن از غیب است چه آنکه دانست امام به کار نهان و راز نهفته او در دل شب آگاهند. دیگر اینکه متوجه باشد نه تنها وی اهل ورع و احتیاط نبوده، بلکه از حرام قطعی نیز اجتناب نداشته است. زیرا احتیاط کار خویشتن دار باید از مشتبهات هم پرهیزد، چه رسد به گناهان و محرّمات.

از این قضایا و ماجراهای دیگر نظیر آن که در جزء پنجم کتاب «بصائر الدرجات» باب یازدهم و دوازدهم، حکایت شده روشن



می‌شود چگونه حجت خدا به رازهای نهان و اسرار زندگی مردمان آگاه است و تمام زشتی‌ها و زیبایی‌ها، سیئات و حسنات، افکار پلید و نیات پاک، همه در احاطه علمی او قرار دارند.

بنابراین سزاوار است شیعه اهل بیت و پیرو حضرت بقیة الله علیهم السلام پیوسته مراقب اعمال خود باشد و بر این باور که هیچ مطلبی بر امام زمانش پوشیده و مخفی نیست و حضرتش ناظر بر رفتار وی بوده از تمام کارهای پنهان و آشکارش مطلعند، همواره سعی کند در جهت تقوی و هدایت قرار گرفته و از معرفت به مقام علمی امام مبین، که یکی از آثارش ایجاد زمینه تربیتی و تزکیه نفسانی است، در مسیر خودسازی معنوی و تعالی روحی استفاده نماید.

اکنون این فراز را با پیامی از صاحب الزمان علیه السلام به پایان می‌بریم. باشد تا چون فروغی در دل‌هایمان بتابد و بر رشد و هدایتمان بیفزاید.

حضرت، ضمن نامه‌ئی که در کتاب بحار الانوار ثبت شده به محمد بن نعمان معروف به «شیخ مفید» فرمودند:

«فَانَا حِطُّ عِلْمُنَا بِأَنْبَاءِكُمْ وَلَا يَغْرُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَخْبَارِكُمْ  
وَمَعْرِفَتُنَا بِالزَّلَلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ»

دانش ما قطعاً بر (اوضاع و) خبرهای شما فراگیر است و چیزی از (احوال و) گزارش‌هایتان بر ما پوشیده و پنهان نیست و آگاهی ما به انحراف‌ها و لغزش‌هایی که دچارتان ساخته، کاملاً احاطه دارد.

## رمز موفقیت و کامیابی

آرزوها و خواسته‌های انسان طبق یک تقسیم کلی بر دو گونه است:  
۱. رسیدن به موفقیت‌های زندگی و دست یافتن به ابزار بهزیستی و خوشبختی.

یکی در پی دانش و ارتقاء علمی است، دیگری برای نیل به مقام و منصب تلاش می‌کند، سوّمی در آرزوی ازدواج و پیدا کردن همسری شایسته به سر می‌برد، خلاصه هر شخصی سعادت خود را در چیزی جستجو می‌کند و برای موفق شدن در همان جهت می‌کوشد، چه خواسته اش از امور مادی و شئون دنیوی باشد مثل برخورداری از خانه و اتومبیل و فرزند خوب و شخصیت اجتماعی و سایر نعمت‌های الهی، چه از امور معنوی و کمالات روحی باشد، مانند کسب علم و معرفت، رسیدن به تعالی روانی، نجات از بیماری‌های روحی و عصبی و امثال آن.

۲. رفع مشکلات و پریشانی‌ها و رهائی از بلاها و حوادث تلخ و رنج‌های طاقت فرسا.

هر انسانی در معرض دهها ناراحتی و گرفتاری است. یکی مبتلا به فقر و تهیدستی شده، دیگری بر اثر درد و بیماری درمان ناپذیر از پا درآمده، سوّمی دچار همسر بدخو و ناسازگار گردیده، خلاصه آسیب‌های جسمانی یا نگرانی‌های روحی، گاهی چنان زندگی را تلخ و دشوار می‌سازند که آدمی تنها آرزویش، نجات از آن بدبختی است

و برای رهایی از آن بلا و گرداب غم هر دری را می‌کوبد و به هر سو رو می‌آورد تا راهی بجوید و از مشکل برهد.

بدیهی است انسان در پی رسیدن به خواسته‌هایش، چه آرزوهای دسته اول و چه حاجت‌های نوع دوم، نخست از مسیر عادی و طریق طبیعی وارد می‌شود و کوشش می‌کند.

مثلاً برای موفقیت در ازدواج یا رسیدن به پول یا کسب دانش و ارزش‌های معنوی، به جستجو می‌پردازد و مشغول فعالیت و سیر و سلوک می‌گردد. چنانکه برای درمان مرض به پزشک مراجعه می‌کند یا از شدت فقر به وام خواهی و قرض گرفتن اقدام می‌نماید.

اگر با تلاش ظاهری و از راه طبیعی مشکلش حل شد و به آرزوی دل رسید، بسی خرسند می‌شود و خوشبختی را حس می‌کند اما اگر درهای مادی را به روی خود بسته دید و از اسباب طبیعی مایوس گردید، چه امیدی برای رسیدن به خواسته و رهایی از گرفتاری دارد؟ اینجا است که به سوی قدرت برتر رو می‌آورد، امدادهای غیبی را می‌جوید، از نیروی مافوق طبیعت استمداد می‌نماید و دریچه قلبش به ملکوت عالم گشوده می‌شود.

شخصی که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را می‌شناسد و آنان را صاحب قدرت ملکوتی می‌داند، در این موارد متوسل به آنان می‌شود و حاجت می‌گیرد.

وقتی دانستیم امام زمان علیه‌السلام دارای توانائی و هبّی الهی است

و اراده‌اش، اراده خدا می‌باشد که تخلف از مراد ندارد و فرمانش بر تمام عوالم آفرینش نافذ بوده، هر پدیده‌ئی به امر ربوبی زیر سیطره و نفوذ قدرت او است، هرگز مأیوس نگشته و حتی در موقع ناامیدی از همه ابزار مادی و وسائل ظاهری، به آستان وی رو آورده باتوسل به درگاه کریمانه‌اش حاجت روا می‌شویم.

گرچه مردم آگاه و بیدار دل هنگامی که از مسیر عادی در پی رسیدن به هدف می‌باشند و قبل از یأس از امور ظاهری و اسباب طبیعی نیز توفیق بخش و مسبب الاسباب را خدا دانسته و واسطه فیض الهی و توفیقات ربّانی را حجّت خدا می‌دانند و موفقیت‌های روز افزون و نعمت‌های بیشتر را از درگاه ایزدی می‌خواهند و به پیامبر و اهل بیتش علیهم‌السلام که معادن رحمت و منابع کرامت و خزینه داران مواهب الهی هستند، توسل می‌نمایند و از رهگذر الطاف آنان به خدا تقرب می‌جویند. ولی آنچه روشن و آشکارتر است، هنگام ناامیدی از ابزار طبیعی و امور ظاهری می‌باشد.

در این موارد منکران خدا و مکتب وحی یکباره مأیوس و شکسته می‌شوند، اما کسانی که خدا را باور دارند و حجّت خدا را کانون قدرت آسمانی و صاحب توانائی و هبی می‌دانند، نه تنها یأس و شکست به خود راه نمی‌دهند، بلکه با استمداد از امام زمان و توسل به پیشگاه ولی امر علیه‌السلام، حوائج خود را می‌گیرند و از درد و رنج و بلا و اندوه نجات می‌یابند.

بنابراین یکی از آثار مهم اعتقاد به قدرت وهبی حضرت بقیه الله علیه السلام که نقش حیاتی در زندگی انسان دارد، توسل به آن بزرگوار در شدائد و ناملائمات است. چه آنکه بسیاری از مردم گرفتار در طول تاریخ به آستان پر مهر او رو آوردند و عرض نیاز نمودند و حاجت گرفتند.

عجیب این است که لطف کریمانه اش اختصاص به شیعه ندارد، بلکه هر درمانده ای که او را بخواند، هر راه گم کرده و سرگردانی که از وی استمداد نماید، هر بیچاره و دردمندی که دل از همه جا برگردد و خالصانه به درگاه حضرتش متوسل شود، چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان، چه شیعه باشد و چه غیر شیعه، خلاصه هر بشری که از قدرت آسمانی و توانائی وهبی حضرت ولی عصر علیه السلام مدد بجوید، امام بذل توجه و اظهار لطف نموده، از پریشانی و گرفتاری نجاتش می دهند و مورد احسان و کرامتش قرار داده، آنچه اقتضای مصلحتش باشد، فرا راهش قرار می دهند.

یک نمونه از دهها موردی که افراد غیر شیعه به او توسل جستند و موفق شدند، ماجرائی است که در صفحه ۲۰۵ کتاب «کشف الاستار» ثبت گردیده است. اینک آن حکایت را به فارسی ترجمه نموده به شیوه نقل به معنا با اضافه برخی از قرائن بیان می داریم.

## داستان ملکه

شب سه شنبه بود که بانو گرفتار سردرد شد. او ملکه نام داشت، فرزند عبدالرحمن و همسر مردی به اسم امین بود. آنها در نجف زندگی می‌کردند و عامی مذهب بودند. یعنی حضرت علی علیه‌السلام را خلیفه چهارم پنداشته و از مذهب حق که تشیع است و بعد از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین و یازده فرزند معصومش را امامان برگزیده الهی و جانشینان راستین پیامبر می‌دانند، منحرف بودند.

سردرد ملکه خانم شدید شد. هر چه از شب می‌گذشت بر شدتش افزون می‌گشت. ملکه آن شب را با درد و رنج سپری کرد و ناله زد و اشک ریخت.

بالآخره صبح شد. اشعه خورشید تاریکی شب را درید و صفحه زمین را روشن ساخت. اما بانو هر دو چشمش را از دست داد و بر اثر یک بیماری مرموز به کلی نابینا شد.

ملکه خانم سخت متأثر گردید، دیگر هیچ چیز را نمی‌دید. از غم کوری سردرد را فراموش کرد و نمی‌دانست آیا دیدگانش قابل معالجه است و درمان می‌پذیرد یا خیر؟

سید محمد سعید افندی که خود از اساتید و سخنوران عامه در نجف به شمار می‌رفت و در مدرسه‌ئی نزدیک باب وادی السلام تدریس می‌نمود، گوید:

شوهر این زن، ملاّ امین در کتابخانه حمیدی با من همکاری داشت. او روز سه شنبه نزد من آمد و با افسردگی و پریشانی حادثه نابینا شدن همسرش را برایم شرح داد و گفت: دیشب بعد از یک سردرد شدید و طولانی هر دو چشم ملکه کور شده و هیچکس و هیچ چیز را نمی بیند.

من از این پیش آمد اظهار تأثر کردم و گفتم: اگر می خواهی همسرت شفا پیدا کند و بینائی اش را باز یابد، امشب او را حرم مطهر مرتضی علی علیه السلام ببر و به حضرتش توسّل جسته، شفای وی را طلب کن و آن بزرگوار را در درگاه الهی واسطه قرار بده شاید خداوند به برکت امیرالمؤمنین علیه السلام شفایش بخشد.

شب چهارشنبه فرا رسید. ملکه همچنان دردمند و مضطرب است با آنکه می خواستند او را به حرم شریف مولا برده و متوسّل شوند، اما از شدت درد و ناراحتی چنان بی تاب و ناآرام بود که از تشرّف و زیارت منصرف گردیدند.

پاسی از شب گذشت، هنوز زن بیچاره ناله می کرد و درد می کشید. بی قراری او آرامش دیگران را نیز بر هم زد. همه متأثر و ناراحت بودند.

اواخر شب اندکی آرام گرفت و ساعتی به خواب رفت. اما چیزی نگذشت که از خواب پرید و اظهار خرسندی نمود. خواب عجیبی دیده بود. او با خوشحالی و انبساط خاطر رؤیای نوید بخش و اعجاز

آمیزش را تعریف کرد و گفت:

در خواب دیدم شوهرم با خانمی به نام زینب، مرا برای رفتن به حرم حضرت امیر علیه السلام و زیارت مرقد مطهر آن بزرگوار کمک نمودند. همراه آن دو حرکت کردم تا مشرف شوم و توّسل جویم. در راه، مسجد بزرگ و با عظمتی دیدیم که مملو از جمعیت بود. تصمیم گرفتیم به آن مسجد برویم و ببینیم چه خبر است.

وقتی وارد مسجد شدم صدای مردی را شنیدم که از میان انبوه جمعیت مرا شناخت و خطاب به من فرمود: ای زنی که هر دو چشمت را از دست داده‌ای، نترس و نگران نباش، ان شاء الله هر دو دیده‌ات شفا می‌یابد.

من که نابینا بودم و هیچکس را نمی‌دیدم بعد از شنیدن این صدا پرسیدم: شما کیستید؟ خدا در وجودتان برکت افزایش دهد.

ایشان فرمودند: «أَنَا الْمَهْدِيَّ».

من صاحب الزمان، مهدی هستم.

ملکه رؤیای مسرت بخش خود را بدینگونه شرح داد و گفت:

در این هنگام با خوشحالی از خواب پریدم و احساس کردم نشاط روحی و لذت خاصی وجودم را فرا گرفته است.

سپس بی صبرانه در انتظار طلوع صبح نشست تا برای زیارت و توّسل شرفیاب شود.

خورشید بامداد چهارشنبه از افق سرزد و برای آن بانوی دردمند و



نابینا گرمی شادی آفرین و نشاط انگیزی به ارمغان آورد.

آن روز سوّم ماه ربیع الاول سال یکهزار و سیصد و هفده هجری بود که ملکه با شوهرش همراه عده زیادی از زنان به راه افتادند.

اما قبل از زیارت مرقد امیرمؤمنان علیه السلام به طرف خارج شهر حرکت کردند تا به جایگاهی که «مقام حضرت مهدی علیه السلام» گفته می شود مشرف شوند و توسّل جویند.

آنها دسته جمعی شهر را پشت سر نهادند و راهی مقام حضرت صاحب الزمان علیه السلام شدند. این مقام که داخل وادی السلام می باشد و بیرون نجف قرار گرفته دارای یک صحن و گنبد است و در آن محرابی است که به حضرت مهدی علیه السلام منسوب می باشد.

وقتی به مقام رسیدند، ملکه به تنهایی وارد شد. میان محراب نشست و با حال عجیبی به توسّل و دعا پرداخت. او سخت منقلب بود، از سوز دل ناله می زد، مثل ابر بهار اشک می ریخت، با صدای بلند گریه می کرد، آنقدر گریست و زاری نمود که بی حال بر زمین افتاد و از هوش رفت.

زنان همراهش که از دور مراقب وی بودند و وضعش را نظاره می کردند، دورش را گرفتند و منتظر ماندند تا به حال طبیعی برگردد.

ناگهان ملکه به هوش آمد و اطرافش را نگریست. او شفا یافته بود و همه جا را می دید. زن های عرب با مشاهده این کرامت هلله کنان، غریو شادی برآوردند و مژده افشانی نمودند.

ملکه گفت: وقتی از حال رفتم و بی هوش افتادم دو مرد بزرگوار را دیدم که نزد من آمدند. یکی از آندو سنّ بیشتری داشت. آن آقائی که سنّش زیادتر بود جلو قرار داشت و آن دیگری که جوان بود پشت سر او ایستاده بود. او که سنّ بیشتری داشت رو به من نمود و فرمود: نترس، بیم نداشته باش.

از ایشان پرسیدم: شما کیستید؟

فرمودند: من علی بن ابی طالب هستم و این شخصی که پشت سرم ایستاده، فرزندم مهدی است.

سپس حضرت علی علیه السلام بانوئی را که آنجا نشسته بود به نام خواندند و فرمودند: ای خدیجه برخیز و دستت را بر دو چشم این زن بیچاره بکش.

آن بانو فرمان امام را امثال کرد و بی درنگ برخاست. نزد من آمد، دستش را روی دیدگانم کشید که ناگهان به هوش آمدم و حال طبیعی‌ام را باز یافتم.

وقتی به خود آمدم متوجه شدم شفا پیدا کرده‌ام و چنان دیدگانم پر نور و سالم گشته که از سابق بیناتر شده و همه جا را بهتر از اوّل می‌بینم. آنگاه دیدم زنها دورم را گرفته و هلله کنان، فریاد شادی سر داده‌اند.

ملکه شفا یافت. او با توسل به امام عصر از درد جانکاه و کوری رنج‌آور نجات پیدا کرد و مورد لطف حضرت بقیه‌الله علیه السلام قرار

گرفت.

پس از ظهور این کرامت، ملکه با شوهر و زنان همراهش در حالیکه آهنگ درود بر محمد و آل محمد سر می دادند، رهسپار نجف شدند تا تربت پاک و مرقد تابناک امیر مؤمنان علیه السلام را زیارت کنند.

آنها در حالیکه صدایشان را به صلوات بلند نموده و خوشحال و مسرور بر پیامبر و آل رسول الله درود می فرستادند. وارد حرم مطهر شدند و به زیارت حضرتش مشرف گردیدند.

این کرامت که در جلد دوم کتاب «عبری الحسان» نیز نوشته شده نشانگر آن است که هر گاه درمانده‌ای به اهل بیت رو آورد و از امام زمان حاجت بخواهد، این بزرگواران با مهر و عطوفتی که نمایانگر رحمانیت خداوند است به یاری اش شتافته و با قدرتی که از جانب خدا به آنان موهبت گردیده خواسته‌اش را برآورده می سازند.

وقتی حضرت بقیة الله علیه السلام نسبت به یک زن غیر شیعه چنان کرامت روا داشته و امیر مؤمنان علیه السلام یک فرد عامی مسلک را چنین شفا بخشند، مسلم است نسبت به شیعیان و پیروانشان لطف بیشتری داشته و هرگز آنان را محروم نمی سازند.

تاریخ مملو است از سرگذشت شیعیانی که هنگام بروز مشکلات و ناملایمات به آستان امام عصر متوجه شده، به حضرتش پناه آورده و توسل جستند، سپس مورد لطف و کرامت قرار گرفته از ناراحتی و اندوه نجات یافتند.

ظهور این کرامات از اهل بیت حوادث استثنائی تاریخ نیست، بلکه جریانی است که همواره در طول زمان وجود داشته و تا انقراض دنیا حتی در عالم برزخ و روز رستاخیز نیز پیوسته و استوار است. هر نیازمند و گرفتاری در هر گوشهٔ جهان به امام زمان متوسل شود و هر زمان که حاجتمندی به درگاه سراسر نور و احسان حضرتش رو آورد، به اقتضای مصلحتش مورد لطف و رحمت قرار می‌گیرد و کشتی طوفان زدهٔ زندگی اش از میان امواج خروشان و پرتلاطم مشکلات غمبار و رنج‌های طاقت فرسا به ساحل نجات می‌نشیند. گرچه مکان‌های پرقداست مثل حرم‌های معصومین بیشتر ناظر این کرامت‌ها می‌باشند.

آری قدرت امامان منحصر به زمان و مکان خاصی نیست، شفا دادن بیماران و دستگیری از درماندگان و حاجت دادن محتاجان اختصاص به گذشته و حال ندارد. چنانکه پیامبر و اهل بیتش همیشه شاهد حال مردمان بوده و بر توفیق بخشی و نجاتشان از ناملائمات قادر و توانمندند.

رسول اکرم، علی مرتضی، فاطمه زهرا، امام مجتبی، سیدالشهداء و سایر امامان تا پیشوای یازدهم علیهم‌السلام گرچه به ظاهر از دنیا رفته و دیده فرو بسته اند، اما روحشان بر تمام عوالم هستی احاطه دارد و فروغ ولایتشان جای جای ملک و ملکوت را فرا گرفته است.

امام دوازدهم حضرت مهدی علیه‌السلام هم که ولی عصر و حجّت

خدا در این روزگار است گرچه در دوران غیبت به سر می‌برد و از دیده‌ها پنهان می‌باشد، اما زنده است، در جمع مردمان زندگی می‌کند، ما را می‌بیند، راز دل‌هایمان را می‌داند، چه بسا در شهرها و بازارها و اجتماعاتمان حضور می‌یابد، در مجالس خداپسندان و محافل علمی و معنوی ما شرکت می‌نماید، شیعیانش را مدد می‌رساند، آنان را در راه رسیدن به کمالات حقیقی یاری می‌بخشد و هنگام گرفتاریها و پیش آمدهای ناگوار به فریادشان می‌شتابد و از رنج و محنت رهایشان می‌سازد. چنانکه خود فرموده است:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاغَاتِكُمْ وَلِإِنَّا سِنِينَ لِنَذْكُرِكُمْ»

ما شما را به خود وانگذاشته، در رسیدگی و حمایتان اهمال نورزیده و یادتان را فراموش نکرده‌ایم.

یکی از مکان‌های قدیس که پایگاه محبّان صاحب الزمان علیه السلام است، مسجد جمکران می‌باشد که نزدیک شهر قم واقع شده و به فرمان حضرتش تأسیس گردیده است.

دفتر ثبت کرامات این مسجد، نمودار برخی از قدرت‌نمائی‌ها و الطاف خاصّ امام زمان به مردم حاجتمند و گرفتار است که بدین مرکز رو آورده و به مولایشان متوسّل شده‌اند.

اکنون سرگذشت شفا یافتن دو نفر از این افراد را که در عصر حاضر رخ داده، از دفتر مذکور که در کتاب «کرامات المهدی علیه السلام» آمده یادآور می‌شویم تا فقط به گزارش کرامات پیشین و آنچه در کتابهای

قرون گذشته است، اکتفا نشده و نمونه‌هایی از رویدادهای شگفت‌انگیز این ایام نیز خاطر نشان گردد.

### اطاق عمل بدون جراحی

آقای عین - الف، از قم می‌گوید:

مدّت سه سال بود که از بیماری فیستول رنج می‌بردم تا آنکه عکس رنگی گرفتم و با تشخیص دکتر سید محمد تقی... تصمیم قطعی داشتم در بیمارستان نکوئی قم بستری شوم و تحت عمل جراحی قرار بگیرم.

قبل از رفتن به بیمارستان شب چهارشنبه پنجم شعبان به مسجد جمکران مشرف شدم و پس از انجام اعمال و مستحبات مسجد به حضرت صاحب الزمان علیه السلام توسّل جستیم.

روز بعد روانه بیمارستان شدم. مقدمات عمل فراهم گردید. از سینه‌ام عکس گرفتند و بیست و چهار ساعت بستری شدم تا موقع عمل فرارسد.

یکی از دکترها در راهروی بیمارستان مرا دید و پرسید: برای عمل آمدی؟

گفتم: بله

گفت: چاقوی ما تیز است.

من همواره به امام زمان متوسّل بودم و از آقا شفا می‌طلبیدم.

صبح پنجشنبه مرا به اطاق عمل بردند. وقتی روی تخت جراحی خوابیدم و سرم وصل شد باز هم به حضرت صاحب الامر علیه السلام توجه نمودم و در باطن حال توّسل داشتم.

همین که خواستند بی هوشم نمایند، ناگهان دکتر گفت: احتیاجی به عمل ندارید!! ناراحتی شما برطرف شده است!!

با خوشحالی از روی تخت برخاستم، لباس عمل را از تنم بیرون آوردم و لباس های خود را پوشیدم، سپس با وضع کاملاً طبیعی و بدن سالم روانه منزل شدم.

وقتی اهل خانه مرا دیدند تعجب کردند و همه اقوام و فامیل از شنیدن این ماجرا حیرت نمودند.

به هر حال بیماری من برطرف شد و هیچ اثری از آن برجای نماند.

### حکایت شنیدنی

یکی از خدّام حضرت رضا علیه السلام گوید:

برای کشیدن دندان نزد دکتر رفتم. دکتر گفت: غده ای هم کنار زبان شما است که باید جراحی شود. من موافقت نمودم. اما پس از عمل جراحی لال شدم و قدرت حرف زدن را از دست دادم.

ناگزیر همه چیز را روی کاغذ می نوشتم و به این وسیله با دیگران ارتباط برقرار می کردم. هرچه به پزشک مراجعه نمودم درمان نپذیرفت و فائده ای نبخشید. دکترها می گفتند: رگ گویایی شما

صدمه دیده است.

ناراحتی و بیماری به من فشار آورد. ناچار برای معالجه عازم تهران شدم. در تهران روزی خدمت آقای علوی رسیدم. ایشان فرمودند: راهنمایی من به تو این است که چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بروی، اگر شفائی هست آنجا است.

تصمیم جدی گرفتم. هر هفته از مشهد بلیط هواپیما تهیه می‌کردم، شب‌های سه‌شنبه تهران می‌آمدم و شب چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف می‌شدم.

در هفته سی و هشتم، بعد از نماز به سجده رفتم و صلوات می‌فرستادم که ناگهان حالت خاصی به من دست داد. دیدم همه جا نور باران شد و آقائی وارد شدند. مردم هم پشت سر ایشان بودند و می‌گفتند: حضرت حجة بن الحسن علیه‌السلام می‌باشند.

من با ناراحتی در گوشه‌ای ایستادم و با خود اندیشیدم که نمی‌توانم به آقا سلام کنم. حضرت نزدیک من آمدند و فرمودند: سلام کن.

من به زبانم اشاره کردم تا اظهار بدارم لال هستم و الا بی‌ادب نمی‌باشم که سلام نکنم.

حضرت بار دوم فرمودند: سلام کن.

بلافاصله زبانم باز شد و سلام کردم. در این هنگام به حال عادی برگشتم و متوجه شدم در سجده و مشغول صلوات فرستادن هستم.



## سرگذشت من

در شهر دمشق، پایتخت کشور سوریه زندگی می‌کردم و از راه  
عبابافی امرار معاش می‌نمودم. هنوز در سن نوجوانی بودم و  
دوستانی داشتم که در ساعات فراغت با آنان سرگرم تفریح می‌شدم و  
به لهو و لعب می‌پرداختم. ما از گناه پروائی نداشتیم و در پی  
خوشگذرانی و هوسرانی بودیم.

آن روز جمعه بود. من به شیوه همیشه با رفقای همسال و همفکرم  
گرد آمدم و دسته جمعی مشغول لهو و لعب شدیم. شراب هم داشتیم  
و می‌خواستیم میگساری و عیاشی کنیم.

ناگهان به خود آمدم و مثل آدم خوابی که بیدار شود، بر خویشتن  
نهیب زدم: آیا تو برای این سرگرمی‌ها و هوسبازی‌ها آفریده  
شده‌ای؟!

همان جا خداوند قلبم را تکان داد، مرا متنبّه ساخت، وجدانم را بیدار کرد، پلیدی گناه و زشتی اتلاف عمر در راه بیهودگی و بی بند و باری را برایم آشکار نمود و از تیرگی باطن نجاتم داد.

در پی این دگرگونی روحی و تحوّل فکری بی درنگ برخاستم، گیلّاس شراب و بزم عیش و بساط گناه را ترک کردم، از رفقا جدا شدم و از جمع آنان گریختم.

هرچه دوستان هم پیاله و رفقیان سفره انس دنبالم دویدند و خواستند مرا برگردانند اعتنائی نکردم تا ناچار مأیوس شدند و از من دل بریدند.

جمعه بود و روز عبادت، وقت توبه بود و هنگام ندامت. تصمیم گرفتم به مسجد بروم تا آن انقلاب درونی و بارقه های معنوی را با حال و هوای خانه خدا و فضای ملکوتی آن بیامیزم.

از این رو راهی مرکز شهر شدم و به طرف مسجد جامع دمشق حرکت کردم.

آن مسجد بزرگترین و عظیم ترین مسجد کشورهای اسلامی است که ولید بن عبدالملک بن مروان در سال ۸۷ یا ۸۸ هجری قمری بنای آن را آغاز کرد و به جامع اموی نیز شهرت دارد.

وقتی وارد مسجد شدم دیدم شخصی در کرسی خطابه قرار گرفته و برای مردم سخنرانی می کند. قدری جلوتر رفتم و به سخنانش گوش دادم، او درباره حضرت مهدی علیه السلام صحبت می کرد و زمان

ظهورش را شرح می داد.

خوب متوجه مطالب خطیب شدم و به آنچه پیرامون صاحب الزمان علیه السلام می گفت گوش جان سپردم و به گفته هایش دل دادم.

حالت عجیبی به من دست داد. احساس کردم امام زمان را خیلی دوست دارم، یکباره مهرش در جانم ریخت و قلبم سرشار از محبت او گردید.

آن روز گذشت. در پی آن سیر نفسانی و تحوّل روحی لهو و لعب را ترک کردم، دست از گناه برداشتم. گرد معصیت از صفحه دل زدودم و آرامش خاطر یافتم. اما سوز دیگری در درونم برپا گردید که پیوسته وجودم را تسخیر کرد و به سان شعله فروزنده ای جانم را مشتعل ساخت.

آن سوز، سوز محبت بود. آن شعله، بارقه های امید و آتش عشق به وصال محبوب بود.

مهر حضرت مهدی علیه السلام و عشق به دیدار او و امید به لقای آن مهر تابان و جلوه پرفروغ یزدان در ژرفای قلبم موج می زد.

روز به روز علاقه و اشتیاقم بیشتر می شد و چنان شیفته وصال دلدار گردیدم که در تمام سجده هایم او را طلب می کردم و هرگز سجده ای نرفتم که از درگاه خداوند سبحان دیدار امام زمان را درخواست نکنم و لقایش را نجویم.

یک سال گذشت. در طول این دوازده ماه هرگز از یاد محبوبم غافل نماندم. همواره در پی او می‌گشتم، اشک فراق می‌ریختم، در خلال دعاها و عبادت‌هایم توفیق دیدار او را از پروردگار می‌خواستم و هر بار که سجده می‌کردم به درگاه خدا می‌نالیدم و با تمام وجود تشرّف به خدمت حضرتش را مسئلت می‌نمودم.

روزها و شب‌ها بدین منوال سپری می‌گردید تا آنکه یک شب در جامع دمشق، نماز مغرب را به جا آوردم و مشغول نماز مستحبی شدم. بعد از فراغ به حال خود نشسته بودم که ناگهان احساس کردم دستی روی شانهام قرار گرفت. تکانی خوردم و صورتم را برگرداندم، دیدم آقائی پشت سرم نشسته و دستش را بر شانهام نهاده، بی مقدمه به من فرمود: فرزندم خدا دعایت را اجابت نمود چه می‌خواهی؟

برگشتم و لحظه‌ای به او خیره شدم، عمامه‌ای همانند عمامه مردم غیر عرب بر سر داشت و جامه‌ای گشاد و بلند از پشم شتر به روی لباس‌هایش دربر داشت.

پرسیدم: شما کیستید؟

با لحن ملایم و آهنگ دلپذیری فرمود: من مهدی هستم.

بی‌درنگ دست آن حضرت را بوسیدم و عرضه داشتم: همراه من به خانه‌ام تشریف بیاورید و منت نهاده با قدم مبارکتان سرای مرا منور سازید.

آقا در کمال مهربانی و نهایت بزرگواری دعوت مرا پذیرفتند و

فرمودند: بله، خواهم آمد.

سپس در خدمت مولی رهسپار منزل شدم. وقتی درون خانه تشریف آوردند دستور دادند: جایی را برایم اختصاص بده که تنها باشم و هیچکس غیر از خودت بدان راه نیابد.

من اطاقی را مخصوص آن حضرت قرار دادم و خود نیز گوش به فرمانش کمر همّت بستم تا هر چه گوید انجام دهم و جانم را از سرچشمه زلال هدایت و معارف روح پرور ولایتش سیراب سازم. حضرت بقیة الله علیه السلام یک هفته در خانه‌ام ماندند و به تعلیم و تربیت و ارشادم بذل عنایت نمودند.

در مدّت این هفت شبانه‌روز اذکار و اورادی به من آموختند و فرمودند: دعای خود را به تو یاد دادم که هر روز بخوانی و ان شاء الله بدان مداومت نمائی. آنگاه چنین توصیه کردند: یک روز را روزه می‌داری و یک روز را افطار می‌کنی، هر شب پانصد رکعت نماز می‌خوانی و به بستر استراحت نمی‌روی مگر خواب بر تو غلبه کند. من با شوق فراوان دستورالعمل و برنامه‌ای را که حضرتش تعلیم نمودند پذیرفتم و به انجام آن پرداختم. هر شب پشت سر امام زمان علیه السلام می‌ایستادم و پانصد رکعت نماز بجا می‌آوردم، هرگز عبادت را ترک نمی‌کردم و به بستر نمی‌رفتم مگر وقتی که خواب بر من غالب می‌شد و بی اختیار خوابم می‌برد.

بعد از یک هفته، امام اراده رفتن نمودند و به من فرمودند: حسن از

حالا به بعد با هیچکس رفاقت و همنشینی نکن، زیرا آنچه آموختی برای رستگاری و برنامه زندگی ات کافی است و به دیگری احتیاج نداری، هر مطلب و سخنی نزد هر که باشد، از آنچه در محضر ما به دست آوردی پائین تر است و از حقایق و معارفی که از ما به تو رسیده، کمتر است. بدین خاطر زیر بار منت هیچکس نرو و از احدی راه مجو که فایده‌ای ندارد و به حالت سودی نبخشد.

عرضه داشتم: اطاعت می‌کنم گوش به فرمان شما هستم و آنچه را دستور دادید مو به مو انجام خواهم داد.

آنگاه حضرت از منزل بیرون رفتند و من نیز پشت سر ایشان خارج شدم تا با امام زمانم خدا حافظی کنم و آن بزرگوار را بدرقه نمایم.

اما همین که در آستانه در قرار گرفتم مرا نگهداشتند و فرمودند: از همین جا.

من همان جا کنار در ایستادم. امام تشریف بردند و نگاه من بدرقه راهشان بود تا از نظرم ناپدید شدند.



این ماجرا مربوط به شخصی است که «حسن عراقی» نام داشت. او در زهد و معنویت به جایی رسید که همردیف بزرگان عصر خویش قرار گرفت و از جهت عبادت و معرفت و نیل به مقامات معنوی و

کمالات روحی نامور گردید. وی حدود یکصد و سی سال در این جهان زیست و سرانجام در مصر مدفون شد.

عبدالوهاب شعرانی صاحب کتاب «یواقیت و جواهر» پس از گزارش این رویداد گوید: حسن عراقی که به سعادت ملاقات امام عصر علیه السلام نائل آمد گفت: من از حضرت مهدی علیه السلام پرسیدم: چند سال از عمر شما می گذرد؟

فرمودند: فرزندم اکنون ششصد و بیست سال از عمر من سپری شده است.

سرگذشت حسن عراقی را دانشمندان شیعه و غیرشیعه نوشته اند، از جمله حدیث نگار بزرگ قرن سیزدهم مرحوم نوری طبرسی در دو کتاب ارزشمندش «کشف الاستار» و «النجم الثاقب» ثبت نموده است.

داستان دگرگونی روحی و تشرّف حسن عراقی به دیدار حضرت مهدی علیه السلام و هدایت شدنش به مذهب شیعه دوازده امامی و درجاتش در زهد و تقوی و مقامات معنوی، از جهات مختلفی آموزنده و عبرت انگیز و شایان توجه است. ولی آنچه ما را بر آن داشت که در آخرین بخش این نوشتار به یادآوری آن پردازیم نکته مهمی است که خاطر نشان خواهیم ساخت. اما قبل از بیان آن نکته، نظر شما را به دو گزارش کوتاه جلب می کنیم.

## نخستین گزارش

روزی امام صادق علیه السلام به شاگردانش فرمود:

گاهی شخصی را می‌یابی که در سخنوری چنان زبردست است که یک لام و واوی خطا نکند، او خطیب و گوینده‌ای ماهر و توانا می‌باشد که به فنّ بیان آشنا است و بسیار شیوا و زیبا سخن می‌گوید. ولی قلبش چنان تیره و تار است که از شب تاریک و ظلمانی سیاه‌تر می‌باشد. و گاهی بعکس، شخصی را می‌یابی که قدرت ندارد آنچه در فکرش می‌گذرد به زبان آورد و نهفته‌های دلش را بیان کند، اما قلبش چنان نورانی و تابناک است که به سان چراغ پرفروغی می‌درخشد و نورافشانی می‌کند.

## گزارش دوم

از امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام حکایت شده که

فرمود:

شایسته است هر انسانی دارای چهار بینائی باشد تا با دو چشم امور دین و دنیايش را ببیند و با دو چشم دیگر، شئون آخرتش را بنگرد. هر گاه خداوند خیر و سعادت بنده‌ای را خواسته باشد دو دیده قلبش را بگشاید تا جهان غیبت و سرای دیگرش را نظاره کند و هر گاه در مورد بنده‌ای غیر آن را خواهد قلبش را با همه تیرگی که در آن است واگذارد.



از این دو گزارش که در کتاب «اصول کافی» و «خصال صدوق» آمده و صدها آیه و حدیث دیگر که در قرآن و سنت بیان شده استفاده می شود که چشم سر غیر از دیده دل است و کوری ظاهر با کوردلی و نابینائی باطن متفاوت می باشد.

چه بسیار مردمی که چشم سرشان باز است اما کور باطن و دل مرده اند و چه بسا افرادی که چشم ظاهر را از دست داده اند ولی بینش و بصیرت دارند و از حقایق معنوی باخبرند.

به یک داستان عجیب و شگفت انگیز که در کتاب «اثبات الهداة» ثبت شده توجه کنید.

### کوری که از همه بینا تر بود

ابوبصیر گوید:

در خدمت امام پنجم حضرت باقرالعلوم علیه السلام وارد مسجد شدم. مردم در رفت و آمد بودند. عده ای وارد می شدند و جمعی بیرون می رفتند.

آن حضرت به من فرمودند: از مردم سؤال کن که آیا مرا می بینند؟

من از هر که پرسیدم: آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟

در جواب می گفت: نه.

در حالی که حضرت در مسجد و چند قدمی او ایستاده بودند. تا

آنکه ابوهارون مکشوف وارد شد. وی نابینا بود و به ظاهر جائی را

نمی دید.

امام فرمودند: از او بپرس.

من به ابوهارون که هر دو چشمش را از دست داده بود گفتم: آیا حضرت باقر علیه السلام را دیدی؟

وی پاسخ داد: مگر هم او نیست که ایستاده است؟

با تعجب پرسیدم: چگونه فهمیدی؟! چطور او را شناختی؟!!

گفت: چگونه ندانم در حالی که آن حضرت نوری درخشنده و تابان است.

گرچه ابوهارون از نظر ظاهری کور بود ولی در اثر روشندلی، فروغ امامت و نور ولایت را حس کرد. بعکس مردمی که دیده ظاهر داشتند، اما چون چشم باطن و بصیرتشان کور بود، وجود امام و پرتو او را ندیدند و با آنکه حضرتش در چند قدمی آنها قرار داشت وی را نشناختند.

### نکته مهم

نکته مهم و شایان توجه این است که بدانیم بیماری های روحی از امراض جسمی بسی خطرناک تر است و کور باطنی و تیره دلی به مراتب از نابینائی ظاهری بدتر است.

بنابراین سزاوار است چنانکه در مورد ناراحتی های دنیوی و بیماریهای جسمانی به امام زمان علیه السلام متوسل می شویم و به

وسیله او از خدا شفا می طلبیم، در امور معنوی و انحراف های اخلاقی و مفسد اعتقادی نیز از حضرتش استمداد کنیم و از وی بخواهیم تا ما را تربیت نماید و در جهت تزکیه و تقوی قرار دهد و از کوردلی نجاتمان بخشد.

بسیاری از مردم لال نیستند و کور نمی باشند، خیلی هم خوب صحبت می کنند و تیز می بینند، خوش زبان و قوی چشم و باریک نگرند، اما دچار قساوت قلب و گرفتار سیئات اخلاقی هستند. حسود و حریص و بدبین و دزد و حيله گر و دورو و دروغ گویند. دین به دنیا می فروشند و وجدان و شرافت خود را در گورستان شهوت و شکم دفن می کنند و برای پول و مقام به چاپلوسی و حق کشی و تهمت می پردازند. بدبختی و شقاوت اینان چنان شدید و وحشتناک است که با رنج لالی و کوری ظاهری قابل مقایسه نیست.

بنابراین اگر آن بانو که حکایتش گذشت از درد کوری نالید و به امام عصر علیه السلام توسل جست و شفا یافت، اگر آن خادم حضرت رضا علیه السلام به جمکران مشرف شد و شفا گرفت، صد چندان باید مردمی که گرفتار حسد و تکبر و غیبت و دروغ و بی نمازی و نگاه به نامحرم و سایر گناهان هستند و کوردل و قسّی القلب گردیده اند، به درگاه خدا روی آورند و از پیشگاه امام زمان علیه السلام درخواست نمایند و صمیمانه متوسل شوند که از تیرگی صفات ناستوده و شهوات ناروا نجاتشان بخشد و به نور ایمان و فروغ پاکدلی و کمالات

روحی نائلشان گرداند.

اکنون چند هشدار تکان‌دهنده از وحی قرآن و سنت درباره خطر بزرگ بیماری‌های اخلاقی و کوردلی یادآور می‌شویم.

خداوند در آیه چهل و ششم سوره حج فرموده است:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ».

آیا در زمین نگشتند تا دل‌هایی خردمند یا گوش‌هایی شنوا داشته باشند؟ زیرا دیدگان کور نگردند اما دل‌هایی که درون سینه‌ها است نابینا شوند.

در آیه هفتاد و دوم سوره اسراء فرموده است:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا».

هر که در این (دنیا) نابینا (و کوردل) باشد، او در جهان آخرت کورتر و گمراه‌تر است.

در آیه پنجاهم سوره انعام فرموده است:

«هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ».

آیا کور و بینا یکسان است؟ آیا نمی‌اندیشید؟

در تفسیر «کنزالدقائق» کوری به جهل و نادانی و گمراهی معنی

شده و بینائی به دانش و بینش و هدایت تفسیر گردیده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می‌فرمودند:

«کورتترین کوری‌ها گمراهی بعد از هدایت است و بدترین نابینائی‌ها کوری و نابینائیِ دل می‌باشد.»

«وقتی خداوند خیر و سعادت بنده‌ئی را بخواهد دو دیده باطنش را بگشاید تا جهان غیب و ملکوت را بنگرد.»

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمودند:

«نگاه چشم و دیدار ظاهر سود نبخشد هرگاه بصیر و دیده دل کور باشد.»

«کسی که بصیرت و بینائی باطن نداشته باشد، دانش و بینش ندارد.»

«کوری ظاهری و از دست دادن چشم سر، از کوردلی و نابینائی قلب بهتر است.»

«چشم نداشتن آسان‌تر و سهل‌تر است از بینائی دل نداشتن.»

«بیناترین مردم کسی است که عیب‌های خویش را بنگرد و از گناهانش دست بردارد.»

امام پنجم حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام فرمودند:

«کوری حقیقی کوری قلب و نابینائی باطن است (چنانکه

خداوند در قرآن فرموده:) دیدگان و چشم‌ها کور نباشند، اما

دل‌هایی که درون سینه‌ها است نابینا گردند.»

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«هر که دچار جهل و نابخردی گردید، منحرف شد و به بیراهه رفت و هر که چشم دل گشود و خردمند گردید، هدایت یافت. چنانکه خداوند می فرماید: «دیده‌ها کور نباشند بلکه قلب‌های درون سینه‌ها نابینا گردند.» چگونه کسی که نمی بیند (و چشم باطنش کور است) راه یابد و هدایت پذیرد؟! و چگونه کسی که بيمش نداده‌اند (و از عذاب الهی بیمناک و ترسان نشده) بینائی یابد و بصیرت پیدا کند?!».

امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند:

«یقین بدان هر که از زندگی این دنیا کور خارج شود در سرای دیگر نیز نابینا خواهد بود و از کور، گمراه‌تر است. مراد از این کوری، نابینائی چشم‌ها نیست بلکه کوری دل‌های درون سینه‌ها است و همین سخن خداوند می باشد که در آیه محکم کتابش درباره شخص ظالم فرموده است: «روز قیامت او را کور به محشر آوریم، آنگاه (آن ستمگر) گوید: پروردگارا چرا مرا نابینا محشر نمودی با آنکه چشم داشتم؟!» خداوند می فرماید: «چنانکه آیات و نشانه‌های ما به تو رسید، اما تو آنها را وانهادی و فراموش کردی، امروز خودت وانهاده شده و فراموش گشتی.» کدام آیه و نشانه از حجت خدا بر خلقش و امین الهی در شهرهایش و گواه ربوبی بر بندگانست برتر و با عظمت‌تر است?!».

## درمان روح

از مجموع این آیات و اخبار که از «تفسیر نورالثقلین» و «غررالحکم» و «روح هستی» نقل شد و سایر تعالیم مکتب وحی که در مدارک روایی ثبت گردیده استفاده می شود که آلودگی به گناهان و سیئات اخلاقی به مراتب از بیماریهای جسمی و امراض بدنی دشوارتر و مصیبت بارتر می باشد، کوردلی و قساوت قلب، از لال شدن و نابینائی چشم سر خطرناک تر و بدتر است و خلاصه زشتی سیرت و پلیدی باطنی قطعاً از زشتی صورت و آلودگی های ظاهری، بیشتر مایه بدبختی و تیره روزی است.

چنانکه مردم از کثافت های جسمی می گریزند و از زشتی چهره و صورت ناراحتند و رنج می برند و درصدد معالجه برآمده، خوش دارند صورتی زیبا و بدنی سالم و شاداب داشته باشند، نیز باید صد چندان بکوشند تا روح خود را درمان کنند، بیماریهای اخلاقی و انحرافهای اعتقادی را ریشه کن نمایند، از گناهان که باعث دل مردگی و افسردگی است و نور هدایت و مشعل خرد را در جان بشر خاموش می سازند فاصله بگیرند و سیرتی نیکو و باطنی آراسته به صفات ارزشمند انسانی به دست آورند.

صورت زشت و چهره نازیبا گاهی چنان رنج آور و تأسف بار است که آدمی را تا مرز دیوانگی پیش می برد، اعصاب و روانش را فرسوده می سازد و به انجام کارهای جنون آمیز وادارش می نماید. خبری که

اکنون می خوانید به گزارش کتاب «اخلاق از نظر همزیستی و ارزشهای انسانی» در روزنامه کیهان شماره ۹۷۸۳ چاپ گردیده است.

### ماجرای دختری نوزده ساله

«سه سال پیش یک دختر نوزده ساله با صورتی زشت و بدترکیب که بچه های کوچک با وحشت از او می گریختند با آجر به شیشه یک بانک زد و منتظر ماند تا مأمور پلیس سر برسد و او را توقیف کند. حالا پس از گذشت سه سال به خاطر درایت یک قاضی و مهارت جراحان دانشگاه «ویرجینیا» این زن زشت، در آستانه شروع یک زندگی جدید قرار گرفته است.

قاضی وقتی به سابقه او مراجعه کرد و متوجه شد که چندین بار خسارت مالی وارد کرده ولی هرگز به انسانی آسیب نرسانده است پی برد که این واکنشها فریاد دیوانه وار چاره جوئی و کمک خواهی زنی است که به خاطر نقصهای جسمی مادرزادی همواره مورد تمسخر و آزار دگران بوده و کمتر کسی به او توجه کرده است.

قاضی به جرم خلافکاری درجه دو، زن را به دو سال زندگی در مرکز مداوای زنان محکوم کرد و او را به اداره خدمات بهداشتی و اجتماعی که کمکهای داروئی، جراحی و روانپزشکی در اختیار زنان قرار می دهد هدایت کرد.

معالجه جسمانی او بسیار دشوار بود. سرش کج و ناقص بود، بینی



نداشت و چشمهایش لوچ بود، به این دلیل در فروردین ماه آن سال زن جوان را برای عمل جراحی به دانشگاه «ویرجینیا» بردند. عملهای خطرناک شامل جابجا کردن مغز برای شکل دادن و درست کردن وضع ظاهری سرش و دستکاری کردن اعصاب ظریف و حسّاس بینایی بود. گروه جراحان دانشگاه، شانزده ساعت روی او کار کردند، برایش بینی درست کردند (قسمتی از استخوان دنده و پوست بدن را به این منظور به کار گرفتند) و چشم راستش را جابجا کردند.

این دختر گفت: حاضر بودم بمیرم تا چهرهٔ بهتری داشته باشم، گرچه چند عمل جراحی دیگر هم روی من انجام خواهد شد ولی این موضوع مرا نگران نمی‌کند زیرا عملها باعث می‌شود که ظاهر بهتری پیدا کنم و این همه آن چیزی است که من می‌خواهم.

او که از نظر هوش تقریباً عادی است به خاطر حسّاسیت در برابر حرفهای بیرحمانهٔ نیشدار مردم، ناچار پنج کلاس اول ابتدائی را در خانه خواند و وقتی به مدرسه رفت زندگیش به صورت یک کابوس واقعی درآمد، می‌گوید: سرانجام با همه چیز در افتادم، خلافاً کارهای من به این علت بود که به وضع یأس آور، خشمگین، رنجیده‌خاطر و دل شکسته درآمدم، می‌کوشیدم از هر راهی که شده توجه کسی را جلب کنم و آنقدر ناراحت بودم که نمی‌دانستم چه کنم.

در حال حاضر عمل جراحی تغییر فراوانی در زندگی او ایجاد کرده و عقده‌های درونی‌اش را یکی پس از دیگری گشوده است.

می‌گوید: حالا معنی شادی و زندگی را می‌فهمم و از اینکه بچه‌ها دیگر از من نمی‌ترسند و پنهان نمی‌شوند بسیار خوشحالم».

### زیبائی صورت و جمال سیرت

مردم دانا و بیدار دل اگر گاهی دچار فساد اخلاق و صفات ناپسند گردند و روحشان به کثافت گناه آلوده شود، بیش از ناراحتی و رنج آن دختر زشت صورت، از باطن کریه و دلِ عصیان زده خود متأثر می‌گردند و اندوهناک می‌شوند. از این رو در پی علاج برمی‌آیند. اشک ندامت می‌بارند، توبه می‌کنند و به پیشگاه خداوند و درگاه مقربانش عذر جهالت و تقصیر خواسته، پوزش می‌طلبند، به امام زمان علیه‌السلام متوسل می‌شوند و پذیرش توبه و شفای امراض روحی را مسئلت می‌جویند.

چنانکه همگان می‌کوشند تا چهره‌ای زیبا، ظاهری آراسته، اندامی موزون و قیافه‌ای جذاب و دلربا داشته باشند، نیز باید سعی کنند یاطنی پاک، قلبی تابناک، دلی بینا، فکری سالم و روحی باصفا پیدا کنند تا در دو جهان رستگار و خوشبخت گردند.

زیبائی ظاهر و صورت، وابسته به پاکیزگی و شکل بدن و صفات جسمانی است. اما زیبائی روح و آراستگی دل مربوط به خصال نفسانی و خلق و خوی درونی است. کسی که بخیل و حسود و دروغگو و بی‌نماز و مردم‌آزار باشد، گرفتار شهوات ناروا و خشم نابجا

گردد، چشمش را از نگاه به نامحرمان و لذات شیطانی پر کند، ربا و رشوه بگیرد و سرمایه شرافت و دیانتش را با کالای دنیا معامله نماید، سیرتی پلید و باطنی زشت و قلبی تیره دارد، گرچه به ظاهر خوش اندام و زیبا رخ باشد.

در کتاب «غررالحکم» از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«الْجَمَالُ الظَّاهِرُ حُسْنُ الصُّورَةِ، الْجَمَالُ الْبَاطِنُ حُسْنُ السَّرِيرَةِ».

زیبائی ظاهر خوش صورتی است. زیبائی درون خوش سیرتی است.

یعنی: مایه زیبارویی، چشمان جذاب و بینی قلمی و لبهای غنچه‌ای و رخسار گلگون و ابروان کشیده و خوش ترکیبی اندام است، ولی مایه زیبائی روح، صفات پسندیده و عقاید صحیح و اشتغال به عبادت و بندگی خداوند است.

بنابراین رمز رستگاری ابدی و خوشبختی حقیقی، نجات از پلیدی باطن و کوردلی است و سزاوار است آدمی برای موفقیت در این مرحله که بس دشوار و خطرناک است، دست نیاز به درگاه ذات بی نیاز برآورد، حجت خدا را در پیشگاه الهی واسطه قرار دهد و به امام عصر علیه السلام توسل جوید تا تقصیرش را ببخشاید، توبه‌اش را بپذیرد، به انجام نیکی‌ها و راستی‌ها توفیقش دهد، از ناپاکی‌ها و تیره دلی‌ها رهایش سازد و خلاصه بیماری‌های اخلاقی او را درمان

نموده، به قلّه انسانیت و سعادت رهنمونش گردد. چنانکه حسن عراقی را مدد نمود و به وارستگی‌ها ارشاد فرمود.

البته ما باید بجوئیم و بخواهیم و توسّل نمائیم، تا او نگاهی کند و شفا بخشد و فیض رسّاند. ما باید دعا کنیم و زاری نمائیم و تشنه معارف گردیم، تا او نظری کند و جلوه‌ای نماید و از معارف ربّانی سیرابمان سازد.

در این زمینه مطلبی از فقیه نامی و مرجع عالیقدر شیعی حضرت آیه‌الله وحید خراسانی یادآور می‌شویم.

### از دل سنگ تا منبع نور

سخنی استوار و حکیمانه و بیانی عمیق و سازنده از آن استاد بزرگ در این راستا چنین است:

«مسئله درسی نیست. تحصیلی نیست. راه، غیر از این است. شیشه‌ای که در دلِ سنگ است، هر چه بر آن بخوانی که چگونه می‌شود لامپ شد، چه جور می‌شود به برق متصل شد، چه طور می‌شود روشن شد. اثری ندارد. بحث، فکری نیست. این «کفایة الاصول» نیست. این «نهایة الدرّایة» نیست. این «جواهرالکلام» نیست که نزد استاد بنشیننی و درسش را بخوانی. راه، راه دیگری است.

راه این است: آن شیشه‌ای که در دلِ سنگ نهفته، نخست باید از دلِ سنگ بیرون بیاید. باید در کوره ذوب شود. بعد که آب شد، جدا

بشود. وقتی جدا شد، نفس شیشه گر در آن دمیده شود. تا دم شیشه گر به آن نخورد، ساخته نمی شود. باید پُف شیشه گر به آن برسد تا لامپ شود. سپس باید دستی بیاید و آن لامپ را به برق متصل کند تا کار به سامان رسد و شیشه مبدل به منبع نور گردد و روشن شود. اما برق عالم غیب و نور خدا:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا  
مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ  
يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ  
زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ  
لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ  
شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»<sup>۲</sup>

من و تو به سان شیشه ایم که در دلِ سنگ نهفته ایم. این کارخانه برق خدا است. باید نخست از دلِ سنگ خارج شویم. باید ابتدا حرارتی به ما بخورد و ذوب شویم. بعد که آب شدیم از سنگ جدا

۱- خدا نور آسمانها و زمین است، مثل نورش همانند قندیلی است که چراغی در آن است آن چراغ در بلوری است، آن بلور مانند ستاره ای درخشان است که از درخت خجسته زیتونی افروخته شود، نه شرقی و نه غربی، روغنش تابناک گردد هر چند آتش بدان نرسد. فروغی است بر فروغی، خدا هر که را بخواهد به نورش هدایت کند و خدا برای مردم مثلها بزند و خدا به هر چیزی دانا است. (سوره نور، آیه ۳۵)

۲- از خدا نوری برایتان آمد و کتابی آشکار. (سوره مائده، آیه ۱۵)

شویم. بعد نفس شیشه گرمی رسد. آن شیشه گر این لامپ وجود آدمی و گوهر انسانی، حضرت حجة بن الحسن علیه السلام است. او است که باید بدمد تا روح، زنده شود. غیر از او همه غلط است. وقتی چنان شد که از دل سنگ بیرون آمدیم، نوبت به او می رسد. اول باید ما این کار را انجام دهیم و به او توکل پیدا کنیم، بعد هیچ جا لازم نیست برویم. نه به شرق و نه به غرب، او همه جا هست. فقط شیشه دلت را از درون سنگ درآور، وقتی بیرون آمد، او می دمد، خودش هم به برق ملکوت متصل می نماید، متصل که شد، کار به سامان می رسد. راه این است.»

سپس درباره نافلة شب توصیه نمودند و آن را نخستین قدم شروع این راه در جهت ذوب شدن و تزکیه نفس دانستند و با استناد به آیات سوره مبارکه «مزمّل» پیرامون اهمیّت نافلة شب فرمودند:

«کلید، اینجا است. همه از امشب تصمیم بگیرید، قُمِ اللَّيْلُ، هر چه هست آن وقت است، به هر قیمتی هست از دست ندهید. این برهانی است که آخر برهان است. اوّل سوره خطاب به شخص پیغمبر است. قُمِ اللَّيْلُ (شب را به پای خیز) دنبالش می فرماید: وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً.

این همه تأکید به نماز شب حساب دارد، رازی دارد، سرّی دارد، راه خدا را باید از خود خدا یاد گرفت و از معلّمینی که او معین کرده است. چون پیغمبر خاتم است، او یک حساب خصوصی دارد. بعد

نوبت می‌رسد به حساب عمومی، آخرِ سوره برای همه است.»  
این مطالب قسمتی از بیانات ایشان بود که در مسجد اعظم قم در  
مجلس درس ایراد نمودند. معظم‌له در روز چهاردهم شعبان ۱۴۰۵  
هجری قمری نیز در مسجد سلماسی قم پس از درس، مطالبی  
پیرامون مقام امام زمان علیه‌السلام و توسّل و توجّه به آن حضرت بیان  
داشتند که فرازهایی از آن چنین است:

«قسم خوردن به اسماء جلالیه، خیلی خطر دارد و اهمّ اسماء  
جلالیه، اسم «عزّت» است. شیطان گفت: به عزّت تو قسم تمام آنها را  
گمراه خواهم کرد، «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» مگر بندگانت که  
خالص شده‌اند.

کیست که بتواند ادّعا کند و بگوید من از عبادالله مخلصین  
هستم؟

تنها راه نجاتی که هست توسّل به کسانی است که نزد خدا  
آبرومندند و عالیتین شخصیت آبرومند در درگاه الهی در عصر ما که  
آن بزرگوار منحصر به فرد است و ثانی ندارد، حضرت  
ولی عصر علیه‌السلام است و مزیت ایشان این است که ناسخ تمام «ما  
مَضَى» است و برای «ما بَعْدَ» و «مَنْ بَعْدَ»، جایی باقی نگذاشته است و  
به او ختم می‌شود.

خلاصه دفتر کمال انسانیت به این اسم مقدّس مهر زده شده است.  
بنابراین اگر ما بخواهیم نتیجه‌ای بگیریم، غیر از اینکه به اسم آن

حضرت توسّلی بجوئیم، راه دیگری نداریم. شاید از اینجا اثری پیدا شود و الاّ همه باید از این علم‌ها و عمل‌ها مأیوس باشیم که اگر مأیوس نباشیم، اوّل بدبختی است.

البته باید کار کنید، یعنی آخرین درجه جهاد علمی و عملی را انجام دهید. امّا به اینها اعتمادی نداشته باشید، مگر از سوی آن حضرت، نفسی دمیده شود.

آیا درس خوانده‌ایم که عالم شویم و نظر در همین جا ماند یا به این انگیزه درس خوانده‌ایم که عالم شویم چون خدا عالم را دوست دارد؟ به این مرتبه رسیدن که عالم شویم چون خدا عالم را دوست دارد، خیلی دشوار است. زیرا معنایش این است که من درس می‌خوانم چون خدا دوست دارد و تمام مناط، دوستی او است. بدین جهت اگر امروز دوستی او در بدترین شغل باشد، باید چنان باشم که از تمام این مشاغل دست بردارم و به آن پردازم. آیا چنین شده‌ام؟! این است که از خطر گذشتن خیلی مشکل است.

هر روز صبح و شب توسّلی به امام عصر علیه السلام داشته باشید تا از آن حضرت کمکی برسد و نظری شود، به این گدائی صبح و شب در خانه حجة بن الحسن علیه السلام امید داشته باشید، از آنجا است که امید می‌آید، این علم‌ها هم بالأخره رنگی می‌گیرد، این درس‌ها هم آخر زنده می‌شود و این عمل‌ها هم ارزش پیدا می‌کند».



## آخرین قصه

یک نمونه از کسانی که در راه کسب معارف آسمانی و تزکیه نفس و نیل به کمالات روحی، مورد لطف کریمانه و راهنمایی و دستگیری حضرت حجّت علیه السلام قرار گرفتند، آیه الله، مرحوم میرزا محمد مهدی اصفهانی است. وی پس از روگرداندن از بافته‌های بشری در قالب مسلک‌های عرفانی و فلسفی، به امام عصر علیه السلام متوسّل گردید و از آن حضرت، شفای دل و نور باطن طلبید. در نتیجه این توسّل و راه‌جوئی، مورد عنایت آن بزرگوار واقع شد و درهای معارف ربّانی و حقایق معنوی به قلبش گشوده شد. چه آنکه هرگمشده راه‌جوئی که در جستجوی معارف اصیل و حقایق نورانی، سرگردان بماند و به امام زمان علیه السلام تمسّک جوید و از او استمداد نماید و راه حقیقت طلب کند، به سرچشمه زلال علوم اهل بیت علیهم السلام هدایت می‌شود و از گمراهی‌ها و افکار فریبنده بشری که به عنوان تصوّف و فلسفه و عرفان عرضه شده نجات می‌یابد و از چشمه‌سار ملکوتی قرآن و عترت، سیراب می‌گردد.

سرگذشت این پاکمرد راه‌جسته و به امام زمان پیوسته، در کتاب «فرازهائی از تجلیات امام عصر علیه السلام» چنین آمده است:

«عالم ربّانی و فقیه بزرگوار محمد مهدی بن اسمعیل اصفهانی غروی از مشاهیر علمای عظام و مربیان روحانی مشهد مقدس بوده‌اند. تحصیلات مقدماتی را در اصفهان طی نموده و سپس به

عتبات عالیات مشرف می‌شوند و در آنجا به راهنمایی و توصیه مرحوم حاج آقا رحیم ارباب تحت سرپرستی علمی و روحانی مرحوم آیه‌الله العظمی سید اسمعیل صدر قرار می‌گیرند.

در آنجا علاوه بر تحصیلات فقه و اصول با مبانی معنوی و عوالم روحانی آن بزرگوار آشنا شده و از معنویات و اخلاقیات و سیر و سلوک‌های شرعی ایشان بهره‌ها برمی‌گیرند. پس از آن به نجف اشرف آمده در درس آخوند ملاکاظم خراسانی شرکت نموده و در ضمن اشتغال به تحصیل فقه و اصول با مرحوم آیه‌الله آقا سید احمد کربلایی و مرحوم آقا شیخ محمد بهاری که دو شاگرد ممتاز مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی بوده‌اند همنشینی و دوستی کامل پیدا نموده و در وادی سیر شرعی روحانی و سلوک ایمانی این جمع وارد شده و کم‌کم مدارجی را طی می‌کند.

سپس به خدمت آیه‌الله العظمی نائینی آمده مشغول تحصیل فقه و اصول سامره و شیخ می‌شود و کلیه مطالب شیخ انصاری را که مرحوم آیه‌الله العظمی میرزا حسن شیرازی تنظیم و تهذیب نموده بودند و به توسط سید استاد محمد فشارکی به میرزای نائینی واصل شده بود، تمامی آنها را در مدت چهار پنج سال به معیت مرحوم آیه‌الله سید جمال گلپایگانی و بعضی دیگر از محصلین آن تاریخ در خدمت مرحوم میرزای نائینی ثبت و ضبط نموده و در نتیجه به همه مبانی فقهی و اصولی سامره‌ای‌ها و نجفی‌ها احاطه کامل حاصل فرموده

و در عین حال مراحل سیر نفسی را هم به پایه تجرید و خلع بدن رسانیده و از اقبانوس معارف صاحب علم جمعی توشه‌ها برمی‌گیرد.

پس از آنکه خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام مشرف می‌شوند و از معارف الهی سیراب می‌گردند حدود سال ۱۳۴۵ هجری قمری به مجاورت مشهد مقدس آمده و به تدریس و تعلیم و تربیت طلاب و مدرسین حوزه مشهد می‌پردازند و پیوند ولایت بسیاری از اهل علم را با شجره ملکوتی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مستحکم نموده آنان را به ثمرات ولایت بارور می‌نمایند تا اینکه به سال ۱۳۶۵ هجری قمری به دعای خویش به استقبال لقای الهی شتافته و ندای غیبی را لبیک می‌گویند و از دنیا رحلت می‌فرمایند. مرقد شریفشان در وسط دارالضیافه آستانه مبارکه رضویه می‌باشد.

بسیاری از دانشمندان شیعه که امروزه نگهبانان مرزهای تشیع‌اند، در محضر آن بزرگوار درس‌ها گرفته و پندها آموخته‌اند. این تب و تاب که امروزه در زاد روز امام عصر علیه السلام می‌بینیم، گوشه‌ای از شراره‌های محبتی است که ایشان به پیشگاه امام عصر علیه السلام می‌ورزیده و اینک جلوه‌هایی از آن آشکار گشته است.

آن بزرگوار در آن هنگامی که به تحصیل مشغول بوده و سینه خویش را از علوم اسلامی می‌انباشته در برخورد با روشها و مشربهای گوناگون از جمله مکاتب فلسفی و مشربهای عرفانی به حیرت و نوسان کشیده می‌شود و اضطراب عجیبی بر روحش سایه می‌افکند.

پیشانی و آزرده‌گی حاصل از بلا تکلیفی، انقلابی فکری در او ایجاد می‌کند که نمی‌داند چه بکند و به کجا برود و به کدام سیر از سیرهای علمی و معنوی آن زمان رو کند؟!

سرانجام برای نجات از این دغدغه خاطر به حضرت ولی عصر ارواحنا فداء متوسل می‌شود و چاره مشکل را از آن حضرت می‌طلبد. حضرتش نیز تفضل می‌کنند و در کنار قبر هود و صالح در وادی السلام نجف تشریف فرما شده بر او تجلی می‌فرمایند و راه را به او می‌نمایانند. «او که در آنجا با قلبی شکسته و دیده‌ای گریان دیدار را آرزو می‌نمود سرانجام به مقصود خود نائل می‌آید و شرفیاب محضر پرفیضش می‌شود و درمان درد خویش را می‌یابد.

بدینگونه که وقتی در بیداری به خدمت حضرت می‌رسد، بر سینه آن حضرت نواری را به رنگ سبز به عرض ۲۰ سانت و به طول قریب ۶۰ سانت می‌بیند که عبارتی به رنگ سپید، به گونه نور بر آن چنین نقش شده است:

«طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ  
لِإِنْكَارِنَا وَقَدْ أَقَامَنِي اللَّهُ وَ أَنَا حُجَّةٌ بِنُ الْحَسَنِ».

(که کلمه حجة بن الحسن قدری درهم و به شکل امضاء نقش یافته بود).

یعنی: جستجوی معارف جز از راه ما خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله مثل انکار نمودن ما است و خداوند، امروز مرا برپا داشته و من حجت خدا، پسر حضرت عسکری علیه السلام هستم.

و بعد از آن، حضرت غائب می شوند.

این پیام گهربار حضرتش، مرهمی بر قلب سوزان او می گردد و راه حق، روشن و آشکار برایش نموده شده و به دنبال این توسل و عنایت، مرحوم میرزا به چشمه جوشانی از معارف الهی و شخصیتی فرزانه هدایت می شود که نامش را هرگز نبرد و از او تنها به «صاحب علم جمعی» تعبیر نمود.

درس گهربار امام، مشعل و چراغ راه زندگی او می گردد که خلاصه اگر ما را قبول دارید باید معارف را از ما بگیرید و در همه زمینه ها یعنی خداشناسی و نفس شناسی و روح شناسی و آخرت شناسی و بلکه آفاق شناسی از ما تبعیت کنید.

بعدها به منظور زنده نمودن معارف اهل البیت، عازم ایران می شود و درس هائی را که آمیزه ای از قرآن و علوم عترت بود، برای دانشوران مطرح می فرماید.

## فهرست مطالب

۵	..... ملاقات در صاریا
۱۶	..... بیست کرامت شگفت انگیز
۱۸	..... سرچشمه این کرامات
۲۱	..... بانویی از دینور
۳۳	..... رؤیای سرنوشت ساز
۴۱	..... بازگشته از بیراهه
۴۸	..... چند گزارش
۵۲	..... جواب دندان شکن
۵۴	..... دوازده خاتم از آسمان
۵۶	..... دو نشانه بزرگ
۵۷	..... راه ثروتمند شدن
۵۹	..... گنج‌های دانش
۶۲	..... یک خبر غیبی
۶۴	..... سخنی از آخرین سفیر
۶۸	..... سرچشمه توانمندی‌ها
۷۰	..... قدرت روح
۷۱	..... چگونه می‌توان روح را قوی ساخت و کارهای خارق‌العاده انجام داد؟
۷۵	..... کشف یک راز
۷۷	..... درسی از یک استاد
۸۱	..... هشدار مهم
۸۴	..... قدرت روحی اکتسابی
۸۶	..... قدرت روحی موهبتی

۸۹	.....	دختری که از گور برخاست
۹۱	.....	حادثه‌ای دیگر
۹۳	.....	ماجرایی بهت‌انگیز
۹۴	.....	نفرین کارساز
۹۵	.....	جاسوس مفرور
۹۹	.....	تشنه‌ای در بیابان
۱۰۳	.....	زمینه‌های تربیتی
۱۰۵	.....	انگیزه خودسازی
۱۰۹	.....	پرخاش به مادر، هرگز
۱۱۰	.....	دلباخته‌ای در باران
۱۱۱	.....	شب آن چنانی
۱۱۵	.....	رمز موفقیت و کامیابی
۱۱۹	.....	داستان ملکه
۱۲۷	.....	اطاق عمل بدون جراحی
۱۲۸	.....	حکایت شنیدنی
۱۳۱	.....	سرگذشت من
۱۳۸	.....	نخستین گزارش
۱۳۸	.....	گزارش دوم
۱۳۹	.....	کوری که از همه بیناتر بود
۱۴۰	.....	نکته مهم
۱۴۵	.....	درمان روح
۱۴۶	.....	ماجرای دختری نوزده ساله
۱۴۸	.....	زیبایی صورت و جمال سیرت
۱۵۰	.....	از دل سنگ تا منبع نور
۱۵۴	.....	آخرین قصه